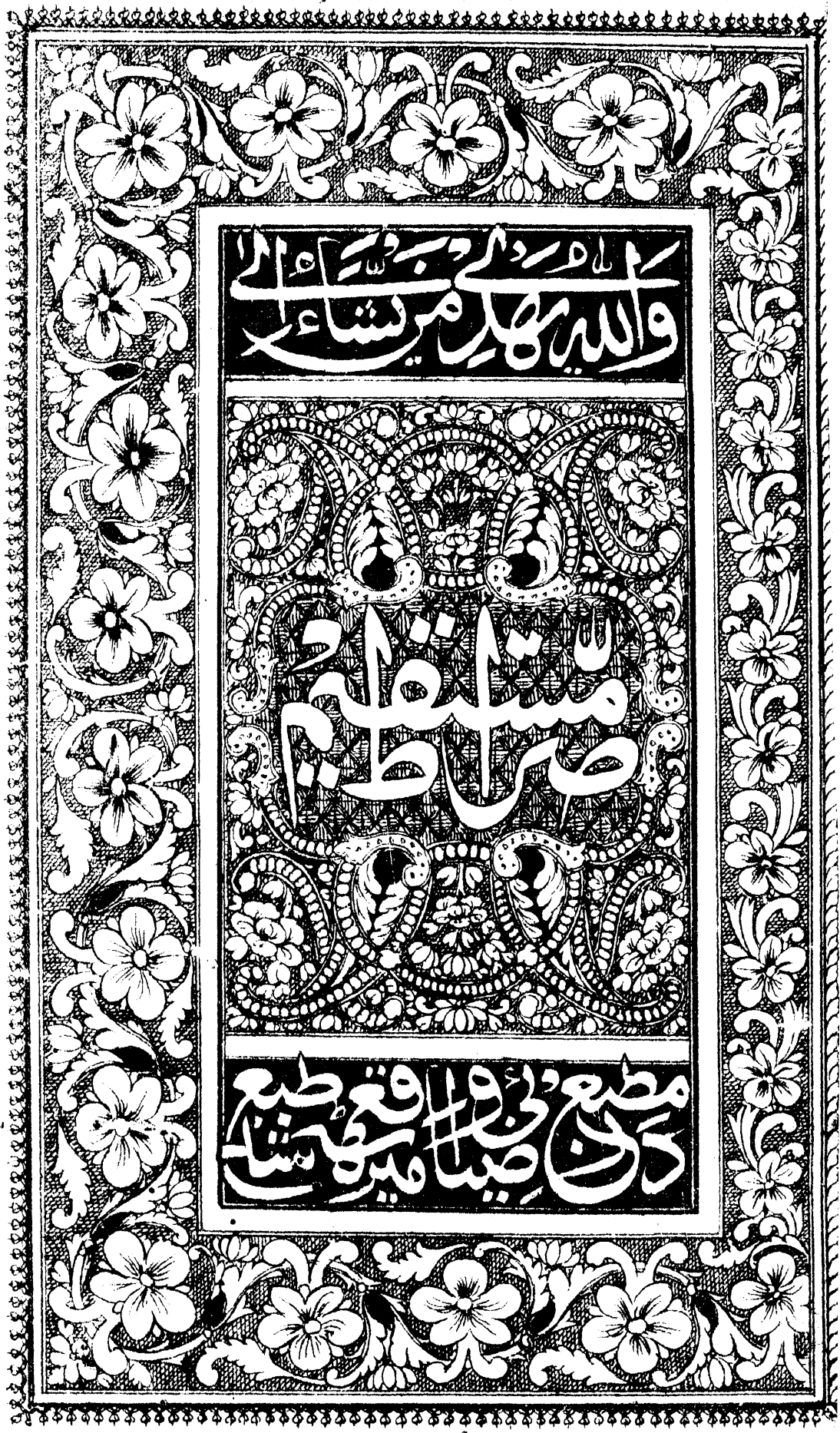


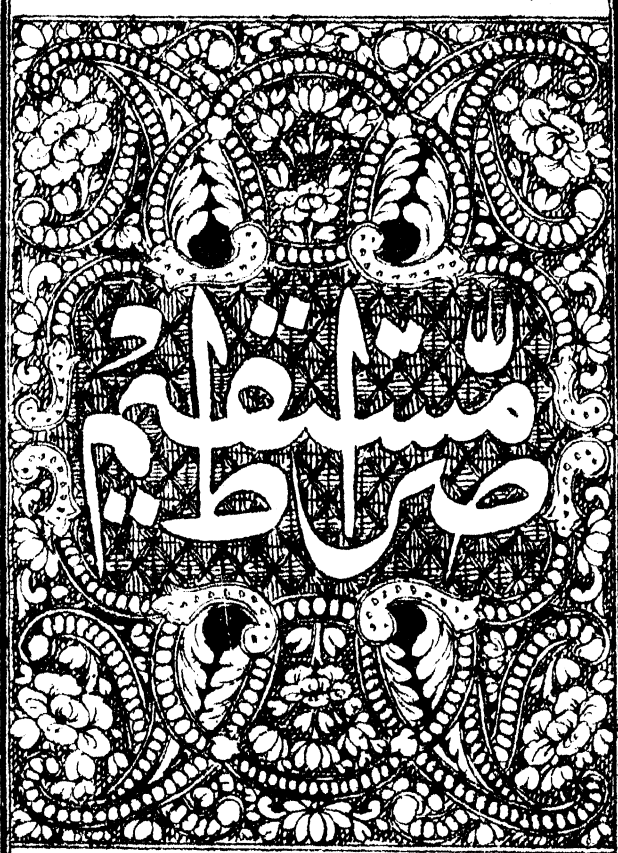
234452

94

217/2596



والله اعلم
بمشائركم



مطعم فيروز
صياحه



بسم الله الرحمن الرحيم

محمد که نمایان شان بارگاه بی نیاز مطلق باشد در حیطه بیان احدی جز ذرات پاک وی نمیکنند
 و برهان ساطع این بیان از مطلع کلام تقدس لیتام لا اُحْصَى شَاءَ اَعْلِيكَ اَنْتَ كَمَا اَنْتَ
 عَلَانِيَتِكَ بِمَعَارِقِ جَهْوَرَانَا مِيدَرِخْشُدْ و شکر کیک حق الای بی حصر و حصا و یکا که در هر لحظه بر نظر انسانان
 که مرکز دانه لطف رحمانی است ریزان میماند و انما یاد از بیچ مخلوقی بر نی آید چه این شکر خود نعمتی است
 که بچینش هیچ نعمتی نمی نشیند و بناسبت و مقابست وی نمی شاید و لهذا اگر تمام عالم خلق و امر که
 مسی به شخص کبر است با هزاران امثال خود در مبادی این دادی قدم نهاده الی ابد الابد
 نگا پوی بی تیس کند و باز خطره موازنه شکر نهار در خیالش بگذرد و بجز عرق شکر مندگی رونق بخش
 جبین تصور آنگین خود پیا بد و بهزاران زبان معترف بی زبانی خوشنده تو قیج معل و ان لَعْدُو الْعَمْرَةَ اللَّهُ
 لا تَحْصُوهُمَا رَا بَكْمَ نَبْذِکِی بِعِجْرٍ حَوْشَا بَدْعَلٍ مِثْ اَرْدِیْلِ زِیْنِ مِشْتِ خَاکِ شَمَهْ اَزْ حَمْدِ و شکر سَنَ فِی اَبْ
 مگر آنچه او تعالی لطیف عیم خود بان امر سفیر باید ناچار چاره کار این بیچاره آنست که از حول قوه
 خود متبری گشته اتبا غا لامره تعالی اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ گفته گاهی سر از جیب تصور بیرون

انکشد و بکنه و کالت و ولایت آن حکیم حقیقی که خود آن پاک بیچون و بیچگون بر تعلیم محمد و شکر خود این
 تاجیر محض انبواخته فراسیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام بمذاق کام جان بخشیده
 وَشَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَسُبْحَانَ
 اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا لِلَّهِ
 الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ را بمدم و هم نفس و مونس نفس خود و زرد و درودنا محمد و در
 علم عرصه وجود صاحب مقام محمود مطمح جریده اصنفا مقطوع قصیده انبیا رونق افزای چمن صهطفنا
 گل سرسب گلشن اجتناب مضمون کتاب ایجاد و تکوین مقصود خطاب ارشاد و تلقین طغرای فرین
 تکلیف و تشریح خط کش دو اوین ندیس و تلمیح اعنی احمد مجتبی محمد مصطفی صلوات الله
 وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ وَعَلَىٰ وَرَثَتِهِ وَنَوَّابِهِ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ
 وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ وَفِيهِمْ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اما بعد میگوید عاجز ذلیل
 الراجی لرحمة الهه الجلیل بنده ضعیف محمد اسمعیل که نعم الهی در باره این ضعیف نامتناهی است و از
 اعانم آن حضور مفضل بدایت منزل ملازمان فخر خاندان سیادت مرجع ارباب هدایت منزل دایره
 ولایت دلیل سبیل فلاح و رشاد در بنمای طریق استقامت و سداد منظر انوار نبوی منبع انوار مصطفوی
 سلاله خاندان صلب طاہر سید الاولیا اعنی علی مرتضی نقاوه و دو مان سبط اکبر سند الاصفیا اعنی
 حسن مجتبی متقدما ی اصحاب شریعت پیشوای ارباب طریقت هادی زمانه در شد یگانه سراج الجبین
 تاج المحبوبین الامام الاوحد السید احمد صنیع الله المسلمین یطول بقائه و نفعنا و سائر
 الطَّالِبِينَ بِأَقْوَالِهِمْ وَأَفْعَالِهِمْ وَأَحْوَالِهِمْ است و این ضعیف در اوان حضور آن
 مجلس ملاکب مانن با سماع کلمات بدایت آیات فایز گردیده پس محض نصیحت عامه مسلمین تو خیر خواهی
 جمهور طالبین چنین اقتضا کرده که در این فیوض الهیه و فائده سعادتیه فائزین همراه حاضرین شتار
 بهم رسد و طریق آن بجز مقید کردن آن مضامین بلند پرواز بقید تقصیر تحریر نیافته اگر چه از عبان
 تابیان و از حضور تا غیبت تفاوتیکه هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست که الشاهد یری مالا

بَرَآةُ الْغَائِبِ بران شاهده دست لیکن بحکم مالا یَدَاکُ کَلْمَا لَا یُتْرَکُ کَلْمَا
 کرمیت در تمام این امر حسب سبب و نیت خالص زتہ دل درست نموده سعی بیش از پیش بجای آورد
 و در اثنا آن تحریر این کتاب مستطاب باوراتی چند که جناب فادت مآب قدوة فضلا از زمان زبده
 علماء دوران مولانا عبدالحی اودام الله برکاته که در سلک ملازمان آن عالی جناب بار یا فغان حضور آن
 والا قباب منسلک بودند پاره از مضامین هدایت الگین را که از زبان غیب ترجمان حضرت ایشان
 شنیده در آن اوراق تحریر کرده بودند فایز گردید پس آن اوراق را غنیمت بارده فهمید بآب ثانی
 و ثالث این کتاب بران کلام هدایت التیام بعینه مشتمل ساخت اگر چه احسن اولی در تالیف این
 کتاب چنان می نمود که بطوریکه در تحریر اکثر مضامین این کتاب محض بر ترجمه آنچه از زبان هدایت
 نشان حضرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده شد در تمامی مضامین همان راه پیموده میشد لیکن از بسکه
 نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابہت جناب رسالت مآب علیه افضل الصلوات والتسلیمات و در
 فطرت مخمق شده بنا علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه دانشمندان کلام و تحریر
 و تقریر مصنفی مانده بود و لهذا دراک این اسرار فاضله و مضامین عمیق بدون تهتید مقدمات و ایراد
 تمثیلات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف متقدمین بر اذمان اهل زمان که معلوم است
 معناد اند از محض ترجمه آنچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود خیلی دشوار می نمود
 لهذا در بعضی مقامات گونه از تعدیم و تاخیر و در بعضی قدری از تهتید مقدمات و ایراد تمثیلات و تطبیق
 بر اصطلاحات سلف لایسما بر اصطلاح قطب المحققین فخر العرفاء المکملین علمهم بامه الشیخ ولی الله
 قدس سره لای تعزیر مضامین لبوی اذمان مستعین بعمل آورده شد مع هذا این ضعیف هر پارچه
 لا ازین کتاب بعد از اظلام ابرسمع مبارک حضرت ایشان عرض نموده تا غث از سمین و مقصود از غیر
 مقصود ممتاز شود و نقصانیکه بسبب مخالفت عقل ناقص این پیچیدان راه یافته باشد باصلاح حضرت
 ایشان منجز گردد و این کتاب بصراط المستقیم ملتب نمود بر یک مقدمه و چهار باب و یک خانمه مرتب
 ساخت و ابواب را بر فصول و فصول را بر هدایات و هدایات را بر تهتیدات و افادات منقسم گردانید

و مبادی را بلفظ تمهید و مقاصد را بلفظ افاده مصدر ساخت و معاً توفیقی **إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ**
وَالْيَهُ أُنِيبُ مقدمه و آن مثل بر سه افاده است افاده باید دانست که تفرقه شریعت و
 طریقت و اساس حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه حق کان الله ورسوله کعبه
الْبُيُوتِ مِمَّا سِوَاهُمَا تَصْرِيحِي است ازان **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ** تلویحی است بآن
 این مسئله اگر چه مجمع علیه صوفیه کرام است بلکه مستفوق علیه طوایف انام مگر اینجا نکته است بر آنرا که
 اکثر اهل زمان ازان و غفلت و نسیان اند و آن تمیز است در میان حب نفسانی که قلب بعشق است
 و حب یمانی که مشهور بحب عقلی است چه اول از واردات مبادی سلوک است و ثانی از کمالات انبیا
 کرام و مقامات اولیا و عظام اکثر عوام صوفی اول را بجای ثانی نهاده و مشارالیه با اشارات شرعیه پند
 در تطبیق سیر انبیا و اولیا باحوال اهل عشق و موافقت تشریفات بجای صل بجا میرند حال آنکه سیر این
 بزرگواران هیچگونه زوارات این سالکان مطابقت پذیر نیست لقصیل این جمال آنکه مراد از عشق
 قلعه و شورشی است که در باطن انسان بسبب فقه مقصود پدید می آید و در تمام قوای باطن همسایه است
 کند و غایتش وجدان آن مقصود و وصال آن محبوب است موقع اول این قلب است که محل جمع
 کیفیات نفسانیه است و ثانیاً سایر قوای باطنه و غایتش انضحلال و از خود رفتگی طالب است و در وجدان
 مطلوب باز چون این غایت مترتب میشود شورش آن قلوب و اضطراب فرو می نشیند و کیفیتیکه مسو
 بعشق است زایل میگردد و مراد از حب عقلی انبساط داعیه طلب چیزی است که طالب بر فواید و
 منافع او محتسب خود بسوی او مطلع شده و این داعیه مقاصد متشاق طریق طلب را بروی سهل
 گردانیده و باین سبب کمر همت و طلب و سبته و هر جمله که در کسبه فکر خود میداشت بر طلب و باخته
 و از سر و سامان خود در گذشته اختیاراً الا اضطراباً و موقع اول این عقل است که خزانه معلومات است
 و ثانیاً در سایر قوای باطنه همین داعیه سر بان میکند مثل سر بان آب از اصل شجر در برگ و در او پس
 در عقل چه افکار و انظار است که برای تحصیل او درست میکنند و در طلب چه عزایم و مهمتها است
 که در طلب و می انگیزد و در جوارح چه مشقت با و ترک مالوفات است که در سلوک طریق آن بر خود

می پسندد و چنانکه نتیجه حب اول فنا علم است یعنی غیبت و عدم شعور با سوامی محبوب حتی که بنفس خود
 همچنین ثمره حب ثانی فنا اهت است یعنی هر چه میگوید یا از محبوب میگوید و هر چه می شنود از آن می شنود
 و هر فکری و نظری که نتیجه اش جز تحصیل محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل مساوس لا ینبأ بها
 است و هر چیزی و بعضی و سخنی و کلامی که بملایم و منافق محبوب و طریق او نباشد پیش او از قبیل عوارض
لا یلقت الیهما است با جمله داعیه تحصیل مطلوب و تهیید طریق او ظاهر و باطن طالب را زیر
 حکومت و فرمان روالی خود قرار گرفته بخلاف حب اول که امثلاً تمام باطن محب شرط تحقق آن نمی
 تواند شد چه بسا است که عشق چیزی با بغض عقلی او مجتمع میشود لا سیلما عنده التعارض بین
الحبین مثلاً زوالی متدین با ربو الدین را عشق زنی یا مردی بهم میرسد و از بسکه شایع یا والدین که نزد
 او محبوب و محب عقلی اند تعرض زین امر می نمایند هر آئینه آن سعادت مند آن معشوق را بلکه عشق او را
 کرده و مبنی و اصل از صمیم عقل میدارد گو با عتبار طبیعت خود مغلوب آن باشد و با حب ثانی پس از بسکه
 مقرر صلی او عقل است و از اینجا جنود و لقوا طبعیه رسیده نام باطن محب اسحر کرده است معارض
 هیچگونه در آن راه نیست و چنانکه حب اول بعد و جسدان محبوب نایل میگردد و ولهب آن منظمی میشود
 همچنان حب ثانی بوصول محبوب رو باز میاید و می بندد از یک هزار میشود و وسعتی میگیرد که هرگز آن وسعت
 و قوت در هر صورت نیست چه اول یعنی بر تقد بود و مشروط به سحر و آفات الشرط فآت المشروط
 و ثانی بر علم فواید و منافع محبوب و برداشتن کمالات او و احتیاج بسوی او و این معنی در وصال واضح
 تر میشود چه علم الیقین بعین الیقین مبدل میگردد و اجمال بتفصیل منشرح میشود مثلاً عطشان را نزد یک
 عروص حالت عطش یعنی بیجان حرارت در معده و سوزش در سینه و خشکی بر لب نسبت آب عشق بهم
 رسیده یعنی از جذر طبیعت او میلانی بسوی آب و قلمی و کربنی بنا یافت او سر بر میزند اگر چه از کسی نشنیده
 باشد که آب مسکن عطش است و اگر چه عقل او مانع از استعمال بسبب توقع مضرتی جسمانی یا نفسانی باشد
 و چون در عین شدت عطش با بزلالی می رسد و از آن سیراب میشود و آن سیرابی در هر بن سومی او
 سرایت میکند در آن زمان یک حالتی وارد میشود که تغییر از آن بجز نسیان یا سوامی آب نمیتوان کرد

کرد بلکه بسا است که بخاری شبیه لشکر او را بهم میرسد و بسبب آن ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن
 حالت عطشیه بالکل زایل میگردد و اهل زراعت و فلاحات را به نسبت آب حسب عقلی است چه میدان
 آنها بسوی تحصیل آب مبنی بر آنست که قطعاً میدانند که مزارع و مراعی دریا ضل آنها که سرمایه معاش و
 اساس حیات است بدون آن آب صورت ندهند و باجمله شدت احتیاج خود را بسوی آب و کثرت
 منفعت او را در جواب و شمار دانسته و اعمیه طلب آن از فقر عقل ایشان سر بر آورده و بهنگی بهمت ایشان
 را در طلب آب مصروف ساخته پس چه تقضرات و اعمیه است که در طلب باران از ایشان صادر
 میشود و چه حیل و تدبیرات است که در ترکیب دولایات سوانی و دوالی از ایشان صورت می بندد و چه
 مشقتها است که در جز آب با سر و گرمی آنها رو کشیدن غرب و درست کردن جباغ شب و روز بر ایشان
 و بر بهایم ایشان میگردد و ایشان آنها را کمال و افتخار خود دانسته به تمامی بهمت خود استغراقی و در مثال
 این امور سرگرمی و چالاکي در تحصیل آنها بکار میبرند که هرگز نفور بهمت و سستی عزیمت را در آن دخلی نیست
 و اگر احیاناً کسی از ایشان درین امور فترا بهمت شود بهر آئینه او را مطعون و ملامت خواهند کرد و بسبب
 و درون بهمتی او منسوب خواهند نمود و هر قدر یک آب بدست ایشان می آید بر فواید و منافع او بعین
 الیقین مطلع میشوند تمام جهد و سعی خود را در مشتاقیکه در طلبش تحمل کرده بودند بجای می انگازند و بان فرحان
 و شاکر میشوند و در تحمل مشاق چالاک تر میگردند چون این مقدمه فزین نشین شد پس باید دانست که
 حق جل و علا بعضی را از بنندگان خاص خود که سعادت ازلی نصیب شان شده صطفا کرده بعض
 عنایت و کرم خود بنوعی از نوعین محبت یا بهر دو از آن به نسبت خود بدایت میکند و ایشان را با این سرمایه
 سعادت و جهانی موفوق میسازد و به ثمرات و نتائج آن مغرور و متباهی میگردد و ذلک فضل الله
 یؤتیة من یشاء و بهر یکی را ازین نوعین سبانی و مولداتی و لذت نازی و ثمراتی هست که بان نوع مختص
 میدارد و از بسکه طالب راهی بر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر بهین امور بشناسد لهذا این
 امور را ربع را بوجه تمانیز فیما بین النوعین ملقب ساخته شد **فأوه** م از بسکه حسب بانی و احوال و
 مقامات او و نتائج و ثمرات او منتهی به نبوت میشد این طریق را که ابتدای آن از حسب ابانی و انتهای

آن بر نبوت است براه نبوت و نسبت نبوت مسمی کرده شد و از بسکه حسب عشقی و احوال معانات او و
 نتایج و ثمرات او منتهی به معرفت ضمنی حقایق اشیا و حجب وجود حضرت حق که معرفت خلاصه است
 میشد بنا علیه این طریق را که ابتدای آن از حسب عشقی و انتهای آن معرفت است براه ولایت نسبت
 ولایت مسمی کرده آمد **افا ۳۰** و اگر این است یعنی ائمه طریقت و پیشوایان حقیقت اگر چه کمالات
 طریق نبوت منتصف و در مقام ثمرات او را نسخ القدم بودند اما طریق تحصیل او را ممتاز از طریق تحصیل
 راه ولایت نفی نموده و در مباحث او استقلالاً لایب نگشوده و تعیین مبادی آن سعی بلیغ نموده لهذا
 چنان مناسب می نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجوه تمایز فیما بین الحجبین عقد کرده شود
 از بسکه دریافت آثار و علامات هر طریق مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر
 ابواب کرده شود و از بسکه تخلیه نفس از زوایل و تخلیه آن بفضایل و بجا آوردن عبادات شرعیه
 بر طریقیکه مقصود شارع است اساس راه نبوت و رونق بخش راه ولایت است پس لابد یک باب ازین
 کتاب که مشتمل بر تخلیه و تخلیه و منضم بیان طریق ادای عبادات شرعیه باشد مقدم از بیان سلوک هر
 طریق و موثر از بیان وجوه تمایز طریقین معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را سگشته کار خود بست
 آید و ساکنین راه ولایت را ثمرات سعی خود رونماید و نیز آکا بر طریقت اگر چه در تعیین مبادی راه ولایت
 از کار و مراقبات و ریاضات و مجاهدات سعی بیش از پیش بکار برده اند اما حکم آنکه **مصرع**
 هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد و اشغال مناسب هر وقت و ریاضات ملائمه هر قرن جدا جدا
 میباشد و لهذا محققان هر وقت از کار بر هر طریق در تجدید اشغال کوششها کرده اند بنا علیه صحت
 دید وقت چنان اقتضا کرد که یک باب ازین کتاب برای بیان اشغال جدید که مناسب این وقت است
 تعیین کرده شود و در تجدید اشغال بر طرق ثلاثه یعنی قادریه و حشویه و نقشبندیه گفته اند که این طرق ثلاثه شهر
 الطرق اند پس تجدید اشغال بر طرق معنی از تجدید اشغال بر طرق است و از بسکه حصول نسبت لایت سلوک راه
 نبوت آسان میگردد و صاحب نسبت لایت نسبت نبوت بسی قلیل حاصل تواند کرد لهذا حسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب
 بر سایر است که علم بر طریق سلوک نبوت آرد و بدین توفیق و بهیازمه تحقیق باب اول در بیان وجوه تمایز طریقین

یعنی طریق نبوت و طریق ولایت و آن مثل بر و فصل است **فصل اول** در بیان وجوه تمایز
 طریق ولایت و آن مشتمل بر چهار بدایت است: بدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب عشقی و آن
 مشتمل بر دو فاعله **افاوه** اباید و آنست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق ذکر و فکر
 است اما ذکر و فکر یک سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر و فکر است که سبب تحصیل نوع
 دیگر تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفصیل احکام آن هر دو نوع کرده خواهد شد.
افاوه ۲ اما سبب حصول عشق پس تصویرش آنست که چنانکه نار که لطف و صفتی و اهلای عباد
 است با جزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است متزج میشود آنرا بسوی حیز خود که فوق جمیع اجزای
 عنصریه است جذب میکند تا او را فانی در خود گرداند و همزنگ خود در آثار و احکام بسیار و لیکن
 چون غباریکه مجتمع در جو توده توده شده است عایق از صعود آن دخان بجانب حیز تار میشود و لابد که
 در میان اقتضای نار و قطنهای غبار تراسمی و تعارضی بهم میرسد و باین سبب صلوات با لیلر حدیه
 و شعل نار نیز بقیه حادث میشود تا آنکه اجزای نار را بسبب شدت وحدت خود بعضی عوارض را تحمل
 باب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده در جو پریشان میسازد تا اجزای لطیفه
 دخانه را کشتان کشتان بجانب حیز خود برده فانی و تسلای در خود گرداند همچنین لفظ مبارک الله که تکرار
 حضرت بچون است در نشاء الفاظ چون علی و زبان و کام و گوش فا کر را بالطرق المعهودة فیما
 بین الصوفیة للذکر الجهر الموضوعه لدفع الوسوسه و جمع الخواطر و ترقیق الادواح
 از نور و گنینه و التذاول مال میسازد و همچنین خیال و وهم او را بالطرق المشهورة فیما بینهم للذکر
 الخفی الموضوعه لوجدان الخلاوة بهذا اللفظ و حصول التذاد بالخلوۃ و الشکوت
 و التفرة عن المحاطة مع الناس و المکالمه معهم اضمحلا و خمولى
 می بخشد خواه بزرگ مجرب و همین لفظ این معنی حاصل شده باشد خواه بضم نفی با صفات دیگر طالع ازان
 انتقال بمصوود مفهوم این لفظ میگردد و آن تجلی حضرت حق است در نشاء علم که لطف و اعلای تجلیات
 واقرب آنهاست بحضرت ذات و چون این تجلی یعنی مفهوم این لفظ که بسیط محض و مجرد بخت است

در ذین او استقرا میگیرد چشمتیکه بصیر بصیرت او دایم التوح بجانب همان مفهوم باشد و تمام قوت
 در او که مثل چشم و انصو را نظر علی ذلک المفهوم گردد و التانی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر برزند
 اگر احوای ناخظره ماسوا در ذین خطوری کند هرگز نشد مثل امور اتفاقیه باشد نه از صمیم قلب و این صحر
 بنگر است نزدیک قوم با جمله چون طالب با دراک و سمیت خود درین مفهوم استغرافی قومی حاصل میکنند
 و آن تجلی پیوند جان او میگردد و الطیف اجزای سالک را که روح الهی اوست و که خود ساخته و با او استرا
 بهم رسیده او را باصل خود میکشد و روح الهی که از عالم پاک است و قُلِ الرَّحْمَنُ رَحِيمٌ در شان
 اوست و سبب مجوسیته باین مشتی خاک اصل خود را نمایان کرده و آئینه ادراک او رنگ خورده بود
 چون بنور این تجلی روی او مهتلل گردیده و عکس کمالات حق در خود دیده که ان الله خلق آدم علی
 صودقه آثار است بآن و وطن فراموش کرده خود را باز یاد نموده و تقنای وصول باصل خود نمیکند
 پس جذب آن تجلی این روح را و انجذاب این روح بسبب تنبیهی و تقطعی که از استقرا در این تجلی حاصل
 کرده و تقضای صغوبه حظیره القدس میکند و تقاضای لحوق بر فیض علی مینماید یا چون غبار بشریت مانع
 لحوق او به حظیره القدس میگردد و ناچار زراحی در باین تقضای روحانی و نفسانی حادث میشود باین
 سبب شورش و بغلی و گرمی و زنده که ملقب بروح طبعی است حادث میشود مثل حدوث شورش و گرمی در وقت
 غضب یا بساط و انشراح وقت فرح بلکه این شورش و بغل در روح نفسانی حادث شد طالب یاد آور است شعاع میگردد و عقل و نظر او
 و بسا است که از قانون شرع و ادب بیرون میکشد و بسبب شدت وحدت این نیست بفضای و مساکین
 و وحشت از مجالس و مسکن و صد در آه و فغان و حدوث زردی رنگ و اشکباری بهم میرسد و همین
 کیفیت مسمی بعشق است و از بسکه حاصل این کیفیت روح حیوانی است این را بحسب نفسانی مسمی کرده شد
 و این کیفیت آنرا فانا مثر اید میشود و تا که حجاب بشریه و نکره منخرف شود و غبار نفسانیه پاش پاش گردد و اثر
 این حب مترتب شود و هدایت ثانیه در بیان مویذات حب عشقی و آن مشتمل بر ساد فاده است افاده از
 عمده مویذات حب عشقی را باضت است یعنی تعلیل منام و کلام و صحبت با انام چه روح حیوانی را با این امور
 رقی و لطافتی حاصل میشود و هر قدر که روح حیوانی رفیق تر حدوث تعلیلی و شورش و گرمی سرچ تر

افاده ۲ از جمله مویات آن استماع اسحان خوش و اصوات دلکش و مقصص شوق آمیز و شعاع عشق
 انگیز است افاده ۳ از جمله مویات آن اجتناب از اموریکه باعث حدوث کثافتی در روح طیبی باشد
 مثل کثرت منام و ملاومت براغذیه کشفیه و امثال آنها که بر اهل تجارب پوشیده نیست هدایت ثالثه
 در بیان آن حسب عشق و آن مشتمل بر پنج افاده است افاده ۱ از جمله آثار آن نیست که این حسب بالذات مقتضای
 اخراق حجاب بشری و وصول روح الهی باصل خود میکند و این مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع
 باشد خواه قانون ادب نه ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه رضای غیر آن و نه التزام
 متابعت کسی خواه متابعت خود محبوب باشد خواه غیر آن ندانی که مقصود ازین کلام آنست که رباب
 عشق و مواجید مقتید بقیود شرعی و متادب با داب عرفیه و طالب رضای مولی و ملتزم متابعت +
 مصطفی صلی الله علیه و سلم نبی باشد حاشا و کلاما که مقصود آنست که این حسب بالذات مقتضای این
 امور نیست بلکه محض ضمحلل صاحب این حال در مشاهده جمال حضرت ذوالجلال میجوهد پس هر طریقی
 بدست آید خصوصیت هیچ طریقی را در اقتضای آن دخلی نیست مثلا اگر صاحب بیخمال را ظن چه و یا
 مقصود خود در استماع مزامیر و عشق مجازی و شغل برنج و تخلیه اوقات از اذکار و طاعات و امثال
 آنها از امور منوعه شرعا بهم رسد البته از صمیم قلب او میلانی بسوی این امور نمودی خواهد گرفت
 اگر چه آن صاحب حال از راه تدبیر و تشرع از ظهور آنها را برین داعیه مانع آید بلکه درازا آن چه کند
 ایامی بینی که در عشق مجازی عاشق را مشاهده جمال معشوق و قرب و وصال او مطلوب میباشد اگر چه
 آن معشوق از قرب این عاشق متاذی باشد بلکه بسا است که این معشوقان مجازی عشاق خود را
 از دیده بازی و آمد و رفت در مجلس خود مانعت میکنند و از قرب و جوار بلکه از محله و دیار خود بیرون
 می نمایند حتی که نوبت سبت و شتم و لکد کوب میرسد و آن عشاق همچو نه از دید و اوید و از آمد و رفت
 محافل و مجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول شدن از دست معشوقان خود و تحمل
 غضب آنها نمونه و حبان در کوی آنها باضن را کمال فخر و علوهست می شمارند چنانچه کلمات
 نظمیه و نثریه آنها دلالت صراحت برین میدارد و ایامی بینی که کلام شکایت آمیز هیچ یکی بر زبان

آوردن و حرف گله کسی برزدن چقدر باعث رنجش آن شخص میشود در مقام حب عقلی بکدام پایمی
 افکنند معنی ارباب عشق مجازی در بیان امثال این حکایات و شکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام خود
 را با مثال این مضامین رنگین و مزین میسازند با جمله مقصود ازین کلام امانت حب عقلی نیست حاشا
 و کلام بلکه اشارت است بسوی فرقی که در میان حب عشقی و حب عقلی است افاده ۲ از جمله آثار آن نفرد است
 یعنی قطع علائق ماسوای محبوب و تنگدلی از عروض مشاغل مشتته و هجوم علایق متکثره و تنگی حوصله
 از نظم و ترتیب مور متفرقه مثل سیاست منزه سیاست در امانت جماعات و اقامت اعیاد و جمعیات
 و ایفای حقوق ذوالکفوق از اهل فریاد و امثال آن و لهذا از تزوج که اصل همه علایق است نهایت
 نفرت و وحشت میگیرد افاده ۳ از جمله آن شدت تعلق قلب است بر شد خود استقلال یعنی نه بان حظ
 که این شخص ناودان فیض حضرت حق و واسطه هدایت اوست بلکه بحسب تنبیه متعلق عشق همان میگردد چنانکه
 یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر کسوت مرشدین تجلی فرماید بر آئینه مراد و التفات
 در کار نیست افاده ۴ از جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم و طاعات ظاهره چه اشتغال باین علوم
 از جمله نظم و ترتیب مور مشتته است و از بسکه کار او بساطت و رباطت است اشتغال با مثال این امور
 کار و بار او در پریشان میسازد افاده ۵ از جمله آثار آن عدم تظنن علاقه است که در میان ظاهر
 شرع و باطن آن واقع است تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی است و آن تعلق قلب است
 بحضرت حق جل و علا و این تعلق را سخا میگویند مختلفه که هر یک را از ان سخا به نسبتی مینامند چنانچه
 تفصیل این در محل خود مذکور است و ظاهر است و آن امثال او امر و انبها از منابهی است و در باطن
 این افعال ظاهره و آن تعلقات قلبیه علاقه است بسبب که قبل از ارباب تحقیق و کعبه اصحاب رفیق
 اعنی شیخ ولی الله قدس سره بشرح تفصیل آن موفوف شده اند پس هر کسیکه بوجدان خود متظنن آن
 علاقه میشود عبادت او سر از مغز بی پوست میگردد و احوال او متمرج بافعال میشود و الا آن شخص قشری
 محض و متقشف محبت میگردد اگر فقط متسک بظواهر افعال شرعیه کرده باشد و الا تشبه از اتحاد و عقاید
 او راه مییابد اگر فقط متسک بباطن شرع نموده ظاهر از درجا اعتبار ساقط داند و از بسکه تظنن باین

در مقام حب عقلی

علاقه از قبیل نظم کثرت افعال در وحدت احوال است صاحب حب عشقی در این میدان جولانی نیست
 الا تقلید را باب حب عقلی و ازین آثار مذکور با تبار دیگر که سبب تنگی مقام در قلم تحریر نیامده پی بردن
 بر اهل فطانت چندان غیرت العاقل کفیه الامثاله پدیت لغیر بیان کثرت حب عشقی و آن مشتمله سه فاعده است
 افاده ا چون سبب صحت و شدت کیفیت عشقیه و قوت جذب تجلی علمی و کمال انجذاب روح الهی
 غبار شهادت و مثال منکشف میگردد و حجب نورانی و ظلمانیه مخرف میشود لایبنا بر انجاز و عده که منطوق
 کلام لازم الوثوق و الیدین جاهدوا فینا لهدیهم سبیلنا است و مدلول کلمه فاذا ذکر فی اذکر کلمه
 است مشاهده جمال لایزال حضرت ذوالجلال دست میدهد و معنی قریب و معیت که مضمون انا عندنا
 نحن عبیدی بی و انا معه اذا ذکرنی و احفظ الله تجدوا جهنم کما تعلمون که معبر بوصول است هر دو
 میگردد و در جلد وی تپ و تابی و قلن و اضطرابی که در وقت حرمان و بحر ان تحمل کرده بود و حلل سرد
 و اشتهاج و خلعت مکالمه و مسامره بدست می آید با جمله سراسر یکی با لغت مبدل میگردد و وحشت بانست
 افاده ۲ باز چون قائم توفیق دست این بدیهوش اشتهاج مشاهده را گرفته ببالا میکشد مقام فنا و بقا
 از برده اختفای و بطهوری آرد بیان اجمالش آنکه چنانکه آهن پاره را در آتش می اندازند و زبانهها را آتش
 او را از هر جانب محیط میشود لیکه اجزای لطیفه ناریه در نش جوهر آن آهن پاره مداخلت مینماید شکل
 دلون او را هم رنگ خود میسازد و حرارت و احراق که از خواص کبر است با اومی بخشد هر آنکه آنقطع صیدیه
 معدود و از جمله قبسات ناریه خواهد شد نه بان معنی که آن حدید از حقیقت خود مبدل شده بنا بر صرف
 متحول گردیده که این امر است بدیهی البطلان بلکه این آهن پاره در حقیقت خود آهن است لیکن سبب
 هجوم جنود شعل ناریه جدید پیش مع آثار و احکام خود و لفرار آورده در زاویه اختفا خمول گردیده پس
 هر چه بر ناز آثار و احکام مترتب میشد همان آثار و احکام تمامه ای که کم و کاست بر آهن پاره هم میتواند شد
 نی نبی بلکه آن آثار و احکام حالاً هم مترتب بر نار می است که آن آهن پاره احاطه کرده اما چون آن نار
 این آهن پاره را مرکب خود ساخته عرش سلطنت خود فرار داده این آثار و احکام را بان آهن پاره
 نسبت می توان کرد چنانچه و ما فعلته عن امری تصریحی است از ان فاذا ادربک تلویحی

است بآن القصه اگر آن آهین باره را در خیال مجال مثال بودی هر آنکس که بعد از بان آوازده صدیته خود
 بانار و غلغله اتحاد و نار با حدید در گنبد افلاک انداختی البته البته ساعی از خود رفته و از حقیقت خود غافل
 گشته باین کلمه متکلم شدی که من اخگری از آتش سوزانم و منم آنکه کار و بار طباطبایان و حدادان صلوات
 بلکه جمیع از باب صنایع منوط بمنست بچنین چون امواج جذب کوشش رحمانی نفس کامله اینطالب را
 در قعر لجه بجای احدیت فرو میکشند ز منزه انانیت و لیس فی جبهتی سوی الدر از ان سر بر میزند که کلام بر است
 السیام کنت سمعاً الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یدیه الذی یتطش بها و وجهه
 الذی یمشی بها و در روایتی و لسانه الذی یتکلم به حکایتی است از ان و اذ اقال الله
 علی لسان نبیه سماع الله لمن حده و یقضی الله علی لسان نبیه ماشاء کنایتی است از ان
 این مقابلهت بس باریک مسئله است بس نازک با بیک در آن نیک تامل کنی و تفصیل او را بر مفاخر
 تقویض نمایی بشعوره و و راء ذاک فلا اقول لانه سیر لسان المطلق عنه آخر سر
 و ز بهار بر کن معامله تعجب نمایی و بانکار پیش نیایی زیرا که چون از نار وادی مقدس ندای الهی ان الله
 رب العالمین سر بر زد اگر از نفس کامله که اشرف موجودات و نمود حضرت ذات است آواز انانیت بر آید
 محل تعجب نیست و از جمله لوازم این مقام صد و خوارق غریبه و ظهور تاثیرات قویه و استجابات و عوات و
 دفع بلیات است که ان سألنی لا اعطین لان استعاذنی لا عین لانه مصرح است با همین و از جمله لوازم
 آن ظهور نکبت و وبال بر حد و بدسگال این صاحب حال است که من عبادی لیا فقد اذنته بالحب
 مفید همین مضمون است افاده ۳ باز اگر لطیفه دیگر از عیب و جذبی جدید از پرده لاریب با و میرسد
 ادراک او نیست بس عظیم و پهنائی بس فخر پیدا میکند که بسبب ان و تحلل جمیع حقایق کونیه و موجودات
 امکانیه در جنب ذات بیچون هویدا میگردد و نشستی که ما بین نفس اینطالب و حضرت حق ظاهر شده بود
 همان نسبت در میان هر چیزی که در عرصه وجود بظهور رسیده و حضرت حق روشن میگردد با حجاب
 میوه حضرت حق بر بساط وجود و قیام این حقایق متکثره بآن ذات متوحده مدرک میگردد و در مضمون
 هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو کل شیء محیط و لو کون محسب الی الارض

السَّائِعَةُ الشَّفَلَةُ لَهَيْطَ عَكَ اللهُ دَمِ تَمِيزِ دَسْجَانِ السُّدْرِ هَيْبِ حَبِ عَشْقِ وَ حَمْرِ
 حَبِ تَجَلِي عِلْمِي كَرَسِبِ أَنْ اِبْنِ مَشْتِي خَاكِ دَرِ مَقَامِ مَقْدِسِ پَاكِ چَنْدَرِ جَا لَاكِ كَرُودِيهِ دَا بِنِ تَرِ پَا
 هَيْبِنِ دَرِ مَجْلِسِ فَرَبِ رِبِ اَلْاَرِبَابِ عَظِيمِ چَهْ مَقْعَدِ صَدَقِ وَ مَقَامِ كَرِيمِ بَا فَنَتَهْ شَعْرِ حَسْبِ خَاكِ اَزِ عَشْقِ بَرِ
 اَفْلَاكِ شَدِيدِ كَوَهْ دَرِ قِصْ اَمَدِ وَ جَا لَاكِ شَدِيدِ عَشْقِ جَا نِ طَوْرَا مَدِ عَا شَقَا پَهْ طَوْرَا مَسْتِ وَ خَرْمُو صِي صَاعَقَا
 وَ اَزِ لَوَا زِمِ اِيْنِ مَقَامِ هَسْتِ دَمِ اَزِ وَ حِدَتِ وَ جُودِ زُودِ وَ لَسِبِ مَعَارِفِ اَلْهَيْبِ كَشُودِ وَ تَرْتَمِ بِمَضَائِنِ
 اِيْنِ اَبْيَاتِ نَمُودِ شَعْرِ اِنْجِي نِي مِي كَرِ دِيَا نَدَرِ زِي رُودِ بِي مَجْدِ فَا شِ كَرِ كُوِيْمِ جِيَا نِ بِي مَزْمُومِ جَمَلِ مَعشُوقِ هَسْتِ
 وَ عَا شَقِ پَرْدَهْ بَهْ زَنْدَهْ مَعشُوقِ اَوْ عَا شَقِ مَرُودَهْ بَهْ اِيْنِ هَسْتِ اِنْجِي اَزِ اَحْكَامِ حَبِ نَفْسَانِي خَرُورِ اَلْبِيَانِ
 بُوْدِ فَا مَاشَرِحِ وَ لِسْطَانِ اِحْكَامِ خُصُوصًا تَا فَا صِي لِ مَقَامِ فَنَا وَ بَقَا لِسِ اَزِ كَتَبِ قَوْمِ طَلَبِ بَا يَدِ كَرُودِ
 قَدُودِ اَوَلِيَا وَ زَبَدِ اَرِبَابِ صِنَا اَعْنِي شَيْخِ وَ لِي اَلدَّرَا زِيْنِ كَمَالِ لِقُرْبِ النُّوَاقِلِ تَعْبِيرِ مَسِيْرِ بَا يَنْدِ فَضْلِ
 ثَا نِي دَرِ بِيَا نِ وَ جُوهِ تَمَا زِ طَرِيْقِ نُبُوْتِ وَ اَنْ مَشْتَلِبِ چِيَا رِ بَدَا يْتِ هَسْتِ هَدَا يْتِ اَوَلِي دَرِ بِيَا N
 اَسْبَابِ تَحْصِيْلِ حَبِ اِيْمَانِي وَ اَنْ مَشْتَلِبِ سَهْ تَهْيِيْدِ وَ دَوَا فَا دَهْ هَسْتِ تَهْيِيْدِ اَوَلِ بَا يَدِ اَلْمَلِكِ كَرِ بِيَا N
 دَرِ اَصْلِ خَلْقِ خُودِ بَرِ چَنْدِ چِيْزِ مَفْطُورِ هَسْتِ وَ اَسْحَمَانِ اَنْ مَوُوْ سَهْ نَجْمَانِ اَصْدَا وَ اَنبَا دَرِ حَبْلِيْتِ
 اُوْدِ وَ بِيْتِ نَهَادَهْ اَنْدِ وِ بَرِ فَرُودِي اَزِ زِيْنِ نُوْعِ كَرِ لُوحِ حَبْلِيْتِ اُوْدِ اَزِ نَقُوشِ بَا طَلِ تَقْلِيْدِ اَرِبَابِ حَبْلِ
 وَ عِنَا دِ كَرِ فِطْرَتِ خُودِ رَا فَا سَدِ كَرُودِ وَ اِحْكَامِ حَبْلِيْتِ خُودِ رَا اَزِ دَسْتِ دَا وِدَهْ اَنْدِ صَا فِي بَا شَدِ اَلْبِيْتِ اِيْنِ
 اُمُورِ رَا اَزِ مَفَا خِرِ وَ مَنَاقِبِ خُودِ بَلْكَهْ جَمِيْعِ اِسْمَا يِ نُوْعِ خُودِ مِي شَمْرُ وَ اَصْدَا دَا اَنبَا رَا اَزِ نَقَا لِصِ وَ
 مَعَا تِبِ خُودِ وَ اَسْئَالِ خُودِ مِي دَا نَدِ وِ سِرْ كَرَا اَزِ اِسْمَا يِ نُوْعِ خُودِ حَا طَلِ اَزِ بِنِ اُمُورِ وَ خَا لِ اَزِ طَلَبِ اَنبَا
 مِي بِيْنِدِ اَلْبِيْتِ اُوْدِ اَزِ زَمْرَهْ اَغْبِيَا وَ سَنَهَا مِي دَا نَدِ اَزِ مَعْمَدَهْ اَنْ اُمُورِ حَسْبِ مَنَعْمِ وَ عَظِيْمِ اُوْمَسْتِ وَ تَرَجِيْحِ جَا
 اُوْبِرِ بَا سَوَا مِي اُوْدِ شَكْرِ نَمَا مِي اُوْدِ تَحْلِ مَشَاقِ وَ تَرْكِ مَالُوْقَاتِ وَ طَرَفِ مَرْغُوبَاتِ دَرِ اَبْتِنَا مِي رِضَا مِي
 اُوْدِ خُودِ رَا دَرِ زَمْرَهْ بِنْدِ كَانِ اُوْدِ شَمْرُودِ وَ نَفْسِ خُودِ رَا بَا چِيْزِ مَحْضِ دَرِ حَسْبِ اُوْدِيْدِنِ وَ زَبَانِ اِيْمِدِجِ
 اُوْدِ كَشَا وِنِ وَ جَوَا حِ رَا وِرِ خَدْمَتِ اُوْبِكَا رَا اُوْرُودِ وَ كَرْدِنِ دَرِ زِيْرِ بَا رَسْتِ اُوْفَرُودِ كَرْدِنِ وَ مَسْتِ
 اُوْرَا بَرِ خُودِ قَوْلَا وَ فَعْلَا اَهْلَا نَمُودِنِ وَ مَرْغُوبَاتِ خُودِ رَا دَرِ اَلْقِيَادِ اُوْبَا ضَلَقِ وَ دَلِ اِيْرِ عَرَبِيْتِ مِثْلَا

او امر و رضا جوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او عار نکردن گو که ممارست امور خسیه باشد
 پیش آید و هتفاست و مداومت هر امر مذکوره که خلاصه آن حق شناسی منعم است نمودن و باجمله
 خلاصه این کلمات آنکه انسان جید الفطره را با منعم خود علاقه بهم میرسد که هرگز از عهد آن مدینه عمر
 به هیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را مقابل نغای او نمی تواند شناخت و جزای
 تحمل مشاق در بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست و اگر نیک نامل گمی بهیچ فردی
 را از افراد انسان که در وجودت فطرت مسلم قرآن خود باشد خالی ازین نخواهی یافت و تاواج
 بحب منعم و تباهی و تفاخر بآن و اجتناب از کفران منعم و نفرت از آن و تسابب و تشاتم بآن
 در مابین افراد این نوع جاریست مثلا اگر کسی را بر والدین و خیر خواهی موالی و نمک حلالی اقا
 و تعظیم او ستاد و انقیاد سلاطین یا و کنی البتة آن شخص بن قول را از جمله مدایح خود خواهد
 شمرد و او را باین مع سروری و ابتهاجی حاصل خواهد شد بلکه حی و سعی در رفع رسانیدن
 در اول او و بنسبت این قایل ستقراری خواهد یافت و اگر لعنوق والدین و ابا و از موالی
 و نمک حرامی از اقا و امانت ستاد و نبی بر سلاطین کسی نسبت کنی البتة آن شخص بن قول را از
 مدح خود و نهسته اشنگلی و غضبی و بغضی و سعی در انیدای قایل بهم رساند و از فروع حسب منعم است
 تعظیم شعائر او یعنی اموریکه بآن مناسبتی خاص میدارد و همیشه که ذهن کسی که واقف بآن مناسبت
 باشد از آن امور بآن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او و خاک
 مرکب او و مسکن او و چنانکه بر کسیکه ممارست این امور کرده و مجانت با حقوق شناسان از امرای
 عظام بلکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان را مرفران پادشاهی و تخت پادشاهی او دیده
 پوشیده نخواهد ماند و چون تعظیم شعائر منعم کمال میرسد باعث تعظیم هر چیزیکه موید حسب و مروج
 شکر او باشد میگردد و مثل تعظیم کسیکه به شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گزار می نماید و تا سید این
 محب میکند یا علام نعم او می نماید و چون این مرتبه هم قوت میگردد و با فراط و غلوی نهدا با
 تعظیم اموری میشود که از محب در تعظیم منعم و خدمت گزار می او بطور رسیده مثل تعظیم اوقالی

و افعالی که بازای لغوم و بجا آورده و تعظیم اموالیکه در رضا جویی او باخته ندانی که این از قبیل عجب
 باقوال و افعال خود و احتیال صرف اموال خود است زیرا که آن اقوال و افعال و اموال را دو
 جهت است بیک جهت از کمالات و ملائبات محب است و از جهت ثانیه از شعائر منعم و تعظیم
 آن جهت ثانیه متعلق شده نه بجهت اولی و از آن جمله حب جواد است و مراد از جواد شخصی است
 که افاضه امور نا فعه لا غرض نماید چه بهر آن سلیم الفطرت بهر که با این صفت موصوف میدانند
 بالطبع او را دوست میدارند مثلاً اهل سخاوت و فتوت و ارباب کرم و مروت را از سلاطین
 ذوی الاقدار و امرای نامدار هر یک که از ارباب فطانت و کبیاست باشد البته از صمیم قلب
 خود دوست میدارند و در سویدای دل ایشان خواهش از دیاد غر و جاه آن که با استقراری
 میگردد خواه با ایشان انعامی از ان غطا رسیده باشد یا نه چنانچه بر اهل جدان پوشیده نیست
 حال آنکه هیچ یکی از این عظماء را جواد حقیقه نتوان گفت چه بهر که سوامی حق جل و علا متصدی افاضه
 امور نافع میشود و سعی در فیض رسائی بجای آورد بهر آنکه او را غرضی از اغراض دنیوی یا دنیوی
 از ابتغای مرضی حق یا طلب ثواب جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب اخلاق خود یا طلب
 نام و نشان خود یا انتشار صیت سخا و کرم و ثنا و مدح در اقران خود یا امثال این امور باعث
 این افاضه و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند الافاضه و الانعام مستور میدارند و بی
 غرضی محض اظهار می نمایند و در بادی نظر تشبیهی بجواد مطلق پیدا میکنند بنا بر این مستحب
 حسب ارباب فطانت گردیدند چه جای جواد مطلق که صفت جو حقیقه در ذات فیاضه و مختصر
 و بس یا نمی بینی که اگر احیاناً از کسی از ایشان عند الافاضه و الانعام تحصیل غرضی یا طلب منفعتی
 ظاهر میشود و همه ارباب فطانت او را از زمره که با خارج شعوره در جامعه دون بهمان معنی
 می نمایند و از آن جمله تعظیم صمد است ملود از صمد شخصی است که خود بی نیاز باشد و غیر او را بسوی
 او احتیاج پیش آید و این صمدتیه امر است مشکک در کمال و نقصان چه استغنا از اکل و شرب
 و جماع و امثال آن از لوازم حیوانیه مرتبه است از صمدتیه و استغنا از جهت و شکل و لون و

امثال آن از لوازم جهانیه مرتبه است فوق ازان و استغنا از معین و وزیر و شریک و شیر
و آلات و وسائط و امثال آن از لوازم عجز و همچنین استغنا از جوایس و هر کارها و خفیه نویسان
و وقایع نگاران و امثال آن از لوازم جهل مرتبه است فوق ازان و استغنا از علت خوا
فاعل باشد خواه قابل کسی بوجوب است مرتبه است فوق ازان و دیگر مراتب فوقانیه
را برین قیاس باید کرد همچنین مراتب احتیاج غیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج در
استحلال مشکلات و استدفاع بلیات مرتبه است و در مرتبه است از تقدیه و ثنیه مرتبه است
فوق ازان و در حصول جوارح و قوی بسوی ایجاد و غنایت او مرتبه است فوق ازان
و در لغزش وجود و بقای او یعنی در خروج از کتم عدم و ظهور بر منصفه وجود مرتبه است فوق
ازان و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و بازای هر مرتبه از صمدیه مرتبه است
از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان یعنی هر قدر که صمدیه عالی تر و احتیاج بسوی
او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل اوست کامل تر و خاضع تر خواهد بود با جمله صمدیه و تعظیم را
مثل دو پله میزان قیاس باید کرد که هر قدر که یک پله علو و رفعت بهم میرساند همچون قدر
پله دیگر باخطاط و پستی رومی نهد ایامی اینی که هیچ کی از مندیان بملتی خواه حق باشد خواه
باطل عبادت را که غایت تعظیم است در حق کسی بغیر اثبات صمدیه او یعنی استغنائی او
از حاجات امثال خود و احتیاج خود بسوی او در حوائج و مشکلات تجویزی نمی نمایند بلکه همچون
صمدیت بر استحقاق آنها مرعادات را استدلال می نمایند و شایع نیز معبودیت معبودان
باطل یعنی صمدیت از ایشان البطل فرموده که جا بجا اثبات احتیاج آنها نموده و عدم
احتیاج این عابدین در هیچ کی از حوائج بسوی آنها اظهار کرده چنانچه برای اهل هبارت از علما
تفسیر پوشیده نیست و ازان جمله است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور و بدیهه
بر مرتبه رسیده که مستغنی از بیان است چه بر سلیم الفطره بر کس را که منصف کمالی میدانند مثل
علم و ذکاوت و قدرت و حسن صورت و سیرت و وقار و نمکین و امثال آنها البته از تزلزل

اورا دوست میدارد و هر قدر که ممکن باشد از تعظیم و تهنیت او بجای آورد و در مجالست و
 مصاحبت او میگوید از بسکه صفات کامله در مراتب کمال و نقصان تفاوت فاحش
 میدارد و مراتب حب و تعظیم که بازای آنهاست ناچار متفاوت خواهد شد با آنکه چون بعضی
 از این امور مذکوره در احداث حب عقلی در باطن انسان سلیم الفطره کافی است اجتماع این
 لایسما که در اقصای مراتب کمال باشد موجب از ویاد حب و باعث حدوث فرط تعظیم که فزون
 از ان مقصود نیست البته خواهد شد تهیید ثانی چون منعم حقیقی وجود مطلق نجات افراد انسان
 از مصائب خردیه و نیل ایشان را بمناسب علیه جز حصول اقوامی مراتب حب حق صل و علا
 منزوج بغایت تعظیم او ندانست و آنچه در جذر حلیت او از حب منعم و امثال آن از امور مذکوره
 و دلچست نهاده بود همان را طریقی افاضه این سعادت جاودانی و سرمایه دو جهانی قرار داد
 بزبان هدایت نشان استرف و اکمل افراد انسان ندای اَسْبُوا لِلَّهِ لِمَا يَعْزِبُكُمْ مِنْ رِجَالِهِ
 و آوازه قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني از کوه فطرت در دادند و کلام سرانهر لطف
 الیام که مشون از نعمای حضرت حق وجود او و ملو از شرح و بسط آثار صمدیت و مثبت صفات
 کمال و زانی سمات نقص و زوال بود در باطن او رنجیه و تسبیحاتی و تکبیراتی که مشعر بر صمدیت
 اویند و تحمیداتی که مخبر از جود و انعامات او و منی از اوصاف و کمالات او و تهللیاتی که منظر
 فرد او بالو هیست که اصل صمدیت است و بر بوبیت که اصل جود و انعامات و اساس حماند
 کمالات است بواسطه آن اکمل افراد تعلیم نمودند و آیاتیکه مثبت در افاق و مضمدر النفس است
 و عجایبیکه در اجرام علویه و اجسام عنصریه خصوصاً در نوع انسان که در ایجاد او از تغییراتی و تحولات
 مثل لطفیه و علقیه و مضغیه که بر ماده میگردد و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صور و لک
 و اعضای متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از تغذیه و تنمیه اولاد در بطون اهمیت و
 تأنیاد صغرسن و ثالثاً در کبر سن و رابعاً در شیوخت و از دفع لیبات و حل مشکلات و اغاثة
 بلهوفین و استجابت دعوات مضطربین و در هدایت او از ارسال رسل و انزال کتب مثال

آن بجنس فضل و کرم خود بر بیان بلاغت نشان افصح العرب و البجم ایضاح کرد تا آن مورکبه
 در خمیه فطرت مستور بود بر منصفه ظهور جلوه گر شود و درین حین فی که بر تصفیل فطرت پیش نیست
 که منطوق فاقتم و جهک للدين حنیفا فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدل
 لیخلق الله ذلک الدین القسیم و مدلول بلی ملة ابراهیم حنیفا
 است نصیبه ایشان شود مهتد ثالث باید دانست که هر چند اقوال و افعال از فروع و
 توابع احوال است لیکن نه بعضی وجوه آن از متمات احوال و کمالات آن نیز توان شمرد
 چه افعال و اقوال بمنزله قالب است و احوال بمنزله روح چنانکه قالب بی جان معدود و از
 جنس جمادات است هم چنین جان بی قالب عاقل از کمالات مثلث است و ششم و ضرب و
 جلد اگر چه از فروع کیفیت غضبیه است و آن از احوال قلبیه لیکن آزاد در رتبه کمالات
 و متمات آن باید نهاد چه اگر کسی را مثلا غضبی یا فرخی طاری شود و از ظهور آثار آن از
 سبب شام یا نغمه و سر و سرامی و از ضرب و جلد یا از اریش سباب عیش و نشاط و
 ترتیب محافل عشرت و انبساط و امثال آن از افعال و اقوال فرحیه یا غضبیه مانع
 آید هر آینه آن غضب و فرحت از جنس و ساوس نفسانیه معدود شده در ساعتی اهب التشر
 غضب منطقی شده و انبساط فرحت رو با نقباض نهاده باطل خواهد شد و اگر آن حالت قلبیه
 را با قوال لسانیه و افعال جسمانیه تائید کنند البته آنها را قوتی و تریایدی بهم رسد و وسعتی و
 احاطه دست دهد هم چنین حب منعم جواد و تعظیم صمدیکه در کمالات خود منزه از اضداد و اندک
 باشد اگر چه از امور قلبیه و حالات نفسانیه است لیکن اقوال محبت انگیز و افعال تعظیم آمیز
 آزاد و بالا میسازد و آب تابانی می بخشد که بر اهل وجدان سلیم پوشیده نیست و بدون این امور
 آن حالت قلبیه مثل کاتب مقطوع الید و شهسوار پاک الفرس خواهد شد چون این مقدمه مهتد
 پس لابد بر سر اصل کلام بیائیم افاده باید دانست که مرد سلیم الفطره که در ازل الازال و
 از اهل سعادت نوشته اند و عنایتی خصیه در باره او گماشته اند چون بگوش هموش خود می شنود که

که منعم حقیقی او بنمای جهانیه و نفسانیه در افضای مراتب صمدیت و اعلاهی مناصب جو و قهر
 است و با کمال اوصاف و افضل نعوت متصف و از سمات نقص منزه و از صفات زوال مبرا
 و این شخص در افوای مراتب احتیاج واقع چه در هر ساعت بر نسبت هر چیز بسوی او محتاج
 حتا که در جوارح و اعضای خود هم پس گویند که تمام وجود این حاجت در حاجت است و بنمای
 منعم حقیقی با وجود کمال صمدیت و استغالی او در هر ساعت باران صفت ریزان و بصیر
 بصیرت خود می بیند آیاتی ترا که منبت در آفاق و انفس است عجایبی را که مبدوط از سمک تا
 سماک و از تر تا ثریا است بلکه از عرش تا فرش خصوصاً در نوع انسان و خصوصاً در نفس
 این ناظر که بسوی پاره ازان اشارتی در صدر کلام گذشته لابد امور مذکوره الصدر که در فطرت
 او ودیعت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند و سینه او را بر می سازند و جوی و تعظیمی بر نسبت آن
 منعم حقیقی از صمیم قلب اومی خیزد و ظهور افعالی و اقوالی که دال بر تعظیم و شکر او باشد و شایان
 صمدیت و کمالات او نماید و بنیل اموا لیکه بآن رضای او بدست آید تقاضای نماید پس
 بشیخانی و تمجیداتی و تکبیراتی ممزوج بافعال خضوعیه و حرکات تعظیمیه بملاحظه آن معانی که در
 اول کلام مذکور شد از و سر بر می زند و لایسما تهلیل که دلالت بر تفرد او با اعلاهی مراتب صمدیت
 و اقوای مقام ربوبیت میدارد و ظهور میرسد خصوصاً کلام پاک او که شایع و مفسر امور اربعه
 فطریه بر وجهی است که فوق آن متصور نیست با وجودیکه بآن کلام پاک تعظیم شعائر منعم هم
 مخلوط گشته پس آن کلام پاک را آن مومن پاک به کمال تعظیم و بتدبر معانی بوجهی که بالا مذکور
 شد بر زبان می آرد و لذت این اذکار خصوصاً عظمت این کلام پاک قلب و عقل او را ملال
 می سازد و عذوبت الفاظ در شاققت مضامین دل او را صید میکند و هوش و عقل او را
 سرسبز مستیز و روشن میگرداند و خیالات منتشره و وساوس پراکنده و ابالی باطله و عزایم
 عصیان و حب و تعظیم ماسوی صدر پاش پاش کرده مثلثی میگرداند و عقل و قلب و را
 از الواسطه پییمه پاک می سازد و این است ذکر این قوم و این را بدگر ایمانی لقب

مسکنم و از بسکه از صدر کلام معلوم شد که از اقوال لسانی و افعال جسمانی در باره احوال نفسانی
 تا سید عظیم بهم میرسد و آب و تابی فحیم و سعت نمیدهد پس بنا بر علیه این ذکر مذکور باعث از دیاد
 امور را رعبه فطریه خواهد شد و الفی و تعظیمی جدید از نهاد ذاکر فواره صفت جوش خواهد زد و آن
 جوش حب و تعظیم اقوالی و افعالی دیگر تقاضا خواهد کرد و همچنین امر از جانبین می رود تا که مضمون
 تبلیل که تفر و حضرت حق است بالو هیئت و ربوبیت و فضایل ذاتیه و فواضل متعدیه و تضام
 مراتب استغنا و اوسع جود و نعم و سقوط و ساطع تاثیر و انعام و اعراض از انکساف با نهار عدم
 اعتنا بحال آنها است در دل ذاکر قرار گیرد و استحکام پذیرد حتا که هر کاشی که در عالم کون
 به ظهور رسیده و میرسد همه را بقدرت کامله او بلا واسطه منوط دانند و هر انعامیکه با او با مثال
 او فاضل شده همه را از آثار تربیت با نعمه و بلا حجاب شمرده و هر کما لیکه در ذره از ذرات
 موجودات تافته همه را عنکوس جمال لایزال او شناسد و هر نقصانیکه در ممکنی از ممکنات بیرون
 است همه را از بارگاه جلال او دور اعتقاد کند پس ساعه فضاة در بحر عجاب قدرت
 او غوطه میزند و حباب آساجز با وحیرت بدست نمی آرد آنا فنا در کتاب انعامات او مطالعه
 می نماید و جز مضمون عجز و خجالت و عدم امکان بقیام حقوق نعمای او دست نمیدهد این است
 فکر این قوم داین را بمراقبه صمدیت مسمی می کنیم اقا و ده چون این فکر کمال خود میرسد
 الفی شدید مزوج با تعظیمی مفرط از قعر قلب او سر بر میزند و جمیع قوای باطنه او را مضطر
 میگرداند و حالتی طاری می شود که او را تشبیه بجزگداضق نمک در آب یا شبنم در آفتاب
 نمواند و او که اگر بالامی بنید همه آیات عظمت و انعام می در یابد و اگر زیر پامی بنید بجز آفتاب
 انعام و عظمت نمی بنید و اگر درون خود می بنید همین می بنید و اگر بیرون خود می بنید
 همین می بنید و اگر خود را در خدمت و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری بر باد
 داده کرده باشد و باز این سعی بلین را با انعام او موازنه در خیال خود میکند و با عظمت او در
 میزان عقلی می سنجد بر آینه دریایی انفعال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود را در آ

مستغرق میداند بلکه جوارح و قوای خود را هم از جمله لغمای او شمرده و از عجایب قدرت او
 شناخته محبتی و تعظیمی بهم میرساند بیست نازم بچشم خود که جمال تو دیده است با منم بیای خود که
 بگویت رسیده است + هر دم هزار بوسه زخم دست خویش را که کو دامنست گرفته بسویم کشیده است +
 و هر گاه که اسم مبارک او بر زبان می راند تمام باطن او از عظمت و جلالت این اسم عظیم مثل
 بید از نسیم سحر می می لرزد + و از بهرین موی او ندای عجز و احتیاج داد از استغنا و بی نیازی
 او فواره صفت می جوشد پس این الفت شدید را که مخزوم بر تعظیم مفراط و مسلط بظواهر
 و باطن مومن می شود بحسب ایمانی ملقب میکنند و از بسکه تخم این حب در صعد طیب
 عقل مومن که خالی از اتباع مواد اختران بدعت است کاشته شده بحسب عقلی مسمی می شماریم
 و از بسکه شایع بسوی همین حب دعوت فرموده و همین را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده
 و تمام ارکان و ادب دین را برای تحصیل همین حب قرار داده بحسب یمانی نیز ملقب می
 نمایم **پدایت ثانیه** در بیان مویذات حب یمانی و آن مشتمل بر دو تنهید و سه افاده است
تنهید ۱ باید دانست که اصل اسباب حصول حب یمانی و اساس مویذات این سعادت **جواب**
 اجتناب حضرت حق و سلطان جواد مطلق است که در ازل الازل نصیبه این ذره ناچیز گردیده
 و او را از زمره مقبولان معدود کرده پس همان اجتنابی ازلی این ذره ناچیز را از حضیض
 خاک تا ذره سماک کشان کشان می برد و در هر مقامی لفظی جدید و تربیتی مناسب از وی ظهور
 می رسد + اما چون آن اجتناب در بدو فطرت مستوالات و مقفود الخیر می باشد و نسبت مصداق
 بعضی امور مناسبه بوده خا از روی او دور می شود و آثار او در سجا بر منصفه ظهور می رسد
 بنا بر این امور از زمره مویذات و اسباب می توان شمرد اگر چه مویذتی و سبب اصلی
 همان نور ازلی است که در بدو فطرت در جذر جبلت او ودیعت نهاده اند چه از ضعف
 مضاعف این امور مویذه حصول عشر عشیر آن آثار هم مستعد می نماید چه جای تریب بن قسم
 الطاف بر امثال این مو صفات + **تنهید ۲** باید دانست که اگر چه مویذات این سر مایه سعادت

را بتقریر و تحریر مقید ساختن و در حیطه حد و شمار محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن بحکم
 مَا لَا يُدْرِكُ كَلِمَةً لَا يُتْرَكُ كَلِمَةً بر بسوی بعضی ازان اشارت کرده می شود تا
 اهل عقل و فطانت مسکوت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند اقا و ده ۱۰۰ از عمده
 مویدات حسب یابی استحکام عزیمت قلبیه است بر اتباع شریعت و کمال و فور رغبت بر
 موافقت سنت و شدت نفرت از ملا بست بدعت و قوت اعظام بحبل الهدی المتین یعنی قید امر
 ظاهر و باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین و کمر بهمت را بر رضا جوئی حضرت حق چیست
 بستن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شعرا و اولیایا شرع که اعظم اشعار است درست کردن ۱۰
 ندائی که مقصود ازین کلام کثرت عبادات شرعی است یا هم رسانیدن و سواس که عوام الناس
 او را بتقوی ملت می نمایند بلکه مقصود ازان اطمینان قلب بر عقاید شرعیه و جوش زدن محبت
 و رغبت و تعظیم از صمیم قلب بر نسبت او امر دینی و عدم مبالغات بموافقت و مخالفت خلق
 در رضا جوئی خالق و استحکام عزیمت بر رفع مانع و عائق بحیثیکه جان و مال خود را در رضا جو
 منعم خود بر باد اذن و سر و سامان خود را بر امتثال او امر او با خلق در نظر بهمت عالی خود
 بجوی نمی شمارد و هر عائق و مانع را که در تر از وی هست خود بر رضا جوئی او موازنه میکند هم سنگ
 ذره نمی یابد بلکه در بصیرت او مثل موازنه کاهی با کوی می نماید و در دل خود بر رفع آن مانع
 و طرد آن عائق شجاعی می یابد و خود را باعتبار بهمت خود بر آن چیره دست می شمارد اگر چه
 آن عائق صعب لزوال و عمیر الالطال باشد مثل پهلوان آهن تن که آوازه جز لغتیبان و
 نعره مبارزه اقران او رسست کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیر زیان سبب
 سکر شجاعت و تهو کسی را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطعاً میداند که بهر که روی
 بهمت خود آرم و نیرودی عزیمت بر گمارم فی الحال مثل مورچه بد حال پامال تو انم کرد اگر چه
 رستم زمان و افراسیاب وقت باشد و این امری است از وجدانیات که دائره تقریر و نطقاً
 تحریر از بیان و تصویر آن تنگی میکند و بر جنود فکر و عاگر عقل نبل حقیقت آن سر تنگی می نماید

و جز وجدان را دران باز نبت و غیر قلب سلیم را آنجا کارنی برع + لذتی می نشناسی بخدا تا چشم
 افاد ۲۵ از جمله مؤیدات حسب یا نانی ترجیح جانب حق است بر جانب نفس بوجهیکه در صلب
 نفس انگساری ازان پدید آید و در اساس بهیمیه ازان القلاء می بود اگر دو دور امور که
 باعث این انگسار و مقتضی این القلاء تواند شد حسب اشخاص و اوقات اختلافی عظیم و
 تفاوتی فاحش متحقق است مثلاً در بهیمیه کسکه مشغوف الاکل و الشرب باشد و مثل گمن بزمان
 و حلوا می افتد ترک میل باین امور و ایثار غیر دران محض ابتغاء الرضا الله جائیکه نطمع +
 حصول مثل آن باشد و نه امید حق شناسی و خدمت گزار می آن غیر و نه توقع انتشار صیت
 زید و ایثار و امثال این امور دنیوی دارد که در غیر آن نه و همچنین در تطهیر قلب کسکه مجبول
 بر قوت شوق و عشق نفاست و او را معشوقه ذات البهال و حسب لمال بحسن اتفاق و
 یآوری نصیب مستوره عن عین الرقیب بدست آمده و آنوقت سرد و ساعت اشتهاج را
 که ببدل اموال خطیره بدست آورده ترک زنا و مصاحبت با وجود تو فرغت طمئین و حیان
 شوق و شوق و عدم موانع عرفیه و طبعه محض ابتغاء الرضا الله و خوفان من سخطه نموده و بسبب
 مشافی که در تحصیل آن معشوقه تحمل کرده و اموالیکه برای بدست آوردن آن مجبوره
 بذل نموده هیچ التفاتی نکرده تا تیری دارد که در غیر آن ز و همچنین بذل اموال خطیره محض
 ابتغاء الوجه الله همیشه طلب نام و نشان یا امید حق شناسی و مداحی آن مبذول علیه یا مکافا
 لغمتی سابقه آن یا امید حصول منفعتی ازان یا توقع اشتها خود مجبوره و سخا و امثال این
 امور نباشد در حق بخیل و منان و طالب عزت و نام کاری میکند که در غیر آن و همچنین
 تواضع مغاليس فقرا و مساکین اذلا در حق اغنیای اعززه که در اقران خود بعزت و جاه
 ممتاز و در زمان خود بنام و نشان شهر باشند و همچنین اقدام در مملکت که تلف جان مال
 و بر باد می عیال و اطفال دران بنظر می آید در حق اهل صین و خمول که روی کارزار
 و بند در اندیده و گرم و سرد زمانه را بچشیده اند و هم چنین سکوت در مناظره و ترک مناظره

در حق واقفان و نافعین خود در حق علمائیکه بکاد تبخیر مشهور بقوت مناظره و سخاکت خصوم
 موسوم اند و در فن توجیه و تاویل و بطولی و در حل و منع کعب علیا دارند و همچنین ترک حسد
 بر اقران و عدم التفات بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز در اهل زمان و ترک سعی در
 اظهار خواری و کشف و قایل آتیه و ^{عظمت} استجابت ادعیه در حق مشائخیکه بقوت تاثیر موصوف کشف
 و قایل منسوب اند و اما اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس بهمین کاسه آب است که در
 وقت سیرابی خصوصاً در بلدان معموره یا ربلب آنها جاریه او را بجز مهره کسی نمی ستانند ناگاه
 وقتی میرسد که در میدان لیت و دوت بی آب و گاه گرفتاری شود و از شدت عطش جان به
 لب آمده و سوزش تشنگی او را ربلب گور رسانیده و بهر ارجح و جهد کاسه از آب زلال بدست
 آورده و بهیگی همت خود با و متوجه شده و بجات خود در آن منحصر داشته در دست خود پیا
 بر آب را نهاده میخواهد که خشکی لب و سوزش سینه را بآن آب زلال دور کند و جان خود را
 از هملکه لجاجت بچشد درین اثنا می شخصی دیگر که به همین حال گرفتار بود او را بر خود ایشار
 کرده و گویا که عصاره جان خود بر آورده و لحنی از جگر خود بریده بآن شخص داده است و بهمین
 امر بالمعروف و نهی عن المنکر است که هر طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر فقیری که در
 خانقاهی فرود کش می شود بلکه هر مسلمانی که در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجا
 می آرد پس ناگاه وقتی میرسد که از اظهار کلمه احو جان بازمی و آبر و بریزی پیش می آید لیکن
 در آن احیای سنتی یا احوال بدعتی بنظر می نماید القصد خلاصه این کلمات آنکه بهمین امور سهله سیر
 اند که در مجاری عادات کسی از ارباب بهم عالیه بآن اعتنائی کند و ایشامی نمی نماید و اثری معتد
 در نفس فاعل نمی بچشد باز وقتی میرسد که بهمین امور فضیل عبادات و اشوق ریاضات
 شود و در نفس فاعل تاثیر می بهم میرساند که از الوف امثال آن متوقع نیست بلکه
 اقاوده ۳۳ از جمله مویذات حسب ایمانی وقوع فعلیست در مواقع عظیمه مثل سعی در تائید
 شرع و احیای سنت و احوال بدعت یا اشاعت طرفیت از طرق حقه یا نصرت مقبولی

از مقبولان حق یا اغانت ملهونی از اهل بلا یا مصائب یا عانت عاجزی از غارمین و
اهل نواصب یا تمنین کرسی از صاحب قلق واضطراب و از العسری از گرفتاری پیچ و تاب
و همچنین سعی که از ان نفع عام بظهور رسد یا اصلاح فیما بین الناس بران مترتب شود
گو که این سعی چندان بر نفس شاق نیامده باشد و چندان موجب صرف اموال خطیره
یا اوقات عزیزه یا بدل مرغوبات یا ترک مالوفات نگردد و دیده باشد قانده به بر متفطن باهر
بفن حدیث پوشیده نماند که آنچه در احادیث رسول امین و آثار سلف صالحین از ترتب
ثمرات جزیه کثیره بر اعمال قلیله سیره مذکور می شود مجلس بهمین باید فهمید یعنی این افعال
یا از قسم ثانی باشد یا از قسم ثالث و آن مستوجب حدوث حسب یابی در نفس فاعل خود
عند صدور ما لبشر و طهامی شود و حسب ایابی بحسب مراتب خود کمالات و نقصانات بالذات حسب
نجات و مقتضی رفع درجات است و الله اعلم بهدایت ثمالثه در بیان آثار حسب ایابی و
آن مشبهشش افاده است به افاده به از عمده آثار حسب یابی فانی همت و عزیمت در
رضای حضرت حق است و امتثال او امر او سعی در اشاعت طریقت مقبوله موصیایا سترضا
او وجد و جهد در دعوت ناس لیسوی اطاعت و انقیاد و هدایت ایشان بترک بدعت و فساد
و طلب مکالمه و مشاهده و نه حصول مقامات فنا و بقا و نه استکشاف حقائق اشیا ندالی که مقصود
ازین کلام بیان حرمان ایشان است ازین مقام یعنی ایشان وصل باین مقامات و ستر
برین درجات نمی شوند حاشا و کلا چرا ایشان فالزترین ناس لبعادت مشاهده و مکالمه و
چالاک ترین شهسواران میادین فنا و بقا و حاذق ترین سیاحان بجزو معارف و انکشاف
حقائق اشیا اند بلکه مقصود آنست که قبله همت و کعبه عزیمت ایشان جز رضای مولی متعالی
مصطفی نیست اگر چه آن مقامات عالیه و درجات رفیعه بطریق دیگر از طرق کسبیه یا محض
عنایات و جذبات و بهیمه نصیبه ایشان شود بیست فراق و وصل چه باشد رضای دوست
طلب به که حیث باشد از و غیر این تمنای به القصد صاحب این حسب را بجز طلب رضای

مولی و انقیاد او کاری نیست و از بجز و بعدی که محل انقیاد و موجب سخط نباشد او را عارض
 و حالات نفسانیه و ملکات قلبیه که دراز و یاد انقیاد بکار نیاید او را در کار نه و از فروع و
 نتائج همین استغراق همت و فکری عزیمت انقطاع علائق صبیبه و بغضیه از ماسوی المد
 لغیر وجه المد و انحصار استجلال مشکلات و استدفاع بلیات و استدعای منافع و امثال آن
 از لوازم خوف و طمع فی حب المد و اصل این همه امور حالتی است از حالات قلبیه که او را
 بوثوق اعتماد علی تربیه المدی نامند شبیه با اعتماد عبد متقاد بر تربیت مولای مشفق خود که آن
 عبد متقاد بسبب همین اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در همه حال فارغ البال می ماند و
 افواج غنوم و هموم بردل او هجوم نمی تواند کرد و خوفی و طمعی از ماسوی مولای خود در
 دل او راه نخواهد یافت و در مالیک او از پهاجم و ناس بی دغدغه و وسواس باذن او
 تصرف خواهد نمود و بر عصاة و بغااة از عبید و خدام بی جبن و انخمام مثل شیر زیان و
 بیل و مالکی حمله خواهد آورد و همین اعتماد قلبی روح توکل است و سایر امور قوالب آن
 ندانی که مقتضای توکل ترک اسباب است نه بلکه ترک اعتماد بر اسباب است گفت پیغمبر
 با او از بلند به بر توکل زانوی اشتر به بندید اقا و ۲۰ از جمله آثار حب یمانی شجاعت بر
 بلا یا و مصائب است و این از جنس صبر نیست بلکه اعلی است از آن تفصیلش آنکه چنانکه
 شخصی برای رضا جوئی منعم خود تحمل مشاق میکند و تلخی آن مشاق بدل جان او میرسد و
 تب و تاب غزع و اضطراب نفس و تقاضا میکند با چون رضای منعم در تحمل آن مشاق
 مسید اندان همه سختی و تلخی بر خود روا میدارد و این تحمل امر شاق و مقاومت مشاق را که
 محض برای رضا جوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم او را با نوع
 منعم خود و مخطوط ساخته و بالوان آلامی خود فائز گردانیده مثلا کوشکی عالی برای او بنا کرده
 و محفل شادی برای او ترتیب داده و اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر
 کرده و سند شایمانه و طر عروسانه برای او مهیا ساخته پس آن عبد انقیاد و شمار کمال عزت

و افتخار رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل این سرور و شادمانی و ابتهلاج و کاملی
 پسته به پیش خود گزندی یا کیکی بدنمان خود در وی باورساند هر آینه آن بنده منقاد که از سر
 تا پاملو از انعامات و ممتلی از کرامات است آن گزند از در تلاطم امواج سرور و ابتهلاج برابر
 و هم سنگ ذره نخواهد یافت و هرگز رنجشی از آن بدل او نخواهد رسید و اگر احیا ناحرکتی که مشعر
 باضطراب و مخجل زنج و تاب باشد از آن صا در شود هر آینه در دل خود انفعالی و نجالمی خواهد
 کشید و خود را بسبب صدور این فعل ناشایسته در زمره طفل طبعان مسک مزاجان خواهد شمرد
 همچنین صاحب حساب یا مالی بسبب ملاحظه کثرت نعم نیردانی و انوع تربیت رحمانی بهیچ مصیبتی را
 از مصائب اگر چه اعظم المصائب باشد بجوی نمی شمارد و کدورت آن در ابتهلاج و سرور
 او بهیچ گونه اخلال و فتور نمی بخشد پس این عدم اعتنا به بلا یا عدم التفات بشدائد و عدم
 وصول از مصائب بدل آن مومن و کمال سرور و ابتهلاج به نعم منعم را شجاعت بر بلا یا
 باید است و از ایجاد آنسته شد که کار صاحب حساب یا مالی شکر در شکر است و کاهی کار
 او بصبر نمی رسد و روح شکر همان سرور قلبی است که بسبب ملاحظه نعم متکاثره و آلامی
 متوافره سر بر زده و سایر افعال اقوال تعظیمیه قوالب آن و از فروغ شجاعت بر بلا یا
 دوام سرور و ابتهلاج است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور است که بسبب ملاحظه
 نعم منعم حقیقی با وجود استغنائی آن ذات و الا صفات از جمیع کائنات که از جمله آن این مشعر
 از غبار و ذره بی مقدار است و پزطا هر است که استغنائی آن ذات کثیر البرکات لم نزل
 و لا نزال است و نعم او فالض در همه حال و از فروغ همین شجاعت است رضا بقضا چه آن
 مومن حقیقی و محب تحقیقی چون خود را با وجود عدم استحقاق با انواع لطائف و اشفاق مالامال
 در همه حال می بیند البته عقل خالص و که مستیز بنور ایمان است هر بلا و منصبیتی را که متعرض
 حال او خواهد شد از قبیل تربیت و تادیب خواهد شمرد و مع قطع النظر عن ذلک وقتی که عدم
 استحقاق خود را بوجهی از وجه برای نعمتی از نعمات ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم از دید بعضی

نعم یا کله حدوث فتوری در بعضی ازان صادر از و نخواهد شد بلکه حکایت شکایت و حرف کله را در
 ذهن خود موقتی نخواهد یافت بیست بدر و صاف ترا حکم نیست دم در کش بد که هر چه ساقی ما
 ریخت عین لطاف است و اینها صاحب حساب یا فی از اشعار شوقیه و مضامین عشقیه که اسکل
 اکثر این کلمات برگرفته شکایات میباشد التذاتی نمی برد و صلاقی نمی یاید بلکه از شنیدن این
 این اشعار او را تا ذی بهم میرسد افاوه ۳۴ از جمله آثار حساب یا فی عدم اعتنا است بر ریاضات
 شاقه در ماکل و مشارب و ملائح امثال آن از خطوط نفسانیه مباحه یعنی این امور شاقه را از
 مکلمات خود نمیداند و تحمل آن قصد نمی نماید آری اگر بران غرضی از اغراض صحیحه که از لوازم
 کمال و دوازده آثار حال و دست مرتب شود البته آن امور شاقه را سهل بلکه لذیذ دانستیم
 کمال جرات دل و وسعت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق در امر جهاد و امثال آن از
 دین متین و متمات شرع مبین و مثل تحمل مشقت در ترک مرغوبی که رغبت آن در رتبه دل جا گرفته
 و علاقه بان در بیداری قلب قرار یافته و مثل تحمل مشقت جمع و عطف و عری سبب تبار و ذوق
 الحاجات بر نفس خود و امثال این امور بلکه بسیار است که نیل خطوط نفسانیه و امتنع بلذات
 جسمانیه او را از رفیات عظیمه می بخشد که منطوق کلام لازم الوثوق **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَلِمَاتٍ**
مِنَ الطِّيبَاتِ وَكَلِمَاتٍ صَالِحَةٍ است تفصیلش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بندگان برگزیدگان
 خود را در تصرف امتعه خود اجازت مطلقه میدهند پس اگر آن بنده برگزیده محض برای طلب
 یگانگی بلکه برای اظهار شدت احتیاج خود که او را ولی دیگر که متکفل ^{مستغنی} حوالج او باشد یا مولای
 دیگر که بخطوط نفسانیه او را فاخر گردانند نسبت تصرفی زائد از قدر ضرورت در بعضی امتعه نماید
 هر آینه علاقه یگانگی و اتحاد خود را مستحکم تر کرده باشد و اگر ازان اجتناب و احتراز نماید البته حجاب
 نکره و پرده یگانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد بلکه اگر در معاملات موالی و عبید
 مخلصین ایشان نسیک تامل کنی البته دریابی که در بعضی اوقات طلب استدعای امثال این عبید
 بلکه افتراح و فرمایش ایشان بخطوط نفسانیه و لذا ند جسمانیه بر موالی خود علاقه عبودیت را آب و تامل

می بخشد که حصول آن در الوف حد ذات متصور نیست بلکه بسیار است که بنده برگزیده میدانند که همه
اسباب عیش و عشرت و امتعه تنعم و رفاهیت برای همین عبد مولای او مهیا ساخته لیکن محض
برای اظهار امتنان خود یا محض برای اظهار احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت +
استعمال آن را بر استعدای همان عبد موقوف گردانیده پس را مثالین احوال استعدا و طلب لذت
و حظوظ لطفی دارد که خارج از بیان است با جمله چون بل حظوظ نفسانیة ولذات جنسانیة اکثر احیان
در معاملات حسب یمانی که مطمح نظر شرع همان است موجب خللی نمی شد بلکه در بعضی اوقات لفظی
عظیم می بخشد و لا اقل در وازه شکر که اعظم آثار حسب یمانی است بر روی اهل بیان میشود بنا برین
کلام ربانی و آیات قرانی با بحث این لذات و ترکا اعتراض اهل آن ناطق گردید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا يَا أَيُّهَا الرَّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلذَّيْرِ آمَنُوا
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ** افاده ۴ از جمله آثار حسب یمانی وجدان صلاحات
مناجات و لذت طاعات است و حقیقت این امر در صدر کلام مذکور شد چه حسب یمانی الفتی است
مخلوط بتعظیم مفرط و این امر مستوجب صدور اقوال و افعال تعظیمیه ضرورت میشود بلکه ملح لسان
و تعظیم حسبانی را بجدی تقاضا میکند که بدون صدور آن دل صاحبین حسب طمینیانی نمی پذیرد
مثال تقضای صاحب غضب فعال غضبیه او صاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلا
در صدر کلام مذکور شد القصه باطن بشری که عبارت از تعلق بالمد است با ظاهر آن که عبارت
از افعال جوارح است در حق صاحبین حال دائمی مخلوط می ماند و احوال و مترج بافعال او
میباشد پس احوال تقاضای صدور افعال نمی نماید و افعال از بداد قوت و کمال ترقی در باره
احوال می بخشد بسبب همین وجدان لذت در عبادت و طلوات در انقیاد و درازت شفت و مبراز
احادی می باشد و از افراطات و تفریطات در امر تقوی و عبادات محفوظ می ماند **افاده ۵** +
از جمله آثار حسب یمانی ترجیح قوائد متعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلا اصلاح بین الناس و نظم سیاست

منزلی یا ملنی و تحمل مشاق در خدمت خلق اندوختل ایند در تربیت ایشان امثال این را از امور محال است
 مع الناس بحولت و فرار از خلق و سکونت براری و فیانی شغل اوقات باذکار و مراقبات ترجیح مؤ
 و به چه امور ثانیه اگر چه در حصول مشاهده و مکالمه تاثیر قوی میدارد اما قسم اول را در جلب رضای
 حق جل و علا مدخلی زیاده از امور ثانیه است و صاحب بن حبیب کمال اہم سنگ سباب جلب
 رضای حضرت حق نمی تواند شمرد اقا ۴۵ از عمدترین آثار حبیبانی و افضل ترین لوازم آن ^{حقیقت}
 تقوی است که در عرف شرع او را بصلاح تعبیر کرده اند جائیکه فرموده و مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ
 فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
 و در حدیث التقوی هم بنام مَشِيْرًا إِلَى قَلْبِهِ اشارتی بان رفته تفصیلش آنکه اذعان بمضرت
 امور ضاره متفاو است در کمال نقصان و کسیکه قائل بعدم تفاوت در نفس اذعان است
 قولی و مخالف وجدان برهان است و کلام او ماول است چنانچه در مقام خود مفصل است پس
 شخصیکه اعتقاد بمضرت امور ضاره میدارد اما نفس او برترک آن مطاوعت نمیکند او را مرتبه
 از اذعان که ضعف مراتب است حاصل است و این را محض اذعان عقلی می نامند و شخصی دیگر که او را
 اذعان مضرت آن امور ضاره بمرتبه رسیده که بسبب آن نفس او را ممانعت در ملائمت آن امور ضاره
 تواند کرد اگر چه مقتضای میل آن امور ضاره میل بملائمت او و جعلیت نفس او کما من باشد اما اذعان
 مضرت او بان مقاومت می نماید و او را نمی گذارد که جوارح و اعضا را با ناخوش گمنون خود ملوث
 سازد پس این شخص امر تبلیست اذعان قوی از مرتبه اولی و این را با اذعان افعالی مسمی باید
 ساخت و شخصی دیگر است که او را اذعان بمضرت آن امور ضاره بجدی رسیده که وقتیکه آن امور
 ضاره زو بروی او حاضر می شود و او را دومی بوصول اثران امور نفس خد می رسد یا تقریبی پیش می
 آید که باعث اقدام این شخص آن امور ضاره باشد بر آئینه در باطن این شخص از آن خوفی و انجافی پدید
 می آید که انتظام امور طبیعی او را بر هم میزند مثلاً رنگ و می پرود و چشمان و بی رونق میگردد و
 استرخای در عصاب و تشنجی در اعضا بطور می رسد و این را با اذعان قلبی ملعبت باید ساخت پس همین

مراتب ثلثه اذ عانیه را بنسبت معاصی شرعیه و ترک واجبات و امثال آن از امور ممنوعه شرعیه
 مثل نشئه بکفار در رزی و لباس تعد با عیاد آنها و مخالفت با اهل بدع و اهل و شمول رز و حج
 بدعات آنها قیاس طایف دیگر پس مرتبه اولی از اذعان صیقل یمن است که بدون آن اذعان
 نجات از درکات غیران منصور نیست بد و مرتبه ثانیه را روح تقوی ظاهر با بد شمر و چه تقوی
 ظاهر عبارت از اجتناب مور ممنوعه شرعیه و مجاهده بالفن بهمیه است و روح آن همان
 مرتبه است از مراتب اذعان که بسبب آن مقاومت بالفن شیطان تواند کرد و مرتبه
 ثالثه را روح تقوی حقیقی باید شمر و چه تقوی حقیقی عبارت از کرامت طبیعی نسبت ممنوعات
 شرعیه است و روح آن همون اذعان است که جلالت ایمان و معدود از مراتب حسان است
 اینست نمودگی از آثار صاحبین مقام و هر صاحب جدان سلیم و ذهن مستقیم که مبصر بصیرت
 خود در آن امور مذکوره تامل نماید البته استنباط آثار کثیره ازین امور کسیره تواند کرد و بد
 هدایت را لبعه در بیان ثمرات حسابیانی و آن مشتکبزه خاقاده و دو فائده است بد
 خاقاده ۱۰۰ چون حسابیانی که حقیقتش غایت الفت است مزوج بفرط تعظیم کمال خود میرسد
 و رضا جوئی منعم حقیقی ظاهر و باطن و جوارح و قوای مومن پاک ابائار و انوار خود مجلی و مزین
 میسازد و شکر و توکل صلاح در صمیم قلب و جا میگیرد و ملاحظه تفرّد آن ذات بابرکات با یحیی
 جمیع موجودات و تاثیر در همه کائنات بالذات تصرفات که از جمله آن تربیت این فزیه بی مقدار
 و شتی از غبار بالوان نعم حفظ آن از انواع بلا و الم است در ذهن و استحکامی نشیند و توحید فعال
 که خلاصه ایمان بالقدر است در قلب و استقراری پذیرد و حتی که جمیع امتعه و اقمسه خود را از مملکت
 خود بی شمار و بلکه خود را مثل بهمیه که در سینه زار مالک خود می چند معدود کرده انتقال از مخرقات
 و نیوی و سبب ننگانی بر میگردد و حتی که اعضا و قوای خود را و طاعات و عبادات خود را هم از آن
 خود ندانسته خود را مثل چوبی یا سنگی که در امیش از وساطت در تاثیر و التبت در صد در فعال
 از مالک آن سنگ چوب بهره نیست قرار میدهد و بر بوبیت ربلا را باب صدر او منشرح نمود

كَرِّضِينَا بِاللَّهِ رَبِّا رَضِيَتْ اِزْنِ مَقَامِ بِمُخْلِ مَشَاقِ شَرْعِيَّةِ سِينَةِ اَوْ سَعْتِي مِيكِرِ دَرِ وَايَا شِكْرِ
 دِينَا وَهَكَذَا اَمَّنْ شَرَحَ اللهُ صَدَقَةَ الْاِسْلَامِ يَا نَبِيَّتْ بَايْنِ كَلَامِ رَدِّ اِتْبَاعِ سُنْتِ لَدُنِّي حَرِّ
 يَا بَلَكُ وَايَا نَبِيَّتْ بَايْنِ سُنْتِ اِزْ اَحْوَالِ امْثَالِ بَيْنِ كَرَامِ بِلَا بِرِجْمِ وَالَّذِيْنَ جَاهِدُوا فَاِنَّا
 لَنَهْدِيْكُمْ سُبُلَنَا وَاِنَّا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِ بِي بِي وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَاِنْ
 تَشْكُرُوا يَازِدْكُمْ وَهُوَ تَوَكَّلِي الصَّالِحِيْنَ وَذَلِكَ بِاَنَّ اللهَ مَوْلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوا
 اَمَّا حُبِّ حَقِّ جَلِّ عِلْمًا هُوَ يَدَا مِيكِرِ دَرِ وَاِنَّا رَضَا مَسْنَدِي اَوْ كَرِّ اَمَّنْ شَرَحَ اللهُ صَدَقَةَ
 الْاِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّي اِشَارَتِيَّتْ بَانَ جَلْوَهْ كَرِّ مِيشُودِ وَاَوْرَادِ كَرِّفَتْ وَاِلَيْتِ
 خُودِ كَرِّفَتْ وَاَوْرَادِ كَرِّفَتْ تَرْتِيبِ خُودِ اَوْرَادِ جَارِحَتْ تَدْبِيْرِ كَوْنِي وَاَشْرَعِي خُودِ مِيَازِ وَاَلْقَصَهْ
 اَوْرَادِ اِتِّصَالِي بِحَظِيْرَةِ الْقَدْسِ مَلْعَبِي اِزْ مَنِيْعِ كَوْنِيَاتِ وَاَشْرَعِيَاتِ جَدِّ دَرِ عِلْمِ عَقْلِيَّةِ وَجَدِّ دَرِ عَوَاضِ
 قَلْبِيَّةِ بَدِيَّتْ مِي اِيْقْفِيصِلِ اِيْنَ جَمَالِ اِنْكَرَاهِ اِيْلِ شَرِيْحِ رُوحَانِي دَرِ بَاطِنِ اِنْسَانِي دُو قُوَّةِ اَوْرَادِ كَرِّ
 اِنْدِي كِي قُوَّةِ دَرِ اَكْرَادِ دَرِ يَافَتْ وَاِنْتِشِ اِيْتِ بَعْنِي بَانَ قُوَّةِ اَشْيَايِ شَهَادِيَّةِ يَا غَيْبِيَّةِ اِدْرِ يَافَتْ
 مِي تُوَانِ كَرِّ وَاِنْ اَسْمِي عَيْقَلِ مَكْنِيْدِ وَاِيْ كَرِّ قُوَّةِ عَازِمِ كَرِّ حَاطِلِ سَا اَكْفِيْيَاتِ نَفْسَانِيَّةِ سِوَايِ عِلْمِ
 وَاَوْرَادِ كَاتِ مِثْلِ فَرِحَتْ وَاَعْظَبَتْ شَجَاعَتْ خُوفِ وَاَحْبَبَتْ وَاَعْظَبَتْ ضَاوَا اِهْيَاتِ عَزْمِ وَاَشَوْقِ وَاِمْتِثَالِ
 اِنْ اِيْتِ اَوْرَادِ قَلْبِ مَلْعَبِ مِيَا زِيْدِ وَاَمَّا زِيْفِيَا مِيْنَ اَلْقُوْتِيْنَ بَدِيَّتْ اِيْتِ اَوْرَادِ مَعْنِي شَجَاعَتْ وَاَحْبَبَتْ
 اِنْ اِيْ كَرِّ اِيْتِ وَاَفْسِ شَجَاعَتْ دِيْ كَرِّ اَسَا عَالَمِ بِمَفْهُومِ شَجَاعَتْ وَاَحْبَبَتْ دَرِ حَبْثِ اَنْوَاْعِ وَاَشْعَبِ وَاَوْرَادِ سَبَابِ
 اَحْبَبَتْ اِيْتِ كَرِّ مَبَارِزَتْ رَهْ زِيْنِي بَلَكُ مَقَاوِمَتْ سَارِقِي اِزْ وَاَصُوْرَتْ زَبْنِ دُو بَسَا اِدْرِ اِيْرِدَالِ اِيْتِ كَرِّ دَرِ
 جُوْلِي مَتَوَعَّدِ وَاَوْرَادِ اَرَالِي مَتَفَرِّدِ اِيْتِ كَرِّ اَحْبَبَتْ مَفْهُومِ شَجَاعَتْ تَمِيْزِ اِنْ اِزْ سَا اَكْفِيْيَاتِ نَفْسَانِيَّةِ
 اِزْ وَاَشْعَبِ بِلِ مَتَعَذِرِي نَا يَدِ وَاَحْبَبَتْ اِيْتِ اَوْرَادِ مَرْخُوفِ مِثْلِ اَحْسَاسِ اِيْلِ اِيْتِ بَا شِيْرِ زِيَا نِ مِثْلِ اِذْعَانِ
 بِمَضْرُتِ اَمُوْرِ ضَا رَهْ مَعَا شَا بَا مَعَا دَا اَمْرِي وَاِيْ كَرِّ اِيْتِ وَاَعْرُوضِ لَعْنِ كَرِّفَتْ خُوفِيَّةِ كَرِّ اِزْ اِثَارِ اِنْ زَرْدِ
 زَنْكِ بِي رُوْنِي اَحْبَبَتْ وَاَشْكَلِي لَبِّ اَشْرَحِي اِعْصَابِ وَاَعْظَبَتْ اِعْضَا اِيْتِ اَمْرِي وَاِيْ كَرِّ اِيْتِ اِيْتِ اَمْرِي
 اِشْجَاعِ وَاَحْبَبَتْ اِيْتِ اَوْرَادِ اِيْتِ مَكْنِيْدِ اَمَّا بِرِجْمَانِ حَالَتِي مَكْنِيْدِ وَاِيْ كَرِّ اِيْتِ اَشْجَاعِ عَشْرِ عَشِيْرِ اِنْ زَبْحِيْنِ

در ادراک حسن صاحب جمال دریافت خط و خال آن عاشق و غیر آن مشترک اند اما بردن اسرار و تبار
 و خلق و ضبط ارباب میگذرد که بر غیر آن نه چون این مقدمه مهند شد و تمایز فیما بین الصل و القلب بر نشین
 گردید پس باید دانست که بعضی اشخاص بر بد و فطرت زکی بعقل و غیبی القلب میباشند و بعضی عکس آن
 چنانچه بر اهل تجربه پوشیده نیست پس کسیکه در بد و فطرت زکی بعقل مخلوق اند چون عنایت از لیه
 ایشان را با این مقام میرساند و بوساطت تاثیرات غیبیه مشرف میسازد و او را از جانب دراک در تدبیر
 امور غیبیه مستحدم می نمایند و آثار رضامندی حضرت حق و ولایت کفالت و کیل مطلق از جانب
 ادراک بر او میبینند مثلاً در منام می بیند که او را از جانب حق جل و علایا از جانب ملائکه اعظام
 یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بسزای انجام چیزی میشود یا در معامله بطریق مکالمه
 او را ترغیبی بسوی آن امر کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من و لها الی آخر تا رو
 او حاضر می شود یا در وقت فکر و نظر امور بواعث بر فعل آن مامور به و مرجحات ایقاع بر ترک آن
 در زمین و خطور میکند و امثال این زانکشاف و قانع کونیه یا انکشاف اموری که به تربیت طالبان
 تعلق دارد یا مسایل جهادیه یا سیاسات منزلیه یا مدنیه را برین قیاس باید کرد و همچنین افعال مستحسنه
 و مستهجنه خود را که متعلق رضا و سخط غیبیه شده اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آفرین نفرین
 زبانیه را در صورت الوان مستحسنه و مستهجنه و اشکال جمیله و کریه در می یابد و این قسم اشخاص را در
 عرف و شرع محدثین می نامند و کسانی که در اهل جبلت زکی القلب مفسطور اند این امور مذکوره
 از قلب ایشان سر بر میزند و عقل ایشان بحقیقت این امور مستنبه شود یا نه مثلاً بر آشیای مقدره
 الوقوع که بوساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین شده در دل خود شجاعی و جراتی
 مییابد و داعیه و غری از قلب و سر بر میزند که او را ناچار کرده به سر ایقاع آن می آرد و این شخص
 در سبب و ثبوت این عزم و داعیه حیران می ماند و لیس و را در نمی یابد و نسبت آشیای غیر مقدره
 الوقوع یا آشیای که بوساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین نشده در خود جنبی و نجای مستنبه
 بوقوع آن اشیا فتور بهی و کسالتی در سبب وقوع آنها و عرض کلامی و برخی در تحمل مشاق طلب وقوع

آن در باطن او حادث می شود و همچنین بر غضوبان حضرت حق در یای بر غضب ز دل و فوار ه صفت
 می جو شد و بر مر جو ان رحیم مطلق اب لال حمت و شفقت از باطن ابرار ان صفت مبارک گو که بر امور یک با عت
 مغضوبیت آن مغضوبان یا مر جو میت آن مر جو ان گردیده مطلع نشده باشد و بعد وقوع افعال مستحسنه
 بهتر در خود سر و در انبساطی ناید و رنی و انقباضی در می یابد گو که مند و میت و ممنوعیت ان افعال
 را در اک نکرده باشد و بسوی طعامی حلال طیب که در غیب بر اکل و همیا کرده اند در دل آن بر غنچه
 پیدای می شود از طعام حرام یا غیر معد برای تناول بن شخص دل و تقدیری و لغزنی بهویدا میگرد و گو
 امر حلت حرمت در ظاهر حال بالعکس نماید و بسا است که عقل بن بزرگواران بر حقیقت آن امور مستنبه
 شود و در سبب و ثابن هوا جس قلبیه مخیر می ماند و این قسم اشخاص را شهید و حوارین در شرع لقب
 میسازند و عادت محدثین و حوارین در طلب امور محض و عادت و توجع بغیب است نه بهمت بروق و آن امر
 گماشتن یا خود متصدی ایصال منفعتی یا مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه ارباب قرب انوار اهل است
 پس در محل شقام اعدا و مواسات اجبه جز دما ازین کبر بصورت نه بند و بعضی اهل خدمات از قطعه
 و او تا د از هر دو قسم می باشد و از لوازم این مقام خواه صاحب آن محدث باشد خواه شهید است که
 دعائیکه بعد از انگشاف مدعول یا بعد صدق غنیمت حصول آن صادر شده باشد و جب
 الاجابت است چه آن دعایم از جمله کسوتبهای نهو تقدیر و از زمره صور فیض غیبی است پس کسیکه ساع
 در ابطال آن مردعول شده در مقابل این بزرگان قائم گردد البته خائب و مغذول خواهد گردید و کسیکه ساع
 در تحسین آن مردعول و در زویج آن خواهد شد البته سفلع و منصور خواهد گردید و تحقیق این مقام تفصیل
 این مرام از سیر سلف کرام مثل صحابه و تابعین باید طلبید با جمله آنکه این طریق و اکابر این فریق در
 زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملائکه اعلی مهم شده در اجزای آن میگویند معدود اند
 پس احوال این کرام بر احوال ملائکه عظام قیاس یابد و افاوه ۲ و اعلی ازین مقام مقام بیان
 است که بعضی از رجال منظور بر ان کمال می باشند و حسب یانی برده خا از روی آن مقام دلگشا و
 میکنند و انوار و آثار ان بصورت تابش و رونق ظهور می نماید تصویرش آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار

ملکات نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته واقع اند بعضی بی الاستعداد و بعضی جید الاستعداد
و بعضی مجنون بر نفس آن ملکات مثلا در امر شجاعت اگر شخص کینه البته خواری یافت که بعضی زافرا
السان در بد و فطرت دلاوری و پر دل که همیشه خوانان مبارزت اقران جوان مصاحبت شجاعت
میباشند اگر چه گاهی روی نیرو کارزار ندیده و قصه رستم و سفند یار شنیده و مشق سبابت آلات پیکار
و مهارت سوارسی و شکاری نورزیده باشند لیکن دریای شجاعت و دلاوری از دل و می جوشد
و در مجاست کار آزمایان جنگ جبال میگویند و کار آزمایان پیکار را با کواصنع و اطوار ایشان
ورزی و لباس مثل طرز بندش عمامه و طرین پوشش قبا و استعمال موزه و مثال آن از پوشاک
سپاهیان همچنین طرین ایشان در محاورت و مجاست سوارسی از دل دست میدارد و هر چیز را
که از طبقات حرب باشد بدیده محبت و قبول نمی بیند و هر قصه که مشتمله حکایات حرب اهل حرب
باشد بسمع تلقی و قبول می شود با جمله متعلقه بحرب رند دل و جا میگیرد و با اهل آن یگانگی طبعی میابد
و بعد آنها یگانگی جلی پس از مجاست نسوان و مختشان امثال آنها از اهل جن جنعت قلب از
اوصلاع آنها و ورزی و لباس متنفر میگرد و در صناعتی که ادنی تسلیح بحرب است باشد با دلی تو جواد
کمال میرساند و هر صناعتی که بکسوزین امر باشد هر چند در تحصیل آن مشقتهای بلوغه بکار برد و در ذوق
استقراری نمیگیرد و دل او از آن انجامی می پذیرد و او را میکند آلات حرب و را بدست نیاید و استاد
شفیق او را تعلیم قوهن حرب نماید و در معارک محاربت مبارزت حاضر شود دل تنگ و مشتت ابدال
زندگی خود را بصدیق و تاب میگذارد و همین که این امور او را میسر شد مشتتت بال و پراگندگی حال از
خود رنجش غموم و هموم از سر او بدر رفت پس این قسم شخصی حقیقت شجاعت در خزان جبلت خود مضمحل
میدارد و اوصیلهج بسوی مهارت آلات حرب تعلیم اساتذہ فن حضور معارک مبارزت محض ایام تحصیل
قوالب شجاعت است پس باز تا مل باید کرد که رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل و بتعلیم یا
تقلید کسی حادث نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل حدوث امور خطر آریست چه در دل خود جو
نجامی که میدارد قهضای آن بجز تحصیل قوالب آن متصور نیست و تحصیل قوالب آن بجز اولت آلات

و مجاست اساتذ و حضور معارک ممکن پس چار باضطرار خود بخو و طلب لات و تحصیل اساتذ و استقرای
 معارک خواهد نمود و بعد از حصول این امور ملکه قلبیه او و صد آیه تاب ظهور خواهد فرمود که کسی از قرآن و
 امتثال آن در امر محاربت و مبارزت طرفیه مانع است و مساوات با او نخواهد بود و بعضی دیگر بر صفائی
 لوح جبلت و طهارت استعداد از امور مخالفه شجاعت مفسور میشود پس اگر ایشان از امر بی مشق بدست آید بقدر
 قوت و تربیت و تعلیم و ستاد و موافقت زمانه از امور متعلقه بحرب نصیبه خود خواهد یافت و کمال استاد و بطریق
 انعکاس موسی جلوه خواهد شد و شخصی دیگر که نسوان فطرت و مخنت جبلت در بند فطرت واقع شده اگر هزار
 اساتذ فن با نزل ع تربیت و تادیب قصد تعلیم حرب خواهند نمود و هرگز گاهی مبارزت ملایق محاربت
 نخواهد شد و تمام شاه نامه غیر از سیت مینره منم دخت فراسیاب ۴ بر بنه تم راندید آفتاب ۴ یاد نخواهد
 گرفت ۴ همچنین افراد انسانی نسبت فیض بانی و نوریزدانی که مسمی بشرع رحمانی است و حقیقتش بر بدت
 افراد انسانی باعتبار نوع خود و عموما بر سبیل قرب حضرت حق و تحصیل ضایعی آن جواد مطلق و جتنا با
 از عقائد و افعال و خلاق مضرة معاش و معاد و بر اقامت نظام صلاح در تدبیر منزل مدینه پیش نیست
 در طبقات ثلثه و وقوع اندیکس سانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال جمالی جلی ایشان را با یمان حقیقی ملقب
 میسازیم و چون آن کمال جمالی جلی سبب تبعاع نبی وقت بشرایع تفصیلیه متشرع میگردد و آن معجز
 قلبی قوا سبب ملت میگردد پس این ملت حقه مثل نجا ج صافیه بر چراغ جمالی او که محض نیت و عنایت الهیه
 در ازال لازال فروخته شده بود محیط میگردد و نور بسط او را هر رنگ خود میسازد و آب نابی بن عجیب
 غریب می بخشد پس سبب آن کم نور جمالی و نور شرعی آن ملت حقه که از باطل آن صاحب کمال و بالارونی یافته
 است مثل کوب دشمنان بصیرت خسته شناسان ملک ملکوت اخریه میسازد و از نهاد شهسواران قیام
 کمالات و سیاحان بحور احوال مقامات ندای هو سیدک ناک و اعنق سیدک نامسر بر سیزدین قلم نیا
 کمال ابربان شریع صدیقین میگویند بر اهل کاف و فطانت دار باب نخدین گیارست که بلطافت من
 و صفائی فریجه بر این کلام و خلاصه این مقام رسیده باشد پوشیده خواهد ماند که صدیق من چه مقلد انبیا
 میباشد و من چه محقق در شرایع پس اگر صدیق نکی القلب است رضا و کرامت حضرت حق در فعال

و بی بی محبوبه فارسی
 فارسی

واقوال مخصوصه وصحت واطبلان در عقائد خاصه محمودیت و مذمومیت در اخلاق و ملکات شخصی
 و صلاح و فساد و نظام واجب کفای در وقایع و معاملات جزئیة بنوعی خود دریافت می نماید مثلاً
 بشهادت قلبی و میداند که فلان قول مخصوص با فعل مخصوص مرضی حق است یا غیر مرضی فلان
 عقیده خاصه حق است یا باطل فلان خلق مخصوص محمود است یا مذموم و فلان محال که خاشاکه فیما بین
 اهل منزل با اهل مدینه معتقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم ترویج یافته موافق نظام اتم
 است یا مخالف آن پس احکام این امور مذکوره او را بدو وجه معلوم میشود یکی بشهادت قلبی مخصوص
 و دیگر بسبب مذاج او در کلیات شرع عموماً و علم که بوجا اول حاصل شده تحقیقی است ثانی تقلید
 و اگر زکی العقل است پس بر جمعی او بسوی کلیات حق منقده در حظیره القدس که برای تربیت نوع
 انسان عموماً مستعین گردیده او را در سیمونی می فرمایند آن کلیات در زمین و علی مرتد ظهور و احکام
 محفوظ می ماند و استنباط جزئیات از آن کلیات میتوان کرد پس علوم کلیه شرعیه او را بدو واسطه میرسد
 بوساطت نور جمعی و بوساطت انبیا علیهم الصلوٰة والسلام مثلاً بشهادت قلبی و میداند که هر فعلیکه
 چنین چنان باشد و مرتب فلان چیز و مثر فلان مثره پس آن فعل مرضی حق است یا غیر مرضی هر
 عقیده که متعلق به فلان حقایق باشد یا حاکی از فلان صفات و اسمای الهیه و احوال بر فلان قانع و از
 فلان طریق حاصل شده باشد پس آن عقیده حق است و در تربیت نوع انسان معاشا یا معاد
 دخلی میدارد و هر عقیده که متعلق به فلان حقایق است یا به فلان اسما و صفات یا به فلان قانع یا
 ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در تربیت نوع انسان معاشا و معاد باکار نمی آید
 و تعلیم و تعلم آن فضولی می نماید و هر خلقی و ملکی که منتهج فلان نتایج باشد در تحصیل آن بفلان فلان
 حاجت افتد محمود است و الا مذموم و هر معاملتی در سبب سیاستی که منجر بفلان فلان مصالح شود پس
 مقبول موافق نظام اتم است و الا واجباً رد و مخالف نظام پس کلیات شرعیات حکم احکام
 ملت او را شاگرد انبیا هم میتوان گفت و هم استاد انبیا هم و نیز طریق اخذ آن هم شعبه است از شعب
 که آنرا عرف شرع بنفقت فی الترویج تعبیری فرمایند و بعضی اهل کمال از ابوی باطنی می نامند

پس فرق در بابین این کرام و انبیای عظام علیهم الصلوة والسلام با قاست مظان در شبل حکم
 و مبعوثیت الی الامم است و در نسبت ایشان با نبیا مثل نسبت اخوان صفار با خوان کبار یا نسبت انبیا
 کبار با ابای خود است که فیما بین ایشان من وجه علاقه نبوت است من وجه علاقه اخوت و ایشان حق
 الناس بخلافه الانبیای می باشند گو که تسلط ظاهری نصیب ایشان نشود و گو که جمله اهل ملت یا است
 ایشانرا مسلم ندارد و همین معنی ابام است و صابیت تعبیر میکنند و علم ایشان اگر بعینه علم انبیا است
 لیکن بوجی ظاهری متعلق نشده حکمت مینامند و عنایتی و ولایتی مخصوصه که در باره انبیا صرف
 شده و ایشانرا بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل گردیده که **اللَّهُ يُصِطِّفُ**
مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا مِّنَ النَّاسِ وَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَابْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ
عَلَى الْعَالَمِينَ وَكَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ أَخْتَبَيْنَاهُمْ
وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَاسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ اُولٰٓئِ
الَّذِينَ كَفَرْنَا بِعِبَادَتِنَا اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الْاٰلِ وَاٰلِهِمْ عِنْدَنَا
لَمِنَ الْمُصْطَفٰٓئِ الْاٰخِيَارِ بیان همین معامله است بسبب همین اجتناب و صفار رضای حق در
 رضای ایشان مندرج شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر گردیده و منقطع با سخط ایشان
 تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه ازان عنایت لایت و بر توه ازان عظمت و عزت نصیب این حکما
 ربانیین و ورثه انبیا و مرسلین هم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاست تعبیری نمایند و این نسبت
 مزوجه بدکای عقل اگر از لوازم آن حکمت و جاست است جناب سید احکما و سید العلماء عنی اشخ
 ولی الله تعالی بوجو تعبیری فرمایند و نیز باید دانست که قرب بوجود و همی محض و جلی بحث است
 که سبب اکتساب حدوث و تجدد و ادران راه نیست آری ظهور آثار آن نور جلی نزدیک مصادقت
 سویدات و اسباب آن تدریجی محقق میگردد و چنانکه انسانیت انسان محض خلقی است لیکن باره امتیاز
 او از سایر حیوانات که قوت عاقله است در بد و فطرت مستور الاثر میباشد چه در میان طفل صغیر و پیه
 هیچ فرق معلوم نمی شود بلکه طفل صغیر در امر ادراک بسیار ضعیف از پیه میباشد و بعد از مرور و ظهور

انزان امر مستور بسبب اولت علوم در او را کات ظهور می فرماید و از بسکه در صدر کلام مذکور شد که همان
 عنایت ایزدی که در زلزله لازال در باره صاحبین کمال مبذول شده در هر وقتی از اوقات هر
 مرتبه از مراتب و رابطنی جدید و ترمیمی تازه بر سر افعال مرضیه و عقائد حقه و اخلاق محموده و معاملات و
 رسوم صالحه کشتان کشتان می آرد و از افعال امرضیه و عقاید باطله و اخلاق مذمومه و معاملات و رسوم
 فاسده بوقائع رنگارنگ تصرفات گوناگون مصون میگرداند پس با او را به محافطی مثل محافظت انبیا
 که همی بر عصمت است فائز میکنند تصویریش آنکه چنانکه بعضی اشخاص او در بعضی عوارض قلبیه مثل عشق
 صاحب جمال با طلب بنزد کمال داعیه تحصیل جاه و مال استغراقی و اینها کی دست میدهد که بسبب آن استغراق
 فتور و خللی در قوای هیمیله و راه میاید بسبب همین فتور بسوی قبایح عرفیه و شرعیة التفاتی از صمیم قلب
 ایشان سر برنجی زند و غرضی بر طلب است این امور در دل ایشان منعقد نگردد و بعضی اشخاص دیگر که بر
 ذکامی عقل و نزاکت طبع و طهارت جبلت مفضولانند و تربیت آبا می شقیقتن و اساتذہ معلین در حق ایشان
 مصروف مانده پس اینجند که ایشان از قبایح مذکوره بنا بر ذکامی عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود
 و تقدیری نسبت این قبایح از صمیم عقل ایشان رو خواهد نمود مثل تقدیر صاحب طهارت جلیله را که
 و الواث را و اگر احياناً از ایشان بر طریق خطا و سبک غبت میلان بسوی قبایح مذکوره واقع
 خواهد شد هر آینه آن مرتبی مشفق بپزیرد و از ملازمت آن انجاس و تلوث آن الواث باز
 خواهد داشت همچنین بعضی اهل کمال بسبب سنیلای عشق مقدس و استغراق در شاخه حضرت ^{ذو بحال}
 و اینها که در مقام فنا و بقا و معارف و انکشاف حقایق اشیا بفنای ارادات تشتمت و انطاس غراکم
 مختلفه فائز میشوند و بسبب همین فنای اراده و انطاس غزیت از افعال امرضیه و عقائد باطله و خلا
 مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ نصیبی بباب قربا لنوافل است و بعضی اهل
 کمال بسبب جلی و عنایت ازلی مستحسن استقیق تمیز کرده خود را از قبایح مذکوره مبرا و منزه میگرداند
 و اگر احياناً از ایشان بجانب مورد مذکوره گونی و میلانی واقع میشود عنایت از لید این غزیت ایشان را
 گرفته بمعاملات مجیدیه و وقائع عزیزه از تلوث آن الواث باز میگرداند و تقدیرت به و کهم اعمان

لَوْلَا أَنْ تَرَانِي بَرَهَانَ رَبِّي كَذَلِكَ لِنُظِرْفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
 الْمُخْلِصِينَ ه حکایت همین معالیه است و این حفظ نصیبه نبیا و حکماست و همین اعصمت
 نامند الی که اثبات وحی باطن و حکمت و جاهت و عصمت مر غیر انبیا را مخالف سنت و از جنس
 اختراع بدعت است چه بسا که ازین مورد در احادیث رسول مقبول علیه الصلوٰة والسلام در کتاب
 صحابه کبار منقول است چنانچه بر بهره اهل حدیث پوشیده نیست و اگر خوف ملال سبب تطویل کلام
 نمی شد پاره ازان احادیث درین مقام ذکر کرده می آمد و ندانی که ارباب این کمال از عالم منقطع
 شده اند و قریب لوجود از روی زمین منظر گس و دیده بلکه مادام که ابلت خوش خرام نور و ظلام و درنگ
 بلوی است عرصه وجود و جولان گاه شهسوران میادین حال مقام است آری طریق حصول علم قطعی
 بکمال صاحب کمال که مختصر را خارج مجرب صادق است بعد از انقراض زمان نبوت منقطع گردیده چنانکه اصول
 علم قطعی حکمی از احکام شرعی در مسائل غیر منصوصه بعد از انقراض آن مان برکت نشان مقصود نیست
 حال آنکه امر استنباط مستنبطین اجتهاد مجتهدین در زمان تابعین تبع تابعین تقدیر جلوه گرفته که عشر
 عشر آن در زمان صحابه یو قوع نیامده بود و از لوازم این مقام خیرت حق است بر صاحبین کمال
 تفصیلش آنکه چون آن عنایت از لیه در بد و فطرت بلا استحقاق و اکتاب بدون واسطه و حجاب این صاحب
 کمال از زمره مقبولان قرار داده و در جمیع احیان و اوقات بتعمیر و ساط و آلات متکفل تربیت آن
 مقبول گردیده پس اگر احیاناً بمقتضای لوازم بشریت التفانی بسوی ما سوامی حق از عصیم قلب آن
 مقبول سر بر میزند و در تودل بآن چیز علاقه بهم میرساند یا چیز برای امور یک سبب مصادفت آن امر
 همان نور جلی او ظهور کرده واسطه تربیت و وحی انکار و همان عنایت از لیه آن علاقه را نوعی از انواع
 تدبیرات بهم میزند و آن خیال از هم می باشد و از جمله آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحا
 بنی آدم است که اِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ اِنِّي اُحِبُّ فَلَا تَأْخُذْهُ فَيُحِبُّهُ
 جِبْرِيلُ ثُمَّ ينادي فِي السَّمَاءِ اِنِّي اُحِبُّ حَتَّى يُوَصِّعَ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْاَرْضِ
 اشارت نسبت باین معنی و حقیقت این قبولت العکاس و جاهت این صاحب کمال است در آینه قلوب

صافی سلیمه فی این جمال نگر چنانکه جوارح و عضنای انسان آئینه دار قلوب ایشان است چه هر عارضی که
بر قلب طاری میشود مثل محبت و غضب فرحت برآینه آثار آن عارض بجوارح و عضنای ظاهره هویدا
میگردد و همچنین قلوب صلحای بنی آدم که از زنگ غفلت و التفات الی ماسوی المد صافی باشد نسبت
خطیبه القدس حکم آئینه میدارد و مثلاً چیزی که وقوع آن در خطیبه تقدس مقدر شده البته اکثر صلحای از قبیل
از وقوع در مقام باور معامی بینند و لا اقل غیبی بسوی وقوع آن یا همی در جمیع سبب آن خود
بسیارند چنانچه این صاحب کمال نزدیک منم خود و جاهستی یافته و قدم صادق در خطیبه القدس تحکم کرده
و مقصد صدق در رفیق اعلی بدست آورده البته انکاس آن جاهت در قلوب صلحای بنی آدم میشود
هر که از صلحای او را می بیند یا با او مجالست می نماید یا بر حال کمال او مطلع میشود البته از ته دل او را دست
میدارد و علوم و اخبار او را از صمیم قلب سلم می انکار و بلکه بر او ضلع و اطوار او شیفته و فریفته
شود گو که همان او ضلع و اطوار در غیر آن یافته می شود که بسوی او کسی از اهل صلاح ادنی التفات
نمی نماید ندانی که مقصود از این کلام محبت همه عوام بصاحبین مقام است چه در حدیث شریف وارد
شده که **انهم شهداء لله علی الارض** و بر ظاهر است که اهل شهادت ارباب عقل و کیمت و صحاب
مروت و عدالت اند از ارباب غفلت سفاهت و صحاب فجور و وقاحت بلکه اگر نیک تامل کنی در باب
که محبت امثال این کرام خود شعرا ایمان محبت علامت تقوای اوست **ذلك و من یعظم**
شعائر الله فاتهم من تقوی القلوب و بعضی بشاه این عظام امارت نفاق مبغض
نشان شقاوت اوست که **لا یحببه الامؤمن قوت و لا یغضه الا منافق** یعنی شاری باین
سنی رفته **افاوه ۳۴** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله است در ضرب تحدید
شعریه و در اقامت اشباح و مظان حکم مقام حقائق آن و در تعیین ارکان و آداب شروط و مفیدات
تزیین نوع انسانی عموماً این مقام بالذات مقام صحاب شراخ است از انبیا و مرسلین و تبعیت ایشان
ظلی از ان مقام نصیب بعضی عظام از اتباع انبیا می کرام میشود که ایشان را در عرف قوم بهترین
نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب تعلیم و مقتدای صحاب نفهم یعنی شیخ ولی عهد

مقام قرب الفرائض بتبصری فرماید **فاداه** هم واصلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن العبد
 است در ابقاظ غافلین و ازاله عذر جاہلین اتمام حجت بر معاندین مجاهدین بجز دلیل بر مال
 جامع السیف و السنان که وجود برکت آموذایشان مضمون **قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ** مستحق میگردد
 و این مقام بالذات مقام انبیای الوعزم است و بعضی از کبار به تعبیر آن الوالیدی و الالبصار
 بظنی ازین مقام و پر تو ازین افتخار بهره ورمی شوند که ایشان را در عرف قوم حججه الله میخوانند و این
 مقام را در اصطلاح حضرت ایشان **قرب ملکوت می نامند** **فاداه** واصلی و ارفع ازین مقام
 مقام ریاست دوار و اطوار است بیانش آنکه چنانکه در بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان
 از فیض حضرت جهان در امر معاش بوجهی از جود واقع میشود و عنایت یزدانی که بسوی افرادینا
 عموماً مبذول است در همان کسوت ظهور می فرماید و هر صاحب کمالیکه در مقام نیابت عن العبد در
 تربیت نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل همان جبهی بلیغ می نماید و چون آن وجه کمال خود میرسد
 لطف جدید و عنایتی تازه از دریای رحمت از لیه سر بر میزند و وجهی دیگر از جود تربیت معاشیه کرد
 کار می آرد و در جای همان جبه نفوس کامله بنی آدم را متوجه می سازد که در آیه **يَذُرُّ الْأَمْثَارَ**
مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ مِمَّا تَعْبُدُونَ
 بیان همین سر واقع شده مثلاً از زمان حضرت آدم صغی الله علیه الصلوٰة والسلام تا زمان حضرت
 ادیس فیض بانی در هدایت افراد انسانی بسوی طرق اساس عیش و زندگانی مثل نرعت و فلاحت
 و طمأن و عین و غیره و طبع ساز اطعمه و اتحاد لباس و بنای مساکن مبذول بود چون این تربیت کمال فرسید
 از زبان حضرت ادیس تعلم مکاسب قیقه و علوم عمیق مثل خطاط و کتابت حدوت و ضیاعتم مثال
 آن از صنایع لطیفه مثل اطلاع بر خواص اجسام سفلیه اجرام علویه که خلاصه طب نجوم است بر روی
 کار آمد و از زمان ذوی القربین اول تاسیس مهابی سلطنت و ریاست و تقنین قوانین حکومت عدالت
 و جمع عساکر و جنود و نمودن مجتهدین در تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان هم او وار و اطوار متبدل
 میشود و در باب اهل کالات که در دوره ازادوار کمال خود میرسد علمی که مناسب دوره ایشانست

در قلوب ایشان می ریزند و ایشان را در تکمیل همان علوم مستخدام می فرمایند باز آن تربیت چون کمال
 خود میرسد اساس تربیتی دیگری بنهند و بنیاد هدایت جدیدی حکم میسازند مثلاً دوره اولی از ادوار
 این است دوره فقها بود و بعد از آن دوره اهل کلام رونمود و بعد از آن دوره صوفیه ظهور نمود
 و این مخصن برای تمثیل ذکر کرده شد نه برای حصر القصد چون یک دوره باختتام میرسد و ابتدای دوره
 دیگر روحی نماید شخصی را که کمال فردانسان الیق بفیض همان در آن جزوی از زمان مستحق باشد
 بوجود برکت آموذ و هدایت دوره سابقه را به نهایت کمال میرسانند و او را ترجمان خود ساخته
 و لسان خود قرار داده از زبان برکت نشان و دعوت افراد آن بسوی الطاف جدیده حضرت
 رحمان می فرمایند و با او امامت این دوره از زانی میکنند و این مقام بالذات مقام حضرت خاتم
 النبوت و فاتح الولايت است علیه الصلوٰة والسلام به تبعیت ایشان نمونه ازین مقام بعضی کرام
 از اتباع او می بخشند که ایشان را با تخرین خاتمین ملقب میسازند یعنی بوجود آن شخص نهایت آن دوره
 سابقه و هدایت کمال دوره لاحق مستحق میگردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام
 فردانیت ملقب میسازند و همه اهل کمال در آن دوره مستحق میشوند در حقیقت متبع آن امام دوره
 اگر چه ایشان آن امام را ندانند یا ندانند معنی اتباع ایشان آنست که ایشان قصد تقلید او میکنند
 یا سلسله تربیت ایشان با وی رسد بلکه معنی اتباع درین مقام آنست که در خدمت همان نشان الهمی درین
 دوره ظهور فرموده بجان دل میکوشند و همه علوم مناسب آن نشان را اولاد در قلب همان امام نخبه بودند
 تا نیاید در قلبین بزرگواران در حزن غمیب پرده لاریب میریزند و چنانکه عزم اشاعت این علوم اولاد از
 قلب آن امام سر بر زده بچنین همان عزم تا نیاید از قلبین بزرگواران سر بر میزند قائده + انا از
 بسکه این مقامات ثلثه بالذات مسلم انبیا است و غیر ایشان را بجز نطلبی ازین کمالات نمونه ازین مقامات
 رسالی نبی با وجودیکه امثال بنی کابره با شلح این مفاخر فایز شوند مثل کبریت احمد و السیر عظم تادر الوکوع
 و کباب ند و لهذا در مباحث این مقامات ثلثه بر اشارتی اجمالیه اکتفا کرده تفصیل آنرا بر مقام دیگر اول
 کرده شد و نیز الکناه این مقامات بلکه تحقیق سایر کمالات بدون حصول آن آثار و حصول بان مفاخر
 حضرت

نه بند و پس جاد و عهد و پیمان آن اسرارگونه سعی بی حاصل و تطویل لاطایل می نماید فرود در دنیا بد حال
 پخته هیچ خام و پس سخن کوتاه باید و السلام بد آری اینقدر باید فهمید که حسب ایالی نامنثر اثرات بس
 عجیبه و منتج نتایج بس غزیه است که تخمین عنایت نیردانی و اجتنابهای رحمانی است و عنایت حضرت جنت
 و اجتنابهای جواد مطلق را حدی و پایانی نه فرود رخ غلامیت کرد پایه خسر و بلند و صدر و ولایت
 شود بنده که سلطان خرید و فایده ۲ ندانی کرد در میان راه ولایت در راه نبوت تباین است
 حکاک سالکان راه ولایت هرگزیه مقامات راه نبوت فائز نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات
 ولایت گردند یا ارباب حبش عی عاقل از حسب یمانی باشند و صاحب حسب یمانی غافل از حالات
 عشقیه بمانند حاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب به پیشوای اولیا و قدوده ارباب فنا و بقا ذی
 المتناقب المفاخر اعنی ایشخ عبدالقادر است دیده باشی که از سر تا پا از مضمون فقای اراده که
 خلاصه حسب یمانی است مشحون است حکایات پیچ و تاب و فلق و خطر الی که بر دل مبارک سید الانبیا
 و المرسلین علیه افضل الصلوٰه و التسلیم در زمان وحی فترت میگذاشت شنیده باشی که معاملات عجز و
 نیازی و استغنائی نازی که فیما بین گذشته رنگا فزای قصص لیلی و مجنون است بلکه تخم حسب یمانی و
 نوری از ان سعادت جاد و دانی از ارکان ایمان و شروط اسلام است پس حسب یمانی را بهشتا بر آب
 شاه کام در سلوک طریق مقبوله باید فهمید و حسب عشقی را بمنزل بادیه ازین طریق یا منزلی از منازل
 این راه قرار باید داد پس حسب یمانی پیوند جان سالک طریق رحمانی است و حسب عشقی از قبیل حالات
 و واردات آری و بعضی نفوس بنا بر مناسبت جمله حسب عشقی تاثیر قومی می بخشد و در راه ولایت کیشان
 کیشان می برد و حسب یمانی در صورت حسب عشقی ظهور می نماید و در بعضی نفوس حسب یمانی بعد از فرو نشستن
 همچنان عشق باصراقت و محو صورت خود و می کند و بسوی مقامات طریق نبوت راه می نماید و القصه حسب یمانی
 لا مثل آسان بنای سلوک بلکه مثل خشت چوب گل سنگ که ماده عمارت است باید فهمید و حسب عشقی و ثمرات
 اور مثل الوان خوش و نقوش دلکش که سریع الزوال و سیر الا عاده بعد استحکام صل عمارت است قرار باید داد
 بنا علیه از بسکه انبیا علیه الصلوٰه و التسلیمات برای استحکام بنیان هدایت تشدید مقرر تربیت انسان

عموماً مبعوث اند لا بد بسوی همین جهت مراثی او دعوت نمودند و طریق تحصیل این راه مضبوط
 و مبین ساختند و بر ایضاح طرق حبس یابی اکتفا فرمودند و بر بیان حبس عشقی و ایضاح مراثی
 او و تعیین طرق تحصیل و التفات نمودند مگر با اشارات دقیقه و لطیفه و چون اولیای کبار از صحابا
 طرق کرامت در فن باطن شریعت حاصل کرده و اجتهاد در قواعد صلاح قلب که خلاصه دین متین
 است بهم رسانیده بودند چون حبس یابی را از متواترات و نیه و استند و طرق تحصیل او را در جمیع
 اهل ملت مضبوط یافتند چنانکه هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان برکت نشان ایشان بود البته
 انقیاد حضرت حق و امتثال او را مطلق و تشریح بشرع نبوی و دین بدین مصطفوی ابر
 ذمه خود فرض میداشت حسن شکر منعم و حب و را و چه کفران منعم و مشاقت و را از ابده بدیهیات محرم
 بنا علیه حبس یابی و لوازم او را مفروض نموده و در ازمان اتباع خود مسلم الثبوت پنداشته و در
 همت بسوی تفصیل احکام حبس عشقی و ایضاح مراثی او و ضبط طرق تحصیل او آوردند و درین مرتبه
 بکار بردند و نفعی عظیم هم غفیری از اهل اسلام رسانیدند و این سبب جاهستی عظیمه و عزت فخمیه در بارگاه
 رب العالمین یافتند **شَكَرَ اللهُ مَسَاءً حَيْهَ وَرَقَمَ دَرَجَاتِهِمْ فِي اَعْلَى عِلْبَانٍ** پس بعد از آنقرض
 زمان ایشان جماعه از انغبیا و زمره از سفها بوجود آمدند و **فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَصْأَعُوا
 الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ** بحال مال ایشان منطبق گردیده و طریق تحصیل حبس یابی را بر باد
 داده در تحصیل حبس عشقی و مراثی او افتادند حال آنکه این محض خیال باطل و مطلب محال است چه
اَمِنْ لَكُمْ جَاهِدٌ خَبْرٌ سِتْ مَاتُورٌ وَثَبَّتِ الْعَرْشُ ثُمَّ انْقَشَتْ سُلَيْمِثْ مشهور که عارف بلند
 سیر شیخ ابو سعید ابو انخیز از حال امثالین گروه در مال فخر میدید جانیکمی فرماید بیت تعلید و سه
 مقلد بی معنی + بدنام کننده جوانمردان + و این معنی را بسوی فرهن مستمعین بمثال اوضح تقریب باید
 کرد متلاً عنایت یزدانی و فیض جمالی که بسوی افراد انسانی در ازل لازال منبذول بود در بعضی اوقات
 چنین اقتضا فرمود که پاره از عقائد و احکام و معاملات و سیاسات که در هدایت افراد انسان و در
 نجات ایشان از مضرات معاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات برزخ و حشر و ذلی قومی تاثیر

عظیم میباشند بزبان عربی معجز ایشانرا تعلیم کرده شود و شرح آن بر بیان هدایت نشان فصیح لغز
 و العجم مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه آن کلام معجز عربی را مع شرح و بسط
 اولبوسی همه حضرات تبلیغ فرمود پس تکمیل باین فیض قدسی که از غیب الغیب نزول فرمود بدو و چه شود
 شد یکی آنکه امور که در صلاح معاش و معاد تاثیر می دارد و در نجات و رفع درجات و خلایق نماید
 تعلم همان مور را قبل از همت خود کرده بکتاب سنت متوجه شود و در اذعان بهتاکم مذکوره و همتا
 احکام ماثوره و کتاب خلاق محموده و اقامت معاملات و سیاسات مقصوده سعی بلیغ نماید و جد و جهد
 در تمام این امور پیش از پیش بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب سنت و همین است مبنای
 هدایت و ساس سعادت و شارح عملات الله علیه همین ابا و ضح بیان تفصیل فرمود و مبادی و طرق
 تحصیل آنرا بکمال عنایت مضبوط ساخت و چه دیگر آنکه اطلاع بر وجه بلاغت کلام قدسی و بر دلائل عقلا
 حقه و بر حکم احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محموده و منافع معاملات و سیاسات ماثوره را پیش نظر
 خود ساخته و قبل از غایت خود قرار داده در کتاب سنت خوض نماید و خوض باین وجه بالذات مقصود
 شارع نیست و این تصریح بآن فرموده و مبادی تحصیل طرق تکمیل او را تعیین نکرده مثلا تفصیل فنون
 عربی از قواعد صرف و نحو معانی و بدیع و تائیس مبانی استدلال و مسائل منطق و فلسفه اولی و مناظره
 و فقهین قوانین اجتهاد از مباحث فقهیه و تعیین علل و مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنه کتاب
 که حاصل اخلاق و ملکات است و منتهی اصول حکمت عملیه از سیاسات منترلیه و مدنیه اصلا از شارح ماثوره
 نیست بلکه آنچه از اجتناب منقول است همین کتاب سنت است و پس دعوت آنجناب حجت بر ایمان
 و سبقت و سنان همین هر دو چیز بوده و در اشاعت همین هر دو چیز چه قدر تحمل مشاق و مقلسات
 تکالیف نموده آری آن علوم دقیقه نازک نسبت بعضی از آن بعد تحصیل علم کتاب سنت علم
 اکسیر عظیم دارد که نفوس ایشانرا منصب بامت مقام و راشت نبوت می بخشد و لهذا چون این
 کتاب سنت بنام است تو از و نهایت شهرت انجامید و هر عام و خاص بقدر نصیبه خود از آن
 نفاز گردید و تسلیم آن هر دو در رنگ تسلیم اولیات در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن

علوم دقیقه بسی اساتذہ فہون عربیہ و المہاجرتا و دوا الشمنان کلام و ارباب تہذیب خلاق
 و اصحاب حکمت ایمانیہ بر روی کار آمد و این کار بسبب همین سعی در زمرہ علماء اُمّیّہ کا کتبیا
 ابنی اسرائیل مستعد صدق یافتند و ائبل ایشان در تطویل این مباحث مساعی جمیلہ
 بکار بردند تا انیکہ علوم دقیقه طویلہ الاذیال بوجود آمدند و بعد الفراض زمان برکت نشان
 این بزرگواران قومی از متقلدان بی معنی کہ رجب جاہت و طلب یا ست مجبول بود نذر رو
 کار آمدند پس مین قیل قال و مکابره و جدال و فضل کمال پنداشتہ و کتاب سنت را پشت خود
 انداختہ ہمہ عمر خود را در تحصیل امثال این موربی حاصل بر باد دادند و راہ فلسفہ و اعتزال بیفروند
 و جز حضرت و نہ است ازین جهان فانی حاصل نکردند و باخر غیر ضیبت و خسران در گور تنگ خود
 مونس یافتند قل هل ننبئکم بالاکخسین اعمالا الذین ضل سعیرکم فی الحیوة الدنیآ و ہم
 یحسبون انکم یحسبون صنعا اعادت الله فاجمع المسلمین
مِنْ حَالِ اَوْلِيَاكَ الْجَاهِلِيْنَ • بَاب دَوْمِ در بیان اجتناب از بدعات طرق
 ادوی طاعات و تحلی از زرایل و تحلی بفضایل • و آن مشتمل بر یک مقدمہ و چہار فصل و یک
 خانمہ است مقدمہ و آن مشتمل بر یک فادہ است افادہ چہ اذکار و اشغال مراقبات
 و مقامات کہ اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کردہ تحریر فرمودہ اند بسا بیاشد کہ سالکان ا
 همان موریش می آیند و بہ همان ذکار و اشغال مراقبات بان مقامات رسیدہ اند فاما کن
 عنایات و برکات کہ در بارہ اولیای عظام از بارگاہ ایزدی پی در پی می رسید شئمہ از ان
 بشام آہنا نمیرسد و آن آثار صلا مترتب نیگردد ہر چند مساوات ہماہل کمال در ظہور عنایات
 و برکات و قبولیت حضرت خالق الارض و السموات ممکن نیست اما حسب حال ہر یک ظہورش
 میابد و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تنقیح امری کہ مانع از ان گردیدہ ضرورت تا تدبیر
 از ان نماید و مطلوب حقیقی کامیاب شد و مولغ ظہور آن آثار عبادت در اکثر ناس غالبست بدعات و توفیق ذل اخلای
 و ملکات عام عتبادی عبادت اعمال شرعی وضعی کہ مقصود شارع است ہا یافتن مخلات بدعات در اعمال شرعیہ

لهذا این باب ابرچهار فصل تقسیم کردن ضرور افتاد **فصل اول** در بیان اجتناب از بدعات
 و آن مشتمل بر سه هدایت است **هدایت اولی** در ذکر بدعاتی که بسبب خنلاط لحدین و مشرکین صورت
 شعائرش همین به صوفیه کبار قدس سد هر اسم در عوام اهل اسلام انتشار یافته آن مشتمل بر دو تمهید و شتر
 افاده است **تمهید اول** ابد کشف و شهود که از مزاولت اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشرک در میان
 کافر و مومن و مبتدع و متبع سنت میباشد لیکن ایمان مومن و عزم اتباع سنت باعث مقبولیت است
 و کفر کافر و انحاد و بدعت مبتدع مورث رد او پس صرف آن کشف و شهود را کما لیکه مطلوب از انسا
 است این سخن خطای محض است آری در حق مومن چیز کار آمدنی است که وسیله و طریق تکمال طلب است
 پس انسان کامل بدو چیز میشود اول معرفت الهی و مراد از معرفت الهی این معرفت محلی است که
 هر کس و نا کس آن آگاه است یعنی سدر بزرگ تر است در تمام اوصاف حیات و بزرگتر از حیات تمام حیا
 است علم او بزرگتر از علم همه علماء است و علی هذا القیاس چه این قدر معرفت اگر موجب کمال میشد آفر
 ناقص حکم عقا می گرفت هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد معرفت حقیقت ذات صفات
 اوست که بدر که انسان بالکل محیط آن گردد که این معنی غیر ممکن است اگر مثلاً صفت رزاقیت و کما میفر
 بر کسی زبیر منکشف شدن گیرد مبادی آنرا هیچ انسان تحمل نمیتواند کرد چه جای آنکه با منتهایش رسد
 اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی میشود وجود انسان کامل متمتع میگردد پس مراد معرفتی است
 که خدا ی تعالی را منظور و مطلوب از خلقت انسان است و آن معلوم میشود از قرآن و حدیث به همان
 معرفت آدمی را عزتی و اعتباری در بارگاه الهی بهم میرسد و آنرا که آن معرفت بدون عزت و
 اعتبار حاصل شده مثل حکما پس آن معرفت علمی است که معرفت غیبی انسان کامل سبب این عزت
 و اعتبار مثل خدمت گاری یا خواصی میشود که در نظر آقا و پادشاه معزز و معتبر گشته و آنرا عزت و
 اعتبار وی نمودار گردیده مثلاً امانات سپرد وی میشود و مأمور برسانیدن آن بعضی عیایا و
 مشکریان یا محتاجان سالمان میگردد و قول او محجل اعتبار و پایه راستی میرسد و سفارش او در
 حق مردم مقبول می افتد چون ازین قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات صفات در شخصی جمع شود

همان است انسان کامل با وجود اجمل این اوصاف کاملین با هم تفاوتی دارند در مراتب که حصص
 آن ممکن نیست از ادنامی مرتبه ولایت نامرتبه خاتم النبیین تفاوت باید فهمید و سلوک ملاحظه
 را مختصر در همین طریقه مقرر سلوک نپذیرند بلکه راهها هم بسیارست جمله آنها این هم که بطریق
 اوست نیز مقبول است این طریقه مقرر منوط به مطابقت اقوال و افعال و احوال صاحبین
 طریقه است بظاہر کتاب و سنت ۴۰ مہمید ۲ از عمدہ مخلصان راه حق لمجدان صوفی شاعر
 کہ از مخالفت شرع پاک نمیکند بلکہ التزام آنرا طریق خود میدانند و اشغال قبیحہ مبتدعہ شرک
 امیر تعلیم و تعلم می نمایند و کلام احکام در مردم افشا میکنند حسب فعال اقوال ایشان با ایشان
 معاملہ کند ہر کہ قابل قتل است اورا بکشد و ہر کہ لائق تعزیر است و تنبیہ اورا تعزیر و تنبیہ کند
 اگر عاجز از مضامی احکام شرعیہ باشد پس از ایشان بشدت بیزار بود و ہرگز ملاقات ایشان
 نکند و مواجہہ و مشافہت ایشان را از قبایح انکار و اگر احیاناً گمان ہدایت کسی از آنها در ملاقات خود
 با وی بخاطرش بگذرد یک دو بار ملاقات کند اگر ہدایت یافت از نعم الہی شمرد و الا ترک نماید باز
 پیرامون و گرد کہ احترام از صحبت بد اسم الہمات در حق طالب خبیث است جل شانہ ۴۰ **سیت** ۴۰
 سخت موعظت پیر صحبت این حرف است ۴۰ کہ از مصاحبان جنس احترام کنید ۴۰ **افادہ** ۱
 از جملہ بدعات ملاحظہ صوفی شاعر کہ در عوام اہل زمان انتشار یافته بلکہ تعرف طالع بعضی مقبولین ہم
 گردیدہ صد و رکعات بی ادبانه در جناب حضرت حق و شاعر اوست پس طالب حق را باید کہ از ہمتا
 این کلمات احترام کند و خود ہرگز نگوید اگر چه قائل آن مطنون بخیر باشد زیرا کہ مثرہ بی ادبی ہرگز نیک
 نیست اگر از کسی سر برزہ باشد قابل اتباع نہ **سیت** حافظا علم و ادب در زکہ در مجلس شاہ ۴۰
 ہر کہ نیست ادب لائق صحبت نبود ۴۰ مثلاً شخصی گفتہ کہ خدایا بخرمہ خریدہ ام آب یک خرمرہ
 در وقتی از اوقات مقبول افتاد و موجب فتح یاب و گشت این مدعا را باین لفظ تعبیر کرد ہر چند
 مدعا درست لیکن تعبیر بیجا است اگر میگفت کہ یک خرمرہ دادہ در زمرہ بندگان و داخل شدیم
 خوب میبود ہمین طور تعبیرات صحیحہ مودبانہ کردہ باشد و از بی ادبی دور تر ماند و خود را بندہ از بندگان

بلکه کمترین بندگان بادشاه بی پروای عالیجاه وافر العنایات کثیر الرحمت شدید العقاب سرایع استقامت
 داند و هر دم در هر حرکت و سکون ترسان لرزان ماند اگر چه حالات عجیبه وارد شده متقاضی صدق و
 کلمات بی ادبانه گردد **اقاوه ۲** از جمله بدعات ملاحظه وجودیه که در خواص عوام اشتها ریافته و
 باقوال کابر طریقت مشتبه گردیده گفتگوهای توحید وجودی اتحادی است که بگمان اتحاد خود با خدا از
 لذتهای نفسانی بر میدارند و متوسل شیطانی و مکر نفوس خبیثه بیان آن گفتگو را معارف حقیقت
 می پندارند و لا اقل از مضرات آن قوال اوقات عزیزه خود را بلا طائل محض صرف می نمایند مشوای
 مایعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بان امر نفرموده و هرگز لبث بیان آن نگشوده پس را از آن چه
 سود اگر امری کار آمدنی ما بود بطور صوم و صلوة بران آگاه می فرمود **حقیق علیکم بالموءینین**
رؤوف رحیم شان و ست پس سکوت از آن بهتر است که ما را غرضی بان متعلق نیست چونکه
 بسبب دلچ این گفتگویی واقعی و غیر واقعی بودن آن مردم استفسار میکنند پس این قدر باید دانست
 که این مخلوقات عین حق نیستند اگر چه قیوم آنها ذات پاک اوست پس تمثیل و بصفت آن باید کرد
 که چنانکه صفات عین حق است و نه غیر آن بلکه قائم بوی است هم چنین مخلوقات دیگر نه عین صفات
 اند و نه غیر آن بلکه مظاہر آن پس صفات اگر چه فی حد ذاتها مستغنی از مظاہر است لیکن بنا بر مقتضای
 حکمت الهیه با وجود استغناء در مظاہر مختلفه که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود
 اگا بر طریقت است که ملاحظه وقت اقوال آن بزرگوار را از ابرخلاف مقصود ایشان حمل کرده راه
 تحریف و تلبیس همپوده اند پس بقدر دانستن مضایقه ندارد و اما اوقات خود را بان گفت که صرف
 کردن بی فائده محض است بلکه موجب حرمان از کمالات پیروی انبیا است علی صاجها الصلوة
 و السلام **اقاوه ۳** از جمله بدعات ملاحظه صوفی شعار که در عوام اهل اسلام اشتها ریافته قیل و
 قال بخت و جدال زسلسله تقدیر است باید دانست که ایمان بالقدر از اعظم عقاید اسلامیه است و که
 واجباب شرعی است و از بسکه سلسله تقدیر با بخت کلیف یک گونه در باودی نظر تعارضی میدارد
 بنا بر علیه شارع از تعمق این مسئله دقیق و فوض این بخت عمیق بتاکید شدیدی منع فرموده پس لابد

بر چه پاره‌ای اسلام همین واجب است که برای آن اجمالی آن اکتفا نمایند و در بحر زحمت ملاحظه الامواج
 که عبارت از تفصیل و تنقیح این مسئله است نه ورنه ایند لیکن از بسکه درین جزوی از زمان بسبب
 اختلاف ارفضه منکرین تقدیر و بسبب اختلاف ملاحظه منکرین تکلیف که تشریح را معارض تقدیر نمید
 و بسبب تقدیر متسک نموده در ابطال شرائع جدیدی نمایند لاجرم اکتفا بر حکم الصلوات بنیم المخطوبات
 اشارتی اجمالیه بسوی تحقیق این مسئله ضرور افتاد و مع هذا مقصود در این کتاب تمام همان بیان
 اجمالی است و پس تفصیل آن برای صیانت مومنین غافلین از ابتلاء شیاطین مضلین از رفضه و
 لمحدین کرده شده پس میگوئیم که افعال اقوال همه بندگان حرکات و سکنات ایشان علوم
 و ارادات ایشان و سایر کفوت و اوصاف ایشان چه محموده و چه مذمومه از ایجاد حضرت حق
 و کمون آن قادر مطلق است و پس آری در تخصیص ایجاد بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی
 افعال دیگر در بعضی بندگان دیگر مثل خلق ایمان در قلب صدیق اکبر و کفر در دل بی جمل تبرک
 است خصیه که آنرا غیر آن حکیم مطلق بشرح تفصیل حاطه تواند کرد اما این قدر معلوم است که آن
 حکمت مراعات تفاوت استعدادات ازلی است و تمثیلی برای تصویر اختلاف استعدادات ازلیه
 این است که درختی است عظیم الشان که بر بنه اهرام انواع خوب محتوی است بعضی از آن قابل سوختن
 است بعضی از آن قابل ساختن آنجورهای آتش میدانی است و آنچه قابل سوختن است آن هم تفاوت
 بشمار دارد مثلا بعضی در وقت تراشیدن درخت آنچنان پاره‌های ناکاره سبک خواهد ماند که در
 ابتدای فروختن آتش بکار آید بلکه بدون آن آتش در اول نپوزد و بعضی آنچنان گره‌های سخت
 خواهد برآمد که وقت تیز تر شدن زبانه آتش باید انداخت تا در آن آتش تیز بسوزد و بعضی در عمارت
 بکار می آید که بعضی را چوب کرمی میسازند و پاره را تختمی نمایند باز در آن تفاوت بشمار است بعضی تختم
 سفت خلوت خانه خاکن بادشاهی است بعضی قدحی یا بخانه زندانیان گرفتار تباہی است تختم است
 که تختم نوشتن شده از دست حق پرست کاملی موقع نقوش حروف کلام الهی شده و تختم است که از
 دست صلح‌پو شیاری جهت ناکارگی افتاده با نمال خزان راهگشایه و به همین امثال اختلاف استعدادات

را که بشمار است در افراد نوع انسانی تصویر باید کرد و همین تمثیل حضرت شیخ الاسلام خواجہ عبدالعزیز
 انصاری ہروی قدس سدسہ بعبارت بہتر و مختصر اذ فرمودہ آہ آہ ازین تفاوت راہ دو آہنچ را
 از یک جا نگاہ کی سم ستوران و دیگر آئینہ شاہ اگرچہ ستاومی ہمہ استعدادات در صلاح و فساد در اصل
 خلقت یا اصلاح ہر استعداد فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت و اجبلیہ امر است بس بسیر کار است
 بس سہل یا حکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح بعضی استعداد
 فاسدہ و البقاعی بعضی بر فساد زلی گردیدہ تا دو کارخانہ عظیم ایشان از کارخانجات الوہیت کہ عبارت
 از جامعیت جمیع صفات کمال است بر روی کار آید اول کارخانہ عفو چہ اگر ہمہ استعدادات در اصل
 جبلت متساوی می بود یا اصلاح ہیچ کی از استعدادات فاسدہ محض عنایت خود نمی فرمود ہرگز
 عفو و حلم صورت نمی بست و ثانی کارخانہ حکومت کہ عبارت از تنعم مطیعین و تعذیب عصاة است
 پس اگر ہمہ استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت متساوی می بود یا اصلاح ہر استعدادات
 فاسد می فرمود ہر آئینہ صفت حکومت بر وجهت خود یعنی تعذیب تنعم ظہور نمی نمود یا ثانی مینی کہ کارخانہ
 مملکت بدون زندان زندانیان و جاگیر و جاگیر داران بکمال صورت نمی بندد و ہر چند کمالات
 ذاتی حضرت حق و صفات کاملہ آن بی نیاز مطلق در ذات خود مستغنی از ظہور و مبرا از احتیاج مظاہر
 است کہ ان اللہ لغنی عن العالین اشارت است باین معنی لیکن چنانکہ کمال ہر صاحب کمال اقتضای
 ظہور خودی فرماید و ظہور آن کمالات فرحتی بآن صاحب کمال میرساند اگرچہ آن صاحب کمال در
 کمال خود مستغنی از ظہور آن باشد مثل کتاب جید الکتابت کہ اگرچہ ایجاد نقوش بالفعل ہیچگونہ از
 کمالات او معدوم نیست بلکہ کمال و ہمان ملکہ کتابت است کہ در جوہر نفس و علی الدوام استقر
 میدارد لیکن ملکہ کتابت قہضمای صدور نقوش جیدہ می فرماید و آن کتابت بسبب صدور آن
 نقوش بکمال خود شادان و فرحان میگردد و همچنین صفات از لیبہ و اجبلیہ با وجود استغنا از مظاہر
 قہضمای ظہور می فرماید و حضرت حق جل جلالہ از تحقیق مظاہر گو ناگون و صدور آثار رنگارنگ
 سروری و ابہتہاجی بکمالات خود ثابت میشود و ازین تقریر اندفاع شبہہ کہ بخاطر اکثر ہوام میگذرد

ظاہر شد بیا نش آنکه در بادی نظر اکثر عوام را چنان ظاہر میشود که حق جل و علا بندگان خود را متساوی
 الاستعداد در صلاح دارین چرا ایجاد نفرمود تا همه بندگان او در نعمت و فرحت و آرامی مساوی
 و معاد میگذازد ایندیا صلاح همه استعداد است فاسده چرا نفرمود که این صلاح در حق ایشان
 لطف وجود است و قدرت حضرت حق وجود آنجا و مطلق را پایانی نیست و وجه اندفاعش آنکه
 حق جل و علا جامع جمیع صفات کمال است که از ان جمله مملکت است و یک شعبه از مملکت کارخانه
 ایست پس وسیع و آن انتقام از عصاة و تعذیب معاندین است پس اگر این شعبه ظهور نمی فرمود
 بر آئینه امر مملکت به کمال خود نمی رسید **پس** در کارخانه عقل از کفر ناگزیر است به دوزخ که بسوزد
 اگر خوب نیاشد به باقی ماندن این جا سوالی جواب طلب میانش آنست که وقتی که افعال اقوال منوط به استعداد
 از لیه است و استعداد از لیه خارج از طاقت بشری پس کفار متمرکین عصاة مصرین طریق الزام
 و راه سرزنش مسدود گردد و جوابش آنکه حق جل و علا مخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در
 ایشان علم و ارادت^{ایجاد} نفرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در ایشان این هر دو صفت و ولایت نهاده
 مثل جن انس پس آنکه در ایشان علم و ولایت نهاده اند از بسکه ذات و صفات و اعضا و جوارح و
 اقوال و افعال خود را دریافت میکنند البته این امور مذکوره را بخود نسبت می نمایند مثلاً میدانند که
 این دست پازماست و این قول فعل از ما و در پس فعالیکه بواسطه ارادت ایشان صادر میشود
 گو خالق آن حق جل و علا باشد البته ایشان میشناسند که این فعال ز ارادت ما صادر شده است و
 چونکه نسبت افعال مذکوره بانسان مثل سایر احکام شرعی صراحت از قرآن مجید ثابت است پس مسلمانان از الان
 است که چنانکه سایر احکام را از قرآن فهم کرده قبول نموده این حکم را هم قبول نمایند و افعال مسمیه فحیه
 خود را بخود نسبت کند و دریافت بهمین امر که این فعل باراده ما صادر شده در توجه بواجب و سرزنش
 کفایت میکند و اما اینکه علم چرا و ولایت در و نهاده اند یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا اراد
 او را چرا بسوی این فعال اقوال متوجه ساخته اند پس جوابش آنکه این همه امور از قبیل ظهور آثار استعداد
 ازلی است و اما تفاوت استعداد از لیه پس بسببش در صدر کلام مذکور شد و اگر در خاطر کسی سوال هم

رسد قتیکه ثابت شد که سبب هر یکی را بهر کاری ساختند بدلیل در او در دلش انداختند تا
 پس حکمت بعثت رسول انزال کتب و اقامت حج و انظار دعوت و سعی در تعلیم و تعلم و مشروعت جهان
 وحدود چیست پس میگویم که اگر چه همه کائنات بجناب بجا حضرت خالق الارض و السموات بلا
 واسطه و آلات است لیکن آن حکیم مطلق بمقتضای حکمت با بهره خود بعضی اشیا را به بعضی موجودات
 مرتبط ساخته و سلسله اسباب و مسببات بر روی کار آورده مثلاً جرم شمس و شعله او اگر چه این برود
 چیز از مخلوقات حضرت رب لا رباب بلا واسطه و حجاب است لیکن در میان شعله و جرم شمس ارتباط
 خاص ایجاد فرموده که سبب همان ارتباط شمس سبب شعله و سبب می نامند پس همین قیاس باید
 کرد که هر چند جمیع افعال اقوال که از نفوس و ارادات صادر میشود از مخلوقات آن قادر مطلق
 اند لیکن در میان آن افعال و در میان ارادات ارتباط سببیت و مسببیت همان حکیم مطلق بمقتضای
 حکمت و ایقان فرموده و همچنین در میان ارادات و در میان امور مذکوره الصدر از بعثت رسول
 انزال کتب و امثالها علاقه سببیت مستحکم گردانید مثلاً میتوان گفت که اراده امور ما مور بهادر دل ^{مطمین}
 سبب است ما در تعلیم معلمین متحقق گردیده و یا اراده بت پرستی یا اراده زنا و شرب خمر سبب خوف جهان
 و اقامت حدود و مصلح شده و نیز باید دانست که تمامی افعال اقوال اگر چه از آثار استعدادات از لیه
 است اما مجازات بر صرف استعداد کاف می تواند شد سبب که استعداد قابل الزام نیست بدرامیرسد
 که از بدی خود انکار کند و نیک ابر بر خود داند و عافنجی و ثواب نیک ابل و جه خلاف عدل و ظلم
 شمارد و نیز عادت صحاب حکومت و سلطنت که بعد از حکمت مروت متصف میباشند همین است که گاه
 بسبب علم خود گویند یعنی بود العام و انتقام نمی فرمایند نمونه اش آنکه امیر ذوالاقتدار رفیق مخلص خود
 را میداند که بلا شبهه شیخ الناس است هر چه معرکه تصور نخواهد کرد و داد سعی و جوارمزدی خواهد داد لیکن
 بدون ظهور امری نمایان در معرکه روز آریان انعامیکه مرجع بر دیگران باشد نخواهد فرمود
 در تمثیل ضدش همین قدر کافیت که شخصی بچه اگر گ را برورد و بالیقین میداند که جلیبتش حمله
 کردن بر آن و دریدن و است اما بدون اظهار اثر آن غضبش جوش نخواهد زد و قصد اهل آن نخواهد

نمود همین که حمله بر انسانی از وی صادر گردد و آنقدر پراز خشم خواهد شد که بجز قتل سزایش تجویز نخواهد کرد
 و بدون قتل اطمینان خاطر او را دست نخواهد داد کارخانه مجازات حق تعالی را از زمین تمثیلات
 یک گوشه تصور باید کرد هر چند استعدادات از تغییر قطبیر معلوم آن علام الغیوب است لیکن بدون
 ارتکاب گناه غضب می باعث انتقام نمی شود و همچنین بغیر ظهور طاعات بحر رحمت بجوش نمی آید
 سیت تا نگردد که در حلا فروش به بحر سخنائش نمی آید بجوش + افاده هم از جهاد بدعات
 مشرکین صوفی شعار کرد خواص عوام اهل زمان عموما و در دیار هندوستان خصوصاً شتهار یافته
 و متعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده غایت افراد در تعظیم مرشد است بچگونه مشربا عققاد الو
 یانوت او باشد پس بد جدا عدال این امر را باید فهمید بیانش آنکه مرشد بلاریب سیده راه خدا
 است قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و اتبعوا الیه الوسیله وجاهدوا
 فی سبیله کعلکم تقان آی مومنان پرستیز کنید از خدا و طلب کنید بسوی وی و سیده را و جهاد کنید
 در راه وی شاید که شمارش کار شود درین آیت برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان تقوی
 و طلب سیده و جهاد در راه وی اهل سلوک این آیت را اشارت بسلوک می فهمند و سیده مرشد
 میداند پس تا لاش مرشد بنا بر فلاح حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاهده ضرورت است سنه الله بر این
 منوال جاریست لهذا بدون مرشد راه یابی نادر است پس بیاید که مرشد کسی الیکر لوجهی مخالف شرع
 شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن حدیث است نهایت راسخ اقدام باشد او را مرشد و
 مادی خود مقرر نماید لیکن باین طور که بهر حال اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق شرع
 شریف را دانند و بلاصالحه متبع حکم خدا و رسول بود آنچه مرشد از روی شرع شریف فرماید آن را
 بدل جان بجا آورد و مباح شرع را از امر وی لازم نمرد و آنچه خلاف شرع گوید مگر از اتباع آن
 نکند بلکه نماید حدیث شریف است که لا طاعة لمخلوق فی معصیه الخالق معین
 اطاعت مخلوق نمیباید در نافرمانی خالق و محبت مرشد باینطور باید که مال جان خود را برای
 رضا و آرام وی صرف نماید و هیچ دنیا را عزیزتر از رضا مندی وی نداند چرا که فایده منفعت

که از مرشد حاصل میشود هزار بار مراتب بهتر از تمامی دنیا است و محبت مرشد باین حد ممنوع است که
 نافرمانی خدا و رسول در جنب محبت او گوارا کند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است
 اصل همه محبتها و حقوق محبت و حق خداست تعالی است در جنب محبت حق او سبحانه هیچ محبتی و حق را
 بجای آن آوردن محجوبی از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات او است و اگر بعد عقد بیعت با مرشد
 طالب حق را امری منکر در آن مرشد واضح گردد دلیل و راناصح شود و دعا برای او بجناب یزد
 کند و اگر باز نیاید و آن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد بیعت از وی
 خلع کرده او را مرشد و پیر خود نداند و اگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی
 نکند لیکن مبتلا ببلایان است تا عیش را در آن کار حرام انگاشته سعی ظاهری و باطنی در بجات وی
 از آن بلیه کلمه یعنی بجا آورد **فاده** از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که بزی امور نیک در
 انظار مردم این دیار جلوه گرفته اظهار بدعات منکره بر قبول الهی است هر چند آن بدعات بشما
 است لیکن در امور قبیحه تمثیلا درین مقام ذکر کرده میشود تا دیگر امور قبیحه را برین امور مذکوره
 قیاس قیاس آن کرد و از آنجمله قصد زیارات قیور آنهاست از جوانب اقطار زمین بکشیدن متاع
 و مصائب سفار و مقاسات آلام ایل و نهار و این سفار هم با وجود بکر در ارتکاب آن صعوبات می رزند
 بر ظلمات شرک میکشد و بودای سخا از وی میرساند عوام این سفر را برابر بلکه بعضی وجوه بهتر از سفر
 حج میدانند و صورت احرام و محرمان شنیده یا نشنیده بعضیها یا به مثلها بر خود می بندند و علاوه بر آن
 قیود زانده و ایه خود آن مسافران بد انجام در سفر و تمام متعلقان ایشان در حضر التزام میکنند
 القصه اگر چه ارباب بواطن صافی را قطع منازل سفر بسوی قیور اهل الله منفعتی قلیله می بخشند لیکن
 بر عوام مومنین القدر مضرتی عظیمه میرساند که خارج از بیان است پس بد همه خواص عوام را لازم
 است که ازین امر بالکل اعراض کرده آنرا نسیا منسیا سازند و آزانجمله استمداد و ستعانت از اهل
 قیور است که آنها را حاجت روائی مطلق پذیرفته در مراتب سعاد و التجار و ادشک می دهند و در
 افتادن آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن در آنجا شرح کردن احوال خواص آگاه دلان

منظور است که باراده استفاضه فیض باطنی قصد مزارات بعیده میکنند پس باید دانست که هر چه
 اولیاء و مقبولان بارگاه حق را موت جسمی است که حبیب بر حبیب رساند و ایشان را آنگاه
 الغامات البیة معارف ربانیه عطا میشود که درین عالم احیاء و زندگان را کمتر نصیب میشود و بتا
 حلیه آنها را احیاء میتوان گفت لیکن بلا ریب نسبت حکام این عالم مردگانند قدرتی و قوتی
 که احیای این عالم را حاصل است ایشان را برگزینیت و اگر فی الواقع همین قسم قوت و قدرت مستحق
 میبود و در مجاورت مزارات مدعا حاصل نمی شد تمام عالم قصد مدینه منوره میکرد و سلسله
 تربیت و ارشاد لغوی حاصل میشد پس واضح گردید که عادت الود در تربیت ارشاد و خلق برین
 منوال جاریست که استفاضه فیوض از زندگان شود و اگر احیاناً کسی را این چنین زنده که شود کار
 از وی مننون بود میسر نیاید پس قصد مزارات از آنکه بعیده نکند بلکه متابعت قرآن حدیث
 لازم گیرد که مفتاح مخلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ارشاد فرمود **تُرَكَّتْ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنِ**
مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا اَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي کتاب الله و عترتی اهل بیتم
 یعنی گذشته ام در شما دو چیز جلیل بقدر ما و اسیکه هر دو را مضبوط خواهد گرفت هرگز بعد من
 گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من بد و در روایتی دیگرست **تُرَكَّتْ فِیْكُمْ اَمْرَيْنِ لَنْ**
تَضَلُّوا مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللّٰهِ وَ سُنَّةَ رَسُوْلِهِ یعنی گذشته ام در شما دو چیز ما و اسیکه
 هر دو را مضبوط خواهد گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت
 متبوع و مقبول آل طاهرین و یافتن آن موجود درین عالم اگر چه دشوار است چه مقبول متبوع
 از آل طاهر و مصداق این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال
 او موافق کتاب و سنت باشد و ظاهرست که تحقیق امثال این بزرگواران درین جزو زمان به
 مشابک کسیر اعظم و کبریتا حمز نادر و کمیا ب لیکن قرآن مجید که بهترین ذریه نجات است هر جا موجود
 و همچنین حدیث شریف هر وقت میسر بیاید تبع آنرا غنیمت کبری شمارد و همین اولایت علیا
 پندار و در فی بحقیقت همچنین است که کما ینبغی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است و اگر بر تقدیر ایشان

قوت و قدرت هم می بود پس در غیر انبیا علیهم الصلوٰة و السلام جای تبیین الیمن است چونکه ظهور آثار
 از روح امری مغیب است بسا که شیطانی حکایت صوت یا صورت آنها کرده با امری خلاف شرع
 حکم نماید و این بیچاره نادان بسبب ثبات اعتقاد و نیاز منفرط بدل جان آنرا قبول کرده آنچه در قرآن
 و حدیث بتواتر و یقین ثابت است از آن چشم پوشی نموده در معاکر بلاک افتد و حکایت صوت و صورت
 هم بنا بر شناسنده صورت و صوت ایشان میباید و هر که شناسا نداشت پس صرف آوازی بالقای
 در قلب و وقت تغییر حالت در ظهور توهمی و کیفیات در مراقبات بنا بر لغز انیدن وی از جاده حق
 کفایت میکند و احیاناً بعضی سفهامی بپندارند که بای تلاش معاش بطریق نوکری یا تجارت هفت
 بعیده کردن البته رواست پس چرا بگمان حصول مطلب یعنی این چنین سفر مذموم باشد پس جواب آنکه
 این طریق سبیل حصول مطلب یعنی نیست بلکه مقام بر بادوی مایه ایمان خوف از دست رفتن اصل
 سرمایه کسب سعادات است از تعدی تطاول سراق شیاطین و قزاقان آنها و از آن جمله است
 که روشن کردن چراغان بر قبور و در مقابل که آزار و شنی میگویند بلا شبهه حرام است و لعنت بر یک
 در حدیث صحیح صریح وارد است همین مردم می باشند که آنرا مثل وقت ظهور انوار لیل القدر و لیل البرزخ
 ساعت اجابت دعا میدانند و مترصد دعای آنوقت میباشند و معارفت دعا با روشن کردن چراغان
 از مقاصد همی بپندارند معاذ البین لکن محدث شریف روایت میکند که ایمان زانی و سارق در وقت زنا و سرقه
 از آنها جدا می شود زیاد تر از آنها ایمان ینان بمجرد دعا آنوقت بر باد میرود و بلکه اگر جهل عزیز باشد
 پس صاف کافر شود آنکه جاهل نیست پس البته کافر می شود حرام شرعی را عبادت عمده اعتقاد کرد و صرف تجمل
 حرام کفر است چه جائیکه آنرا عبادت شمرد **فاداه** از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که در خواص عوام
 اهل اسلام بکجهور آن نام فایته استهار یافته ادای نذر و تیا ز اولیاء الدینست بوضعیکه شرک مخفی و اسراف
 اموال اختراع بدعات بوجه متعدده در آن راه یافته بیان آنکه اگر چه اصل این امر بهتر و خوب موافق
 حکم شرع شریف است لیکن چون عوام ظنون باو نام خود را در آن دخل دادند و خلقت آنها تابع سلف
 خود شده درین امور تجدید و تجدید نمودند و قاعده هر که آمد بر آن مزید کرد و آردستور اهل ساختندان اصل

محمود مخفی و محجب گردید و فروع خبیثه که از سعی و تلاشیدن مردم بهم رسیده ظاهر و راجح گشت و آن فروع
 در خبط خود متفاوت احوال ندادنای آنها تقلید رسم و عادت است و التزام آن مجدیکه ترکش مستعد
 و التزام بالا بیزم درین امور نیز غم شیطانی و بعید از مریضیات رحمانی است شایه این بیان منویست
 التزام انقلاب زمین بعد از صلوة کافیهست چه هر گاه التزام این قدر کار سهل که از نماز فارغ نشد
 بطرف رست باید گردید نصیب شیطان در ایشان است دیگر کارهای عمده و التزام آنها را تعمیر
 اقیح از نصیب شیطان میباشد و اعلامی آن شرک است که در وقت ذبح کردن گاؤ حضرت سید محمد
 قدس اندر سهه مثلا از عوام این زمان این بار مشاهد محسوس میشود تفصیل این احوال آنکه سوات
 بلا ریب ثواب عبادات احیای رسد بد وسیل پد وسیل اول که عمده و بهتر است آنکه در میان
 مرده و زنده علاقه باشد که سبب آن علاقه ظل میت در عبادت زنده ثابت و محقق گردد و مشا علاقه
 ابایانبا و این بویت و بهوت خواهد بجهت ولادت باشد خواه بجهت تعلیم و ارشاد هر شخصیکه عبادت میکند
 ابای او را هر قسم که باشند ثوابی میرسد و در تربیت ظاهری و باطنی هر قدر که کوشش کرده اند و ضایع
 در آن کوشش کمون ضمایر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصانها و زیادتها مختلف میشود پس مسلمان
 هر قدر که کوشش در کار نیک میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت حق صل
 شانه که اعظم حقوق است و حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و جمیع اساتذ و مرشدین و آبا و اجدات که
 مومنان و مومنین گذشته اند از ذمه اش او میشود بهین اعمال نیک بندگی بحضور حضرت حق
 تبارک تعالی اطاعت و تبعیت بجناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و رشد و سعادت مندی و بزرگی اهل
 حقوق محض بانعام و فضل ایزدی روشن و مبرهن میگردد و همین دقیقه است که بر واقفان حکام
 شرع نهوید و بر ناواقفان آن مخفی و محجوب است و بنا علیه هر که بموجب معمول رایج فائحه و ایصال
 نکند او را ناخلف و منکر حق اهل الحقوق گمان می برند و نمی فهمند که اگر تبرک این سوم فائحه و ایصال
 ثواب ایشان ناخلف و منکر حق اهل حقوق میشود لازم می آید که اهل بیت عظام و صحابه کرام و سایر
 طبقات مومنین و صلحی و علما و اولیا که پیش از اشتهار این سوم گذشته اند معاذ الله ناخلف بربندت

سلف خود باشند بک همین حرف در شان فضل المرسلین محبوب بل العالمین نسبت ما اهل نبی خلیل
 با صفای حضرت خالق الارض و السما و در خاطر خلونوا بذكر و معاذ الله من لکم معلوم ترین لکن این ترتیب صحیح
 که این سوم فاتحه خوانی بوضع مختص زاندازلوازم و ارکان دین متین است و کمال بیانی موقوف
 بر آن هر چند این معنی بالا جمال نذخن خواطر است لیکن بسیار است که وقت ترک شدن این اسم از صامی
 کاملی آن اذعان جمالی بسبب کثافت غشاده عادت مستور گشته سبب سوزن با عیراض در حق آن صاحب
 کامل گردد و لهذا این حقیقت را مفصلاً جانشین خاطر داشته تا که این رسوم را درین مراسم سلف صحیح
 اعتقاد باید کرد **سبیل دوم** آنکه زنده فعلی کند که مقصود از آن نفع ثواب رسانیدن است منظور
 باشد و اظهر شهر این قسم در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم است یک صورت اذان که نماز جنازه است
 واجب است و صورت دیگر آنکه در اوقات پنج گانه و اوقات متبرکه و غیره با العموم یا با مخصوص و یکی از دو
 وقوع آن میشود بلا شبهه سنون مذروب است و در احادیث مشهور و معروف و شرح آن احادیث صحیح
 اطناب است در یافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن یک فیه کار آمدنی درین جا هم باید شنید که
 اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم است و در آن فراط و تفریط واقع میشود هر چند در آن فراط و تفریط
 قبحی نبود لیکن هر چه بر جاده اعتدال است بلا ریب افضل است از جانبین فراط و تفریط پس ادعیه که در حق اموات
 در وقت حضور قبور یا غیبت آن بوضعی که جناب سالت ماب صلی الله علیه و سلم مروی و ثابت شده است
 وضع اگر بوقوع آید افضل است از ادعیه دیگر مثلاً آنجناب صلی الله علیه و سلم در شب رباب تنهایی اطلاق
 و اعلام صدی در بقع شریف بردند و عاف نمودند کسی از صحابه امر تفرمودند که درین شب مغایر
 باید رفت و دعا باید کرد چه جائیکه تاکید کرده باشند پس آن حال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظور
 داشته در شب برات در مقبره مجمع صلحاً نموده ادعیه و افرو کند و را بخالف پیغمبر صلی الله علیه و سلم ملامت کردن
 نمیرسد لیکن این قدر باید فهمید که این فرشته شده برسم انجا میدهد حقیقت کار در آن باقی نخواهد ماند و مثال
 موضوع این بیان است مسئله فقهیه که جماعت نفل مکروه است و اگر تناعی باشد مکروه است و اما صورت دیگر سوا
 دعای مروی از آن گذردن چاه است که حضرت رسالت پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که ما دم

ناگاه فوت شده و بیماری گفتن نیافت و اگر می یافت وصیتی میکرد پس برای وی اگر چیزی بکنم نفع
 بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکنم بگو که این برای مادر سعد است و خواندن سوره پس است که بقیه
 روز جمعه و زیارت قبر والدین دارد شده و حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا از طرف برادر خود یعنی
 عبدالرحمن رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد وفاتش برده آزاد کردند و بر همین قیاس یاد کرد سایر عبادات پس هر
 عبادتیکه از مسلمان داشود و ثواب آن برون کسی از گذشتگان برساند و طریق رسانیدن آن عای خیر
 بجناب الهی است پس این خود البته بهتر و مستحسن است و اگر آن کس که ثواب بروحش میرساند از اهل حقوق
 اوست بمقتدر حق وی خوبی رسانیدن این ثواب یا ده تر خواهد شد پس در خوبی این قدر امر از
 مرسومه فاجتها و اعراضش رونیا از اموات شکست شبه نیست و تعیین وقت قسم طعام و وضع آن تامل
 کنندگان همه از قبح خالی نیست آری ظلمات بعضها قوا بعضی در مراتب قبح تفاوت
 بسیاری است صرف تعیین التزام مالا یلزم است که حالش مشروع گردید و از جهت تعیین وقت خلقت
 هم دینی و هم دنیوی پیش می آید نیست خالصه باقی نمی ماند ملک حیانا مطلقا نیست عبادت نمی باشد
 صرف بجهت نام و نشان دنیا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت و حقوق عاریش همچنان عمل
 می آید و از آن بد عالمیکه نام نهاده اند صلا بر بنی آید و اینان اگر از عمل صالح عاقل اند پس حال ایشان
 و حال صالح کامل مآرک این رسوم لمجا ذادای حق سلاف خود بر مشایخ سلطنت شاه جهان باد سلطنت
 بخاری است درین مانده که اول رسم محض ملاحظت است که صلا منی از سلطنت نمائده و رسوم خود وجود
 کمتر از سراب مبدار و ثانی حقیقتی است که رسوم ملوث نگردیده این تفاوت مثال و مثل را بر میزان
 شرع و عقل سنجیده و از حالات و واردات قلبیه خود در وقت ارتکاب مراسم بحث کرده امر حق در وقت
 نموده از التزام رسوم نائب باید شد **رَسْمًا كُنَّا لِلَّهِ التَّوْبَةَ وَجَمِيعَ الْمَوْتِ مَبْنِيْنَ مِنْ كَلِّ**
الْمَكْرُوْهَاتِ و ادابیکه بر حضور طعام فاتحه و بازجای آرنده پس هم اتباع خیالات فاسده خود است
 چه فاتحه بسبب آن طعام بجای صاحب فاتحه نشده پس چرا ادابیکه در سخسان آن نسبت صاحب فاتحه هم
 گفتگو بود به عمل یاد آور و ملک وی نگردیده چرا اگر ملک است پس چرا فاتحه کنندگان دخل در آن میکنند

بوجوب خواہش خود می خورد و می خوراند بک آن نواب و برهان صاحب فائز بیانند نیاز حضرت سیدنا
 راسبات دہند و نیاز حضرت عوث الاعظم با ولاد امجاد ایشان حوالہ نمایند و علی بن القیاس اگر این ادب
 بمان حائل روح صاحب فائز در آن طعام یا مسوی است آن طعام را بسبب نکتہ تناول کرده و خوردہ
 او شدہ پس این ظنون فاسدہ ایشان است کہ ہرگز معلوم ایشان نیست و اگر بالفرض و التقدر چیزی
 از ان معلوم شود در حدیکہ در اواب طعام میاید ان طعام از ان تجاوز نکرده پس حاصل از اواب ان
 طعام نیست مگر حصول مشابہت بکفرہ ہنود کہ احیاناً جوہ غلات اجناس اطعمہ را بر سر تن میکنند و از قید
 اکلیں و ممانعت یکی و اجازت دیگر تحلیل حرام و تحریم حلال پیدا میشود و اتباع اہل جاہلیت لازم ہو
 آید چہ بین قسم قول ایشان حق تعالی در مقام مذمت حکایت فرمودہ **وَقَالُوا هٰذِهِ اَنْعَامٌ وَّحَرَثٌ**
خَيْرٌ لَّا يَطْعَمُهَا اِلَّا مَنْ كَسَا بِنُحْمِهِمْ و میگویند کہ این چاربانان زراعت ممنوع است خوردن انرا مگر
 کسی کہ خواہیم باز عم خود با و ایضا حق تعالی می فرماید **وَقَالُوا اِنَّمَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ اَلْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ**
لِّذٰكِرِنَا وَّ اَلْحَرَامِ عَلٰی اَزْوَاجِنَا وَاِنْ يَكُنْ مِنْ مِّثْقَلِ فِیْهِ شُرْكًا وَّ سِجْنًا يَوْمَ
وَضَعْنَاهُمْ اِنَّهُمْ عَلَيْنَا وَّ مَعْنٰی ہر سبب جوہی دریافت کردہ باید دانست کہ
 ہمین متن مراد مردم این یا در این زمان از لفظا چہ نامی باشد مصرف طعام ہرگز سو محتاج است
 آری بر ہنر کار بہتر از غیر بر ہنر کار است پس صحیح تو شہا کہ ساختہ و پرداختہ پسینیان است و تبارک
 افکار و حقیقی نہایت دور از حدی پیدا شدہ و اکابر بزرگان حال آن را در اوقات تربیت ایشان
 در ضمن کلیات بیان می فرمایند و تخصیص و مجاہرت انکار در عین وقت مقابلہ این رسوم غیر مفید گانہ
 خاموش میشوند از خاموشی آنها فریب نخورده در محو آن سعی باید کرد چہ این قیود شدہ شدہ بقیاج نجاب
 و ان قیود ضرورتاً قیود شرعیہ در اذمان چہ قرار یافتہ کہ التزام آنرا جزا اسلام و ایمان می پذیرند
 و تارک ساعی را در بندہم اساس آن مخارج از ایمان می شمارند چون التزام رسوم باین حد رسد بالکل
 مطلوب عکس مقصود گردیدہ واجب ترک میگردد و بنا بر تمیز سن از فرض تاکید بکہ در حدیث میشود
 یاد کردہ درین محل بکار باید برد و روح رسم نذر و نیاز باین حد رسیده کہ از نذر طعام و غیرہ گذشتہ

جاهنای جانوران که نیاز میکنند و در فرج کردن آن خوشنودی غیر خدا جل شانه قصد کرده مطابق حدیث
 شریف **لَعَنَ اللَّهُ مَنْ دَبَّحَ لِغَيْرِ اللَّهِ** ملعون میشوند و لقول اکثر علماء این لعنت بحیث کفر است
 پس هر یک کفر شد آنرا عبادت پنداشتن به کدام مرتبه زشتی و زبونی خواهد بود و حقیقت آنست که کسی که
 در بند و نیاز ارتکاب معاصی کفر میکنند ایشانرا ایصال ثواب منظور نیست بلکه شرک میکنند و میدادند
 که این کار برای بزرگان میکنند معنی عبادت خدا هرگز در ذممشان نیباشد و ایشان را هرگز تو شمانیان
 بزرگان مبلغان کثیره صرف کرده باشد اگر از وی پرسند که گاهی برای خدا هم چیزی داده خواهد گفت
 که نه با جمله خدا و آنها را بعضی در مرتبه مساوی تقرب رضا جوئی می نهند و بیان حال همین بعضی است
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ
حُبًّا لِلَّهِ و بعضی ترجیح میدهند و بعضی آنها را کافی حاجات خود بالاستقلال آنست از التجار و
 دعا بجانب حضرت حق جل شانه بی نیاز میشوند پس چاره کار طالب حق و متبع مرضیات خدا و رسول
 درین جزو زمان آنست که بروج هر شخصی که ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع و جنس طعام و
 متناول آن هر چیزیکه ایفغ و بهتر در حق فقر او محتاجین آنوقت باشد و بصفا فی نیت مقرون تر بود
 صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کرده بعمل آرد و اگر دعاهم کند بهتر است و تمام قیود و رسوم یک
 قلم دور کند **هدایت ثانیه** در ذکر بدعاتیکه سبب خنلاط رخصه در چهار نام اشتهار یافته و آن
 مثل بر سه افاده است **افاده** اول از جمله بدعات رخصه که در قلوب عوام اهل سنت راه یافته و مخالف
 سلف در عقیده تفضیل است پس طالب حق را که متبع سنت و متنفر از بدعت باشد باید که از صمیم قلب خود
 اعتقاد نماید که چهار بار کبار رض بهترین بنی آدم بعد انبیا علیهم الصلوٰة والسلام اند و تفضیل ایشان با هم
 موافق ترتیب خلافت است چنانکه عقیده اهل سنت است مرد مسلمان را باید که بهین ترتیب معتقد
 فضیلت باشد و تفضیلش مجوه تفضیل نه نماید چه تفضیلش مجوه تفضیل از واجبات دین بلکه از مستحبات هم
 نیست خصوصاً عوام مومنین را در صد داین تنقیح و تفضیلش افتادن بی خودی و نادانی محض است
 ولیکن بحیث شهرت این بحث در عوام و خواص این زمانه و افراط و تفریط انبای روزگار درین عقیده

نوشته می آید که جناب شیخین رضی الله عنہم قطع نظر از خلافت در بارگاه الهی و جاہتی است بس عظیم و
 قریب است نہایت لطیف و تقدم در خلافت علاوه بر آنست و حضرت عثمان ارض قطع نظر از خلافت
 تقدیر جاہ قرب نیست کہ مقدم بر حضرت مرتضی علی رضا شوند بلکه حضرت مرتضی را باعتبار وجاہت قرب
 مقدم بر حضرت عثمان است فاما تقدم خلافت را شده بموجب بیاعتناست کہ در مقام تراحم اہل مناصب
 و مراتب و وقت ظهور رعایات یا سرہ الہیہ حضرت عثمان پیشتر از حضرت علی باشند گو اینتا از جاہ و قرب زائد
 بود مثل آنکہ در پوشانیدن خلعتہا صاحب منصب مقدم را مقدم بر صاحب منصب متاخر خوانند سخت
 اگر چه صاحب منصب متاخر از جاہ و قرب ارتضا از انداز صاحب منصب متقدم باشد و حضرت مرتضی را
 کیونکہ تفضیل بر حضرت شیخین ہم ثابت است چنانکہ آن تفضیل بحیث کثرت اتباع ایشان و ساطت مقامات
 ولایت بل سایر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیر ما ہمہ از عہد کرامت مہد حضرت
 مرتضی تا الفراض دنیا ہمہ بواسطہ ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرایا است ایشانرا و دخل
 است کہ بر سیاحین عالم ملکوت مخفی نیست و این عطیہ الہیہ بمقابل آنست کہ گاہی انتظام خلافت و مملکت
 و سلطنت در آل طہار ایشان صورت نہ نسبتہ با وجودیکہ بعضی کبرای ایشان **أَعْلَى اللَّهِ دَرَجَاتِهِمْ فِي**
الْعَالَمِينَ مساعی وافرہ درین کار مبذول فرمودند و در بنجہای فراوان در تحصیل این کار برخود تحمل نمودند
 و اکثر سلاسل اہل ولایت ہم منتسب بجناب مرتضی است پس روز رستخیز بسبب کثرت اتباع کہ اکثری
 در آنہا صاحب شایستہای بلند و مراتب را چند خواہند بود و موکب مرتضوی بآن بہت و جلال نمودہ خواہد
 شد کہ ناشایان آن مقام و نظارگیان آن مجمع بی نظیر را موجب تعجب بسیار خواہد گشت و ظہور ہمین مقام
 بر بعضی متصوفان و خدای مقام شیخین رضاعتنا گردیدہ کہ در تفضیل جناب شیخین رضاعتنا ہم رسانیدہ
 از عقیدہ راسخہ اہل سنت مترازل شدہ اند و اگر نہ فی بحقیقت شانیکہ جناب شیخین ارض بسبب انتظام خلافت بلکه
 قطع نظر از ان ثابت است باین اہمیت و جلال نسبت فضیلت مساوات ندارد بلکه شان آن ہر دو بزرگیہ
 جمیع اتباع انبیا علیہم الصلوٰت و التسلیمات قطع نظر از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصلہ و لطیفی
 و عدال در ہر بابک از اخلاق و تدبیر منزلی و ملنی و سیاست ملک ملت کہ آنرا بشبہ بالانبیا تعبیر تو ان کرد

پس بلند نسبت آن ابهت و جلال مذکور است تمیضش ابطا هر مرتبه امیر کبیر است که حقوق خدمت خود
 بجا آورده فلان از امور سیاست گردیده ملازم پادشاه گشته به نسبت کسیکه قائم بر خدمات و مشغول بکار
 پردازی است پس اگر چه در باوئی نظر بسبب استغفار از خدمات و اشتغال بحضور پادشاهی و اینها که در
 ملازمت او حشمت شوکت ظاهریه و کثرت اتباع در حق این مصاحب نسبت آن امیر اعظم که قائم بخدمات
 است مستحق نیست یا اقل قلیل است لیکن در عزت و وجاهت منصب آن مصاحب فوق منصب امیر اعظم است
 چه فی الحقیقت آن امیر با همگی شوکت و حشمت اتباع خود گو یا که از جمله اتباع آن مصاحب است زیرا که مشهور
 و تدبیرش در همه اتباع پادشاهی جاری ساری است و حضرت عثمان رضی الله عنه مقبول بارگاه ایزدی بودند و
 عنایت الهی در اعلای درجه ایشان متوجه بود لهذا ایشان را مقدم بر حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا
 ایشان را هم مرتبه هم جنب مراتب مثال ایشان که حضرت ثلثه اند حاصل **یاد افاد** هر یک از صحابه
 کبار به نسبت سارامت مصطفوی علی امامها الصلوٰه والسلام هر چند بسبب صحابیت فضیلت ثابت است لیکن
 بعضی را از احاد اکابر است بعضی از احاد صحابه در امر نشر هدایت و ترویج دین متین فوز بر مراتب قرب و غایت
 بلا شبهه فضیلت مستحق است لیکن برین کار بظنیم جمع صحابه لازم است بنابر آنکه لیر که اکل در علم و هنر از پدر خود
 باشد هر آینه تعظیم پدر بر فرزند او واجب است در حدیث شریف است **فَانْ مِّنْ وَّرَاءِ كُمْ اَيَّامَ الصَّبْرِ فَمَنْ
 صَبَرَ فِيْهِمْ كَانَتْ كَمَنْ قَبِضَ عَلَى الْجَمْرِ لِلْعَامِلِ فِيْهِمْ اَجْرُ خَمْسِيْنَ كَجَلَّ يَعْملُوْنَ مِثْلَ عَمَلِهِ
 قَالُوْا اَيَّامَ سُوْلِ اللّٰهِ اَجْرُ خَمْسِيْنَ مِنْهُمْ قَالَ اَجْرُ خَمْسِيْنَ مِنْكُمْ اَفَا وُه** از جمله
 بدعات رفته که در دیار هندوستان اشتهار تمام یافته مانم داری و تعزیر سازی است در ماه محرم بزم حشمت
 حضرت حسین رضی الله تعالی عنهما پس السنن احوال قباحت اشمال آنها از ضروریات این زمانه است تا
 مومن کامل از ان اجتناب ورزد و هر که ترک کند آن ماند پس در عذر جهل و غفلت ننماید و حضور ظاهرین
 بدعات چند چیز است بد اول ساختن نقل قبور و مقبره و علم و شده و غیره و این معنی بالبداهت از قبیل است
 سازی و بت پرستی است چه ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آنرا تعظیم کردن و حشمت نام نهادن قبر حضرت
 امین به امین صلی الله تعالی علی جد بها و علیها آرزای بجای اصل قبر و مقبره و السنن از اطوار مسترکین صنم پرستی

است حقیقت صنم پرستی همین است که شکلی از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بر آن نهاده با او همان
 معامله که با اصل باید با آن نقل که چوب یا سنگ تراشیده است عمل آرند و در این مقام اگر فی الواقع قبور باشند
 بجز دعا و سلام علیک چیزی دیگر ما ثور نیست و آنچه اهل زمانه با تعزیه می کنند سرگز با قبور واقعیه هم نباید
 کرد چه جای قبور جعلیه و این مبتدعان عبادت سجده و طواف کرده صراحت خود را بسبب حد شرک قبیح می رسانند
 داشته و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف گردد همه در معنی بت پرستی است پس طالب حق راسخی کامل در ابطال
 این مباحث ضرور است هر قدر که تواند در زلاله آن کوشش بلیغ نماید و بجز در روز شکستن آن را هرگز کرده
 نداند بلکه بهتر و موجب اجر و ثواب بمنزله بت شکنی انگارد و بسبب نکه اهل بدعت و جهال نام قبر حضرت حسین علیهما
 السلام بر آن نهاده اند مطلقاً از شکستن و پامال کردن آن باکی نکند چرا که رضای حضرت حق تبارک تعالی
 در ازلت این افعال امانت فاعلین مصرین برین افعال است رضا و خوشنودی برگزیدگان بارگاہ و تعالی
 مثلاً همراه رضا و است و اگر از دست نتواند بزبان فرماید و اگر این هم نتواند از دل کاره باشد و این کمترین جات
 ایمان است آری اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه های بد و بر آن و سبتاب شود پس این امانت و تدبیر آنرا بود و ب
 نشان نماید فاما در مقابله قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابله و مزاحمه و بسبب گسی پیش آمدن بل آن تعزیر حکم
 امانت آمیز صادر شود و بدون آن ابطال این بدعت بد صورت نرسد پس از آن حرکت باکی نکند بلکه
 اقدام بر انعام آن نماید و اما آنچه در حدیث شریف وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در فتح مکه تصویر حضرت
 ابراهیم را مدفون ساختند و مثل سایر صنایع با امانت نشکستند پس سبب آنکه تالیف جهال عرب در آن ایام از
 اهم جهات بود و ایشان بسبب قربت مانده فترت در ورطه جهل و سفاهت غرق بود پس امانت تصویر حضرت
 خلیل منظره بدگمانی آن جهال بود که امانت آن صنم را بر مخالفت ملت حضرت خلیل عمل کرده از دعوت نبی
 وقت کرد عوای متابعت ملت ایشان می فرمود و متنفر شوند بخلاف امر تعزیر چه آن ایام قریب مانده شیون عجمت
 بود و این زمانه تو اتر حکوم حقه و شهرت هدایت بصورت دوم رسوم شیون است و آن سینه کوبی و رخساره زانو
 و چاک کردن گریبان و نوحه گری و امثال وی است پس این رسوم شیون مطلقاً حرام است و بر فواید هیچ کس
 این افعال روان نیست صورت سوم مراسم احدا یعنی سوگ است در ایام مذکوره و حقیقت آن ترک مباحی است

بخت فوت شدن احدی بنا بر اظهار غم داند و واحیاناً بعضی جهله فرض واجب است که ترک می نمایند و
 قبح این بر ظاهر است اما ترک مباح پس مثل ترک تزیین حلال است چنانکه مرثانه نکند یا جامه سفید و بهتر
 پوشد یا سرمه نکشد یا خوشبو استعمال نکند و مثل آنکه صحت و خیریت مزاج نپرسد و علی هذا القیاس این را مثل
 کثیر است و همچنین زینان ترک تزیین خود کند معصفر نپوشد و حنا بندی نکند و غیر ذلک از اسباب تزیین هیچ
 چیز استعمال ننمایند و حرمت این احاد و هم مصرح در حدیث شریف است و تا سه روز از موت میریت احاد
 مباح است اگر نبود بهتر و اگر باشد گناه نیست وزن را بر مرگ شوهر تا چهار ماه و ده روز فرض است اگر
 نکند گناه کار شود و سواي آن هر احاد حرام و گناه است گو بر بغیر باشد یا بر صدیق یا بر شیعیان یا مومنان
 و قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس درین حکم نیست پس هر که در ده محرم مباحی از مباحات
 قصد اظهار مصیبت ترک کند آثم و مرکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد متروک شود پس هیچ گناه نیست
 مثلاً کسیکه معتاد سرمه کشیدن نیست اگر در آن ایام هم سرمه نکشد گناه کار نیست و هر که معتاد آن بود و در همان
 ایام ترک کند پس منطناً قصد مذکور قوی است و همان قصد مذکور گناه است با جمله مدار بر نیت است و نیت خود
 هر کس بخوبی میدانند باقی ماند صورتی مشتبّه بحال آن این است که شخصی ترک مباحات در ایام محرم میکند لیکن
 از بقصد احاد بلکه غرضش احتراز از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را در آن ایام ترک نکند مطعون
 مبتدعان بلکه سایر عوام زمان گردد و او را بعبادت و بغض اهل بیت مهم ساخته زبان طعن بروی دراز کنند
 و بر چشم حثارت و روی نگرند یا ضرر دنیوی بوی رسانند باین براده هر چند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی
 از خلل هم نیست چه از تکلیف مری است که ظاهر حرام می نماید و موافقت مبتدعان لازم می آید و آئینده را فاعلش
 که ظاهر ممنوع است ممنوع خواهد ماند و پسینان فعل و راجحت گرفته نیات جنبه خود بان منضم خواهند کرد و
 عذر بگویی مبتدعان مقبول نیست **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ**
مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصَدَّقُوا وَاتَّقُوا إِنَّ ذَلِكَ
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَكُنُودٌ و ضرر دنیوی بهتر از موافقت اهل بیت است و آنرا در امور دنیوی الحیا ط کردن بعد از کمال
 ایمان و مورث نقصان ایمان است آری اگر انقدر تساهل برای نفع دینی مثل التیام اهل بدعت بامید تو بر ایشان

کرده شود مضائقه ندارد و بصورت چهارم که شعبه دقیقه است از صورت دوم و آن ذکر قصه شهادت
 است بشرح و بسط عقد مجلس کرده باین قصه که مردم آنرا بشنوند و تا سها نمایند و حسرتها فراموش
 و گریه و زاری کنند هر چند در نظر ظاهری خلی در آن ظاهر نمی شود اما فی الحقیقه این هم مذموم و مکروه
 است چرا که در وقت حدوث صدمه یا تذکران استرجاع و صبر مامور به است نه اظهار تاسف و حسرت تکلیف
 در پیدا کردن آن پس در وقت حدوث مصیبت یا بخاطر گذشتن آن آنچه طریق صابراست است کوب
 تکلیف بود التزام باید کرد و اسباب آری و گریه و جنح جمع کردن البته خلاف طریق صابراست این
 صور را آنکه مرتکب بشوند محسوب نهایت محبت و کمال بزرگی حضرت امین رضی الله تعالی عنهما در دلها می
 خودی انگارند و این خود مغلط ظاهر است چرا که تکرار صائب تذکران موجب ناخوشی اهل صائب میباشد
 مصیبت بود که گذشت پس رذکر و تذکر آن هیچ فایده نیست هر مومن صیحه العقیده را خواهد شنید و او را ملال
 اندوه پیدا خواهد شد در همین قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم که اگر بالفرض این
 مقالات را بشنوند البته ملالی بهم رسانند و اگر نظر باین کنند که این مصیبت رنج ظاهری چند روز موجب کمال
 تلوم مرتبه حضرت سید الشهداء و سایر شهدای کربلا و حضار آن مشهده مقدس گشته پس صلاح جای ندوه نیست بلکه
 مقام فرحت و خوشی است و آنرا که بزعم باطل خود را محب جناب حضرت اهل بیت رضی الله تعالی عنهم قرار داده
 صریحاً امور منوعه محرمه عمل نمی آرند پس بالکل مطرودان و مردودان آنجناب اند چه ایشان بنا بر اقامت امور
 مشرعه و موقوف کردن امور نامشروع و جایزها کرد پس هر کار امور مذکوره بعمل آورده خوشنود کردن ایشان
 منظور دارد گویا بمنزله نریه مقابل حضرت امام حسین است رضایر که سبب مقابله با نریه نبود مگر ظهور امور نامشروع
 از وی و چون این کس هم ارتکاب نامشروع نمود و مصر بر آن گردید و آن کار بد را بهتر و عبادت بنداشت سزاوار
 از طرف جناب حضرت امام گردید و در اتباع اعدا و مبغضان آنجناب اخل گشت و اصل نیست که مسلمانان
 اتباع ظنون فاسده خود بهم قائل است حکم شرع را لازم الاتباع دانسته هرگز آنرا نگذارند چونکه شارع مجیزی
 از رسوم شیون ماتم و اعداد اجازت نداده و مطلقاً از آن منع فرموده پس گمان محبت خود مصدر آن حرکات
 ممنوعه شدن عقل ناقص خود را بر حکم شرع رجحان دادن است بسا است که از رسول نفس صفات قبیح که منزه خود
 یعنی مستقر است

معلوم نمیکرد و وصفی مشتبه بصفت دیگر میشود مثل بیمار که خود را تندرست پندارد و مدعیان محبت که
 این کارها میکنند امارات بسیار کذب عوای ایشان موجود است چه هر کس میدانند که از گریه و زاری و
 اسراف اموال در مطراق محفل آرای و تغزیه سازی هرگز جالب نام رضی الله تعالی عنه راضی نمی شوند
 و هیچ فائده بایشان عائد نیست پس صرف اموال آنها نیست مگر بنا بر خواهش نفسانی خود که کارهای مذکور
 مرغوب نفس و بازیچه های اوست فی الحقیقت ارضای نفس شیطان است که آنرا بفریب تلبیس انساو
 حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه میگویند و بدعوی دروغ که این تمام مصارف و حرکات از محبت
 آنحضرت است افعال شنیعه ذمیره را در نظر جهال و سنها سخن نیک می نمایند چه اگر محبت و ارضای حضرت
 امام منظور است چرا آنرا بر سادات محتاجین صرف نمی کنند و در تعظیم و توقیر ایشان نمی کوشند و عذر شتاب
 نسب هر جای پیش نمیرود چه بسا صد صحیح نسب که از نایافت قوت جان میدهد و همین مدعیان لاف زن
 میدانند و می شناسند و برابر فلانان بلکه سگان خود و تفذ حال شان نمی نمایند با وجود ظهور این قسم بی
 اعتنائیها از ایشان در باره سادات باز آنها را محب و مخلص تصور کردن جهل صرف و حماقت محض است
 و آثار محبت اقصی آنجانب بذل جان و مال است در اشاعت دین متین و ترویج احکام شرع مبین و پروردگار
 هیچ کس نکردن در امر معروف و نهی عن المنکر و بمجاہرت انکار نمودن بر کفار و فساق و اهل بدعت و از جاهل پسو
 و تعلق آنها بالکل حصر از کردن و صلا مدامت را داخل ندادن و اولاد و امجاد آنجانب را ترجیح دادن و ایشان را
 کردن و ثواب عبادت قولی و فعلی و مالی بروح مقدس آنجانب رسانیدن پس هر که درین امور حضور ورزیده
 در ملاهی نفس بنام نهادن حضرت امام حسین رضی الله عنه و بذل اموال نماید سخت دروغ بجای اولی محل بر
 بسته و از وفات بدمالی خود بی اندیشه گشته آعاذنا الله تعالی و جمیع المؤمنین من شتر
 المناخین الضالین هدایت نماند در ذکر بدعائیکه سبب التزام رسوم فاسده در عوام الناس
 یافته بود آن مشتمل بر یک مهتید و دو فاده و یک فائده است مهتید رسومیکه در شادی و ماتم رواج پذیر
 یار بند و ستان است و التزام آن در اذنان مردم قرار یافته و ترک آن سبب مخالفت رواج و طعن و
 تشیع نهایت شاق می افتد و جهال به تمام آن رسوم مقدم بر واجبات شرعی و ترک آنرا از یاده تراز محرمات

شرعی می پندارند باعث برهمی امور دین و دنیا است که نهایت انسان را در ضیق می اندازد و از ضرورتها
 دین و دنیا باز میدارد و مثلاً التزام طهارت شادی خفته باین حد می کشد که انسان نامختون بلوغ کلان سال
 میگردد و بعد آن خفته میشود و سبب بی حیالی و بی پردگی میگردد و احياناً این شعار شرع موقوف محو
 ماند و همچنین در شادی نکاح تاخیر میگردد و باعث از نکاح انسان جوان میگردد و انتظار مدت دراز
 بعد بلوغ و فوت شباب نشاء و صبر از ارتکاب حرام و سوار می افتد و همچنین در ماهها هر چند تاخیر را
 در آن گنجایش نیست لیکن التزام آن باعث اختلال امور ضروری می بود مردم ملتزم بر سوم در تکفین و
 تجیز و کندن قبر مساهلهت می ورزند و کفایت در آنجا کرده از ادای سنت مقصود میکنند و تقسیم طعام سوم
 و چهارم سبب خجف مطعون شدن سعت و کسادگی میکنند و بنا بر حفظ رسوم تعزیت تهنیت اعراس از ادای
 حقوق واجب غفلت می نمایند و معرض میشوند بسا می باشد که انجام و انفعال ترک رسم انسان او در هر کج
 می اندازد و سبب محاسن خود را برای محافظت رسم فروخته و مفلس ماند محض محتاج نان شبیه گشته لااگر
 میشود و گداری که مذلت دارین است بر خود گوارا میکنند و این معصده نیست مگر سبب شدت رسوخ از دم
 آن در اذیان مردم و توجه مطاعن بحال تارک آن رسم اگر مثلاً نمازی عمدتاً ترک نماید آنگاه هرگز ملامت نخوا
 شد که در ترک عرس ترک غنا و رقص و محفل شادی نکاح و لهذا این چنین مردم را پیش می آید که تکلف بسیار
 در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهد و کوشش تمام بکار می برند حال آنکه طفلان صنیر این
 اگر سنگی جان بلب میباشند و کمال جهل و سفاقت است که این امر معکوس الکمال مروت و جوامع مردمی میدارند
 و وقت پیش آمدن چنین ضرورات در گرفتن مال از جایجا باکی نمیکند و تمیز حلال و حرام نمائند و چون که مال
 بدست می آید صرف خلاف شرع و عقل در مصرف آن بعمل می آرند و صرف در سبیل شیطانی صرف محو
 کنند با بخل بنای التزام رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و عزت و نام دار فناست و هر کاریکه بنالین این
 چنین باشد البته مرضی حق نیست بلکه از ملکوت آوازه نفرین بر آن کار و فاعلان آن کار میرسد و مشاهده آن بنوع
 ظلمت و کدورت بواطن صافیه اهل میان کامل میگردد و مرتکبان روز قیامت در مواخذ و محاسبه گرفتار
 خواهند شد که این قدر اموال کثرت حرامی و بی محل خرج کرده شامل زمره اخوان الشیاطین گردید و اکثر با وجود

از تکاب نامشروع و عدم مباحثات از حرام مضطر شده آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس
اگر ابتدا را و اختیار الا انتها را واضطرار ترک نمایند چه قدر موجب صلاح معاش و معاد ایشان
شود و رضای حضرت حق نصیب ایشان گردد پس لب خدار لازم که مبری و نیز از این رسوم شده در بر هم
لمودن این رسوم و موقوف ساختن آن از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیله خود و محله و قریه و شهر
و اقلیم هر قدر که تواند کوشش نماید اگر بنیت صحیح است با جور و مشابخواهد شد و ازین ترسد که سعی من
مشکور نخواهد شد یا اتباع من خویشان و اقربای من نخواهند کرد و در اتباع مرضی الهی تصور و زین
باین ظنون فاسده قبیح محض است چون کار باحتی است فکر و اندیشه بیچکس منی باید آری هر وضعیکه در
برسم زدن رسوم موجب اتباع دیگران بود و باشرع مخالفت نداشته باشد همان وضع را در ازالان
امور مضره پیش باید گرفت تا سعی او بر طبق مضمون حدیث شریف خیر القدی ما اتبع یعنی
بهترین هدایت آنست که پیروی آن کرده شود کارگر گردد و نپندارند که نفع رسانیدن با موات باطعام
و فاتحه خوانی خوب نیست چه این معنی بهتر و افضل غرض آنست که مقید برسم نباشند بی تعیین تاریخ و روز
و جنس و قسم طعام هر وقت و هر قدر که موجب جربزایل بود بعمل آرد و هر گاه ایصال نفی میت منظور
دارد موقوف برطعام نگذارد اگر میسر باشد بهتر است و الا صرف ثواب سوره فاتحه و اخلاص بهتر است آب
گاست و تعیین تاریخ و روز و قسم و وضع طعام ضیق پیش می آید عتدا و اتمام آن موجب ضاعت اوقات
میگردد و دیگر کارهای مهم معطل میماند و یگانگی و یگانگی و آشنا و نا آشنا بر روز و تاریخ منتظر و مترقب میمانند و
اقرابا هم می آیند و الناس از خواه خواه آنچه کردن دشواری بود و سرانجام آن ضروری افتد پس در حق
میت بعد تجمیر و تکفین و دفن بجز دعا و تغزیت هیچ رسم را التزام نباید کرد و همچنین در نکاح بجز ولیمه که سنت
موکده است و مانند آن که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثابت شود و همه رسوم را ترک باید نمود و خلاصه کلام
درین مقام آنکه محمد عربی رحلی الله علیه و سلم از تمام خلق بشیوا و محبوب طلق اعتقاد کرده و بدل و جان خود
بآن شده تمامی رسوم هند و سند و فارس و روم را که خلاف وی صلی الله علیه و سلم باشد یا زیادتی از طریقه
صحابه شود ترک نماید و انکار و کراهیت بر آن اظهار کند و رسومیکه در جاهلیت رایج شده بود و در عهد

پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت در ابطال آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه کرام تأکیدات منقول است
 اگر از آن رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا لیک کردن جانوران و امثالها رواج پذیرد در ابطال آن سعی بلیغ
 نماید **فاوه ۱۰۰** از جمله رسوم فاسده که در اهل اسلام و یارهندستان بسبب اختلاط هندی و اشتهار یافت
 مماغت زنان بویه از نکاح ثانی است و این رسم فاسد آن قدر رواج یافته که این امر مشروع عمل مندوب
 را زیاده تر از محرمات شرعیه میدانند پس در ازاله آن کوشش بلیغ کند اگر در اقرابالش این صورت پدید
 آید خواه خواه نکاح ثانی کرده و اگر در اقبال عرضی وی تصور در زند مهاجرت یعنی ترک ملاقات و برادر در
 سدا ز لشیان کند چه ظاهر است که انکار ازین کار غالباً بل قطعاً بنا بر التزام رسوم مینود است و الا هیچ معنی
 نیست و اگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان و کابر خود لازم آید هسلاباکی نکند و پروالی ندارد و جا
 حق جل و علا را بر جانب تمام اهل حقوق مقدم دارد و مقاطعت مهاجرت حضرت خلیل الصلب العین خود
 سازد **فاوه ۲۰۰** از جمله بقایای رسوم جاهلیت که درین امت مرحومه کمال انتشار و غایت شهرت
 یافته و از باب خاندان عالی مثل سادات و پیرزادان گران گرفتار اندافتحاً بکارم آبا و مناقب جد او است
 و اعتماد بر شفاعت ایشان حتا که بسبب همین افتخار و اعتماد تواضع و انکسار را که شعرا اهل اسلام است و تقوی
 و صلاح را که فضل مناقب اهل ایمان است نسیمیا ساخته و بجای آن تکبر و تجر و جزأت بر اظهار بدعت
 و ارتکاب منکرات حاصل نموده کلام الله و کلام رسول را پس پشت خود انداخته اند گویا که آیه **لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ**
عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ آیه ۱۰ و **لَا تَجْرِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً آیه ۱۱** **فَإِذْ أَنْفَعُ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْتَابَ**
بَيْنَهُمْ آیه ۱۲ **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي خَلَقْتُكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْتُكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا**
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ آیه ۱۳ **تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَآَسَتْ**
مَا كَسَبَتْ حدیث **إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخَّرَهَا بِالْأَبَاءِ إِنَّمَا هِيَ**
مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ أَوْ فُلَجْرٌ شَقِيٌّ النَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمٌ مِنْ تَرَابٍ و امثال آنرا بگویند همواره
 خود گاهی نشنیده و مجرد او نام و وطن خود و به مسلمات و مشهورات باطله در امثال خود دستک نموده در
 بلاکت جان خود را انداخته سبحان الله زبیبی سفاقت و خبی حماقت که سباب نجات را که بالیقین و بالقطع جموع

نجات و باعث رفع درجات اند ترک کرده با سباب و بهیچگونه متمسک نشدند حال سفاقت مال این جهال
 بدان می ماند که شخصی اموال خطیره خود را که در قبضه خود میداشت و انتقل بآن قطعی و یقینی می انگاشت
 در تحصیل حیل کسیر به و اعمال دست غیب که حصول آن محض موهوم است بر باد و بد القصد اگر این علقه
 نسبت به با کار از امور نافه معاد است پس هیچ ظاهر است که غفلت از آن و عدم اعتنا بآن بهیچ وجه اضلال
 در رفع آن نمیکند چه علائق نسبت به جنس افعال اختیار نیست تا بسبب غفلت عدم اعتنا بر هم شود پس
 وقتیکه شخصی غافل را از علائق نسبت به خود در معاد نفی حاصل خواهد شد البته او را بسبب حصول آن نعمت
 غیر مترقبه هر دو ایهتلاج دو بالا بدست خواهد آمد مثل حصول فرحت بسبب بدست آمدن مالی از میراث آبا و
 خود با وجودیکه این وارث از آن غافل بود و اگر این امر در معاد کار آمدنی نیست و این شخص تمام عمر خود
 را در امید حصول منفعتی از آن مرگذرانیده باشد پس البته نامستی و خجالتی بسبب جهل مرکب خود خواهد کشید و
 بانواع آلام نفسانیه و تعذیبات روحانیه گرفتار خواهد گردید پس عدم اعتنا باین علائق نسبت به عدم اعتماد
 بر امثال این امور و بهیچ بر تقدیر احسن اصوب است السلام علی من اتبع الهدی **فانده** باید است که
 در جوهر اولاد که با استعدادی کمون بطریق میراث از آبا می کرام ایشان و دلچست می نهند لیکن آن محض استعداد
 در هیچ یکی از امور معاشیه و معادیه کار آمدنی نیست آری اگر همان استعداد بر روی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم
 و تشریح و تدبیر جلوه گر شود البته منظر امور عظیمه و مصدر منافع جلیله خواهد شد این استعدادات کمون را بشا به
 استعدادات از لیه که نصیب هر شخص در زال لازال استعدادی از استعدادات صالحه یا فاسده گردد بپایانیمید
 اما بنامی مجازات بر محض آن استعدادات نیست لهذا ما دامیکه آثار آن استعداد بر بنصه ظهور نرسد در کار خا
 مجازات بهیچ اعتداد بآن استعدادند آری این قدر یقینی است که بسبب مصداقت سباب هدایت و ضلالت
 آثار صلاح و فساد و ظهور استعداد ظهوری نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر آثار است اگر چه ارتباطی خفی است بعد
 هم میدارد لیکن ارتباط ثمرات با استعدادات پس خفی و کثیر التخلف است و با آثار پطاسه و قلیل التخلف مثلثانه
 حرب بالآات آن ارتباط ظاهر میدارد و بوجه هر حدید ارتباطی خفی لهذا شمشیر بولادی زنگ خورده انگار نمیکند
 شمشیر مصقل از آهن خام **فصل دوم در تهذیب خلاق** و آن شتلمبر دو هدایت است

هدایت اولی در ذکر اخلاق محموده و مذمومه اجمالاً و آن مشتمل بر سه تہید و پنج افادہ است **مہبت** است
 از قوی ترین موانع نزول فیض رحمانی و ورود عنایات یزدانی بر سالکین راہ حق تلوث نفوس بہیشتی است
 است بر ذائل اخلاق مثل نخل حسد و کبر و حرام و غیبت و کینہ و ریاد کذب و طمع و حرص بہ سلف صالح
 تزکیہ ازین رذائل مقدم تر و مہم تر میدہند و آنرا صرف بنا بر رضا جوئی حق از دل خود منقلع و منقطع میکردہ
 اند تا اثری از ان باقی نہی ماند و دہامی ایشان مصفی میگردد و پدید آمدن امور دعا یا تبتیغات میشدند ہمین
 تصفیہ کہ رضائے تعالیٰ عمل می آوردند مقبول میگشتند و سہر کہ با وجود طی مراتب سلوک منضبط مورد آثار
 عنایات نشو و آثار این ہمہ رذائل یا بعض آن در وی البتہ محسوس خواهد بود پس جو دین رذائل مانع ورود
 عنایات الہی است **مہبت** ۲ سلف صالح را بتوفیق یزدوی در تزکیہ نفس از رذائل اخلاق ہمین اعمال
 صالحہ اسلامیہ و مصاحبت با مقتدایان خود کافی بود و اربابین فن علامات و اسباب معالجات آنرا
 بطور طب تحقیق و تنقیح کردہ کتب ساخته اند لیکن آن بیان با وجود شدت وضوح کفایت نمیکرد بکمال ربا
 ہم قاصر بہ مبالغہ آن صحف متطاوہ می پذیرند کہ این حال رجالی است کہ گذشتند و بخاطرہ القدیس پیوستہ
 و حقیقتی دیگر داشتند کہ باین اعمال کثیرہ و مشاق عمیرہ و قیام و زیند خود را بخل بعد از ان می انکارند و بعضو
 بغلط فہمی خود را متخلی از ان رذائل و متخلی با خدا و آن کہ فضائل محضہ اند میدانند پس مناسب حال بنا بر
 روزگار نیست کہ چنانکہ شغال مراقبات بنا بر وصول بہ معرفت الہی می نمایند ہمچنین مراقبہ برای این امور
 ہم پیش گیرند و بدون آن وصول را بہ بارگاہ قبولیت غیر ممکن انکارند بہر چند بمقام معرفت میرسند لیکن از باب
 عنایت و راہ قبول نمیرسند بکمال زیارت بگر آنجا رسیدہ اند کہ پیش مقبول و نامقبول آنجا نیست و شیطان نفس
 بمنزلہ سنگ در بان بارگاہ قبولیت حق اندایشانرا نمیگذارد کہ در آن مقام واصل شوند و محفوظ از شر و
 شیطان و نفس سعیدن ممکن نیست بگر بوسیلہ اعمال صالحہ و متخلی از رذائل مذکورہ و متخلی بفضائل و متخلی از رذائل
 بمنزلہ چو بدار و نقیب است کہ خود بخود و انسانا بمقام مقصود میرساند و احیاناً اجتناب الی از ان بارگاہ میرسد
 کہ بدون ندادن اعمال و مقامات تکالیف و مشاق او را فائز بقبولیت میسازد و این قسم بندگان برگزیدہ چنان
 برترینی و تلقین پذیرند خدا خود مرلی ایشان میشود و متخلی بفضائل و متخلی از رذائل بدون امتنان حدی از

مخلوقات و بدون کشیدن تکلیفات ایشان از ارزانی می فرماید پس طریق آن نیست که اولاً مشغلی بخواند نیکو قرآن
و حدیث کند و پاره اوقات خود را مصرف تحصیل آن نماید تا که حقیقت فضائل و رذائل آگاه شود و بنا بر دریا
ضروریات خود پریشان نگردد و من بعد بیاد داشته که در طریق نقشبندی مقرر است که عبارت از دوام ملاحظه
ذات حضرت حق است مشغول شود در همین ملاحظه ملاحظه دیگر مندرج سازد و آن ملاحظه تعظیم او امر شرعی و عجم
امثال آن و اهتمام نواهی شرعی و عزم اجتناب زان است پس هر دم و هر جاد خلوت و جلوت و در گویچه و باز
و در مسجد و خانقاه و حالت اکل و شرب و بول و براز و ملاقات و ویتان اجبا و مشغولی در روزه معاش و معاد و تقصیر
در همه حالات آگاه و مطلع باشد که هرگز میلانی بسوی نواهی شرعی در دل نگذرد و با اهتمام او امر شرعی در احوال او
و حسنی و فرحت و شادمانی علی الدوام ماند و از جمله او امر شرعی با مورات عمده را مثل نماز و تلاوت قرآن بلحاظ
خاص ملحوظ دارد و در هر حال دلش متعلق بر نماز ماند و همین که وقت برسد یا اذان بشنود و غفلت از آن سو
نورزد و هیچ کار را بر تهیه نماز مقدم نکند و مهم تر از آن نماند قوت هر کار در جنبه ای صلوات بروی سهل و
آسان نماید بمشابه آنکه مجوبی بر سر وقتش رسیده ممکن نیست که در آن وقت بکار دیگر مشغول شود اگر هزار بار کا
و دیگر قوت شود محاضره و مکالمات آن مجوب مرغوب تر خواهد بود همچنین نماز را مقتضای حدیث شریف و قره
عینی فی الصلوة موجب رحمت صلی خود بنده است هیچ کار دنیا و دین بران مقدم نکند و مهم نداند و همچنین
ارکان دیگر را که روزه و زکوة و حج است تخصیص کند و چهار که ستام الاسلام است و حقیقت محبت خدا که
ببذل مال و جان و کشیدن ریج و تکلیف بخوبی در آن واضح میشود و نیز بلحاظ قصدی مخصوص کرده باشد
و چونکه بر موطبت این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات او همه عبادات خواهند شد مثلاً نخواهد خورد مگر
باراده و نیتی که موجب ضای حق است و نخواهد خفت مگر و فتیکه دل گاهش گواهی خواهد داد که این وقت خفتن
باعث ضامنندی خداست و قس علی ذلک و لبعی صاف شدن دل از رذائل خود بخود نخلی بفضائل مثل
شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت رود و بد و صبر و شکر و رضا بقضا و توکل و غیره حاصل خواهد شد لیکن
بلحاظ استقلال قصد تحصیل آنهم کند تا در همه فضائل بر مرتبه اعلای هر یک متصف شود و هر گاه دل خود را
پاک کرده و بر او امر شرعی چیست و مشاق گشته راه سلوک را سالک خواهد شد از فضل الهی متیقن است که بطور

سلف مورد عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایانی نیست همین قسم بزرگان بودند که مغز لعنای
 او سجان میشدند و آنانکه از عنایاتش محروم اند از قصور خود محروم مانده اند راه رضای او را گذاشته اند
 وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ از آن خبر میدید بشعر هر چه هست از قامت ناساز و و بد
 ماهست مبدورند تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست بد و مامورات و منہیات الهی را دامن دراز است
 سبیلش آنکه سالک را لازم است که متشبث بکلام الهی شود اگر حفظ کند از همه بهتر و اگر نتواند چهارت تمام تلاوت
 قرآن پیدا کند و از ترجمه موضو معانی آن آگاه بوده بتدریج تلاوت کرده باشد و صرف تلاوت الفاظ آنرا غنیمت
 گبری شمرد که بهترین عنایات و فاضلترین سبیل تقرب و ست تلاوت قرآن مجید مناجات و مکالمه حق تبارک
 و تعالی است و صفتی از صفات اوست که در لباس این عبارت عربی معجز نمود پیدا شده و هر گاه صفات حق غیر
 او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن بنوعی از وصول و اصل بذات حضرت حق انکار و لذتهای وصول و
 مناجات و مکالمه و مخاطبه و سماع بردارد و غفلت خود حجاب کبر است همین که پرده غفلت خود را بردارد و اصل
 بوی شود مدح و حضور گری خواهی از غائب مشو حافظ مہتید علم در اعمال تابع مذاہب اربعہ
 که رایج در تمام اہل اسلام است بہتر و خوب است لیکن علم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انحصار در علم یک شخص از مجتہدین نداند
 بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت بہر کس سیدہ و بعد از آن کہ کتب مصنف شدہ
 آن علوم ظاہر گشتہ پس رہر مسئلہ کہ حدیث صحیح صریح غیر منسوخ یا بدلتابع ہیچ مجتہد در آن نکند و اہل حدیث
 را مقتدای خود شناسد و بل محبت ایشان دارد و تعظیم ایشان لازم شمرد کہ حاملان علم پیغمبر اند و بنوعی فایزہ
 مصاحبیت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حاصل کردہ مقبول جناب سالت ماب گشتہ آند و مقلدان تعظیم و توقیر مجتہدان
 بخوبی میدانند محتاج آگاہی بران نیستند **افادہ** بدہر کہ از امر او ملوک و اہل حکومت بتوسیع ایزدی
 در راہ سلوک قدم نہند او را با وجود اہتمام تمامی امور شرعیہ کہ سالکان را میباید زیادہ تر اہتمام عدالت انصاف
 ضرور است کہ در حق او عدالت بہترین عبادتہا است و در عدالت آئین سلاطین گذشتہ تر رعایت کنند
 بلکه در عدالت و سیاست پیروی خلفای راشدین رضا کنند و سیرت شیخین عینی ابو بکر و عمر رضای آن کا فتر
 و فرقی در میان آئین بادشاہان و خلفا این است کہ بادشاہان اصلح دنیا را مقدم میدارند و پروا نمی

و اهتمامی با خرت نمیکند و خلفای راشدین با وجود کمال انتظام دنیا دین را هرگز از دست نمیدادند و
 اصلاح و از یاد آن را اقدم و اہم می شمردند و سلاطین و امرا عزت خود در شوکت و حشمت ظاہری و مکان
 و پوشاک و سواری گمان میکنند و این خود غلط است هر قدر که در دینداری صلابت و رزندیمان قدر
 بعنایت حضرت حق عزت و شوکت ایشان و رعایت ہنادر اعلامی ایشان زیادہ تر میشود **افادہ ۲** **مسلم**
 از دو چیز پرہیز و چناب لازم است اول کبر یعنی تکبر کہ آدمی خود را بہتر و بلندتر داند و ملامت علی و بزرگی خود جوید چه
 این خصالت قبیح انسا از بکبر میرساند ازین جهت اقیح است از دیگر اعمال خصایل در حدیث شریف است
لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرَدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ
فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرَدَلٍ مِنْ كِبَرٍ دوم فساد و خرابی انداختن در میان جماعتی از مسلمان و
 این مراتب بسیار دارد باعتبار عموم و شمول اکثر از منہ فساد اہل کفر است و فساد اہل یک شہرت
 و فساد اہل اقلیم و فساد اہل چند اقلیم و همچنین فساد یک قرن یا دو قرن یا زیادہ از آن و اصلاحی آن فساد
 است کہ تا مرور دو ہزار قرون متطاوہ باقی است مثل فساد بلوایان شہادت حضرت عثمان رضا کہ تمام
 قرون این امت را اثر آن فساد محیط شدہ و اول فساد است کہ درین امت پیدا گشتہ و فساد را اولی سبب
 است کما ہی قتل می بود و گاہی امانت و گاہی تجس عیوب و گاہی مشورت بد دادن و این امور ہم نسبت
 اشخاص و فساد و متبدل میشود مثلا کشتن رئیس یک محلہ کہ موجب انتظام امور معاش و معاد بود مرتبہ دارد
 و قح کشتن بادشاہ عادل ضابط کہ موجب بہی امور ضالوق باشد فساد است کہ قح آن بہزار مراتب اند
 از قح اول است بچنین کشتن قہیم سجدی کہ چند کس از مسلمان بسین در مسجد بنا بر نماز جمع میشوند قہیم است و کشتن عالمی
 با کمال کہ حلال مشکلات و مرجع خائن عام ضالوق بودہ مصداق امام عظیم وقت و بخاری عہد و غزالی زمانہ
 کشتہ باشد قہیم و وفاست می دارد کہ با بیان آن نیست و بر کشتن قیاس برانید کہ امانت و تجس عیوب اذہر قدر
 فساد سخت تر بہی ایمان بیشتر و سبب فزونی قہیم این کار است کہ از رشت آنست کہ در فساد و املاف حقوق ناسخ تخم
 گناہان کثیر کہ تا مدتہا باقی ماند میشود و انقدر وبال آن بر مفسدینہ انگیز متراکم میشود کہ در غضب الہی گرفتار شدہ باخفا
 بد و خاتمہ سوز از دنیا میرود و با یوسل از مغفرت و رحمت الہی میگردد و از ظلم ہم احتراز لازم است کہ فی حقیقت

منشا ظلم یا کبر است یا فساد پس من ظلم شعبه کبر خواهد بود و یا شعبه از فساد و اجتناب ز کبر و فساد تمام نخواهد شد
 مگر اجتناب ز ظلم در حدیث شریف است **أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّدَقَةِ
 وَالصَّلَاةِ قَالَ الْوَأَبْلَى قَالَ إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَافْسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ**
اقادوه مسلمانان با برتکین خاطر و توکل در مضائق و مصائب معرفت هر نعمتی از نعم غیر متناهی خصوصاً
 آن نعم که بمقتضای آن **لِلَّهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ لَّا تَقْتَرَعُ صَوَائِقُ** بر سبیل نجات در مطاوع
 ریل حمی وز و بجز او معنی عالی و ماغان که محیط حمت خاصه الهی شده اند نمیرسد قدر قدرت آن قادر بمثال
 کما یعنی مدعن و منتقش خاطر کردن ضرورت چه اجمال همین اذعان است که جمعی را با جود سعی بودن با اهل
 کتاب کتاب همین بدیع و ما قدرُوا اللهَ حَقَّ قُدْرِهِ اِذْ قَالُوا مَا اَنْزَلَ اللهُ عَلٰى بَشَرٍ مِّثْلُ
 داغدار ساخت و در ذیل تعجب حال بدمال گروه دیگر که نسبت مشرکین در تمام انام بدنام اند نشان و ما
قَدَرُوا اللهُ حَقَّ قُدْرِهِ وَالْاَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ
سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ که نشانه انتقام شده است بفریخت این یاد است که معرفت قدر قدرت
 کامل لازم ایمان است هر مومن میدانند رضای تعالی بر هر چیز توانا است لیکن این معرفت محیط قوای دراکروی
 و جاگیر قلبش نمیشد دلیلش آنکه هر گاه امری عجیب شنود آنرا استبعاد میکند تا کعبه مراجعت بعقیده اسلام
 آنچنان انکار نمیکند که او را از دایره سلامیه کشیده به فتهوات کفر اندازد و اما استبعاد شدیدا از خاطر نمی رود
 هر چند این قدر معرفت قارت با ما از کافی است لیکن آنچه مطلوب درین مقام است معرفتی است که نهایت
 بلند تر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای دراکر و جاگیر قلبش باشد و هر گاه امری گویند نهایت عجب اعزب بود
 اگر که گوید که نیمه آسمان شکسته فرو افتاد و نیمه آن ایستاده است بشنود لمجاظ قدرت کامله اش خاطرش آنرا
 تلقی بالقبول نماید ری بعد مراجعت بعقاید دیگر که شکستن آسمان پیش از قیامت شدنی نیست و اشراط
 قیامت چنین فرجه نیست و آن تا حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد بود و برای
 تحقیق همین قسم معنی الله تعالی می فرماید **اللَّهُ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ
 زَالَتَا لَأَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا** معنی این است

هرگز خدای تعالی باز داشته است آسمانها و زمین را از آنکه زائل شوند و اگر زائل شوند باز ندارد آنها را کس
 سوای او هرگز آئین او هست بر دبار بخشاینده یعنی مانع از بیجا کردن آسمان و زمین حلم و مغفرت اوست الا قدرت
 و انتقام وی متقاضی این کارانند بوجهی قصوری و فتوری درین صفات نیست و برای زمین نشین کردن
 همچنین معنی در حدیث شریف در او عبیه وقت شام واروده **أَعُوذُ بِاللَّهِ الَّذِي يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ**
أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ مِنْ شَيْءٍ مَخْلُوقٍ وَكَرَأَى بَرَأً پس معلوم شد که کمال
 معرفت قدرت این است که هر امری گویند نهایت دشوار و گران و نادر بود وقوع آنرا شنیده و واقع پذیرد
 و این دریافت از دلش بمحافظت قدرت حضرت حق بی تامل هرگز نداری بنابر تصالیح وقوع آن تحقیق
 صدق اخبار مخبرین نماید و بدون آن حزم و وقوع آن نکند و سهیل الوقوع بودن همیشه مصدق بود و همچنین
 از جان سایر صفات کمال و در برین قیاس باید کرد **اقاد** هم ادعای محبت الفت با حذای عزوجل
 هر کس میکند لیکن حقیقت آن کمیاب است بلکه نایاب حقیقت محبت و الفت آنست که با وجود کمال ایمان
 و اعمال و علم و عقائد و در هر باب و اجتناب از معاصی و سیئات بر مرتبه جلایا اگر او را مصائب بلیات آن
 چنان رسد که جان مال و اولاد و زوج و قوم و آبروی او را فرا گیرد و بدترین امراض مبتلا گردد و درین
 بلیات جان داده به عذاب شدید آن عالم گرفتار شود هرگز پاره از حرف شکایت در خاطر خطور نکند اگر
 التجا و زاری و نیایش و بی قراری از عدم تحمل آن مصائب بحضور خداوندی بسبب فراط اعتقاد و عموم
 رحمت و مغفرت هر قدر که کند بهتر و بجا بلکه مقتضای کمال ایمان است فاما مفهوم شکایت را نسبت
 ذات پاک در وهم و خیال جانند بلکه آنرا بالکل بقصور حال مال نقصانیکه در استعداد ازلی اوست
 نسبت کند و **مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَبِمَنْ قَدَرَ اللَّهُ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ** و
مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ امپین حال خود شمار و همین امر باعث
 حصول مقام صبر و منصب ضنا بالقضایا باشد و یقین کند که وی مستحق سخت تر عذابی بود و از آنچه بود
 رسید و موافق استحقاق وی نیست و عفو آن عفو غفور است که بان درجه عذاب که کافی تصورین باشد
 ابتلا فرموده و همین امر باعث صدور عفو انواع شکر که در عین تبارک و بلا با وجود مصیبت یگردد و با بجز انسان چه حقیقت قابل آن نیست

در صورتی که در امر ای تصور می شود

قدر دانی الهی که در صورت توجه بخشنش او تعالی را ناقدر دان پذیرد و چرا و این قدری نیست که بسبب
 آن الهی را بقدر دانی و ناقدر دانی خود خیال کند **فاوه ۵** از جمله اخلاق مندی و لطف و رحمت
 عامه است بر تمام بندگان حق تعالی **قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ**
الرَّحْمَنُ أَرْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكُمُ مَنْ فِي السَّمَاءِ و معنی رحمت آن است
 که هر کس اراضی و شاکر سازد بلکه حقیقت آن آنست که آنچه فی الواقع بهتر در حق آنهاست گو در آرای
 کاسده ایشان نقصان ایشان باشد بل حصول آن برای ایشان خواهد و سعی در آن کند و سعی در حق
 عموم مردم بظاہر نمی تواند شد پس عا بالتجای برای هدایت و توفیق در ایجابی بر فضیلت الهی در حق عامه
 ناسخ خواهد که فر باشد خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت دست و بمقتضای **الْخَلْقِ عِبَادَ اللَّهِ**
 خلق را عیال خدای تعالی دانسته ترحم بر ایشان موجب خوشنودی او تعالی بنیاد و از جمله مخلوقات است
 محبیه را علی صاحبها الصلوة بخشن و تعظیم و ترحم تخصیص کند و خود را و ایثار از خواجگ تاش دانند که نوکران یک
 آقا بلکه بندگان یک مالکیم و بخشن ربانی بهر کس پیش آید و اگر مقدور یا بد سلوک و خدمت بهر نوع کند
 و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور بود عمل آرد و از امداد و در خوراک و پوشاک در بیخ نه نماید و از
 دادن چیز باو گو پارچه خرما بود باک ندارد و تمام مردم را در اخلاق مساوات نکند بلکه حفظ مراتب بل
 فضایل و مزایا ضروریست هر شخصیکه و صغنی از اوصاف و مینیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم و
 اکرام و سلوک و مواسات بر چه و باو تفضیل اخلاق و تفاوت مراتب و منازل از سنت و آثار معلوم کند
 و هر که از اهل دنیا بنا بر دنیا می خود تکبر و زرد و بجا و چشم خود مغرور باشد با وی اخلاق ظاهری نمر
 باید بلکه از وی بی پروا ماند و التفات بسویش نکند لیکن از دعای غائبانه و خیر خواستی وی چنانکه مردم
 شد قاضی شود صلح باشد یا فاسد **فانده** هر گاه که انسان از تحملی فضایل و تحملی از ذرایل استیگر
 صوم و صلوة و سایر عبادات حاصل شود میباید که آنرا محض از عنایات ربانی و توفیقات بزدانی دانند
 و بر سعی خود و بر کمال خود و در علم و عمل هرگز ساز و چه بر ظاہر است که انبای جنس او و امثال او در عقل و
 دانش موجود اند که از فضایل و ذرایل غافل اند و با آگاهانند که با وجود کمال تین در حقایق آن

و دانست اسباب و علامات و منافع و مضرات از رذائل متخلی نمی توانند شد و از حلیه فضایل مطلقاً
 مبرا و عاقل میباشند پس هر صبح و مسابک هر ساعت و هر لحظه بمضمون **اللهم ما اصبحت**
فی من نعمته اَوْ بَلَدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ مقرر و معترف باشد و خود را عاجز و ضعیف
 و ناچیز محض انکار و دگامی از کرامت الهی امین نبود و خائف از غضب و می ماند و جانب جبار حج دارد و...
هدایت ثانیه در بیان معالجات اخلاق رذایه تفصیلاً... و آن مثلبریک
 تمهید و یازده افاده است تمهید از اجتناب اخلاق ذمیه رذایل و هکانه است پس طالب حق را
 لازم است که در امر تزکیه آن رذائل مذکوره را از سایر اخلاق ذمیه تخصیص کند بحدیکه هر چه گناه بچک
 ازان در دلش خطور نکند و میلانی لبوی آن در دلش نگذرد و هر یک را ازان رذائل موجب بغض
 و غضب و سخا حضرت حق و باعث نهایت دوری از بارگاه قبول رضای او دانسته از تزلزل و شکر آن
 شود و مانع عظیم دعائی عمده از وصل محبوب خود انکار و دور اهتمام مامورات و منهیات آنقدر تقسیم کند
 ادنای مامورات مثل دور کردن خاری از راه مسلمان و همچنین ادنای منهیات مثل انداختن آب بن
 در مسجد از لحاظ اتمام و نظر اعتبار او ساقط نگردد و از صد و امثال این امور بی پروای ولی اعتبار
 نور روزی را که همین کمال اعتناء و غور محبت است که موجب قبولیت میگردد و کار سهل بهتر از کار مشکل و
 مقبول تر دران بارگاه می افتد و حدیث شریف وارد شده که شخصی به همین عمل نیک که شاخی خاوار
 از راه مسلمان دور کرده بود پستی شد و اگر اجاتا در اهتمام مامورات یا منهیات هستی و غفلی متظنون شود
 نفس ابرار استی سزای معین مناسب آن رساند چو اگر هر نفس آرام و راحت خود می خواهد چو تکلیف و
 تدلیل در مخالفت مامورات و منهیات خواهد یافت در بامی خود بدون مواظبت بر طاعات و قیام بر
 امتثال او امر واجبنا بل زناهی یقیناً متعذر خواهد دانست خود بخود اخراف از امور شرعیه در وی نخواهد
 چه هر نفس اصیانت خود از تکلیف و تدلیل منظور است چو نک صیانت خود و مخصوص در امتثال امر الهی دانست
 البته راه مخالفت آن نخواهد بود و نمونز تعیین سزا نیست که بمقابل کسل از نماز که از بسیار طعام و شراب
 پیدا شده روزه دارد و اگر در صحبت یاران مالوف و سخنان دلپذیر تعویب رود و داده خلوتها و روزه و...

صحبت آنان سکوت ازان قسم سخنان لازم گیرند و در فائل و مہکان درین رباعی منظوم است رباعی
 خواهی کہ شود دل تو چون آئینہ ۴۰ و چیز برون کن از درون سینہ ۴۱ حرص و طمع و بخل حرام نیست ۴۲
 کذب حسد و کبر در یاد کینہ ۴۳ و فرق در میان حرص و طمع آنست کہ حرص را شیای حاضرہ میباشد و طمع خواہر
 چیزهای مغیب بخیل گو بعد الوقوع بود افاوہ ۴۴ علاج حرص آنست کہ حرص طلب خواہش مزید
 باشد با وجودیکہ قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدار زیادتی کہ مطلوب نفس است کم از مقدار شیئی موجود
 بود پس مقدار مطلوب نفس را تصدق کند و برباقی قناعت ورزد مثلاً یک آنا موجود است و نفس بسبب حرص
 خواہان زیادتی نیم آنا بہت یعنی خواہش یک نیم آنا دارد پس ز یک آنا کہ موجود است نیم آنا را تصدق
 کردہ بر نیم آنا قناعت ورزد و علی بن القیاس نفس را بگوید کہ اگر بقدر موجود قناعت نخواہی کرد ہمین طور
 خلاف تو خواہم ہمین سوال در لباس مسکن و ہر چہ در آن حرص معلوم کند عمل آرد و اگر خواہش برابر قدر موجود
 یاضعاف آن بود پس ز قدر موجود نصف آن تصدق کند و بکلام مذکور نفس اسسز نش نماید و اگر باز حرص
 باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند نصف ازان باز دہد و ہممان کلام نفس خود را مخاطب سازد باز
 اگر آن ز ذلیل از نفس و بالکل زائل نشد باز نصف قدر موجود دہد و ہممان کلام را بنفس خود گوید القصد نفس یا بر
 قدر موجود قناعت خواہد کرد و از ذلیلہ حرص پاک خواہد گردید یا آن امر مرغوب بالکل از دست او خواہد رفت
 ہمین طور بعمل آورده باشد تا کہ بجز حرص از دلش برکنده گردد افاوہ ۴۵ ۴۶ علاج طمع آنست کہ ہر گاہ ظلم
 چیزی در دلش بگذرد ہر چہ از قسم آنچیز یا مثل آن در غایبات و منافع نزد وی موجود بود ہمازرا سد صرف نماید مثلاً
 اگر طمع پوشاکہای عمدہ دہنگیر خاطرش گردد از قسم پوشاک ہر چہ برای تحمل ہیامسیدار و بنیل کند و اگر طمع عام
 در دلش خطور کند ہر چہ پیش وی موجود بود نذر بجا صرف کند یعنی نزد خطو خیال ظلم چیزی از موجود صرف
 نماید و ہمچنین تدبیر این رذیلہ کردہ باشد تا آنیکہ نفس ازین رذیلہ پاک گردد یا ہمہ امور مرغوبہ از دست او
 رود اما بذل اموال بوجہی نکند کہ ارتکاب مشروعی لازم آید مثلاً بسکیہ ساتر عورت یا وقایہ سردی و گرمی
 است نہ بد یا تمام سرمایہ قوت خود را بر باد دادہ این قدر محتاج شود کہ سوال نماید باین طور صرف کردن
 ہرگز روا نیست چرا کہ در محال طمع باین وضع صریح امر نامشروع لازم می آید احتراز از نامشروع

لازم این بانطور هرگز صرف ننماید مگر تخصیص قومی اهمیت بود که با وجود صرف کردن تمام سرمایه قوت معاش
خود مضطر سوال نخواهد شد و بر حکم شرع شریف مستقیم و مستحکم خواهد ماند و در صرف کردن تمام سرمایه خود در وقت
و نشان علوم است **افاده ۳** علاج بخلیکه ضمیمه دل بود هر چند ظاهر آثار او هویدا نشود آنکه
اعلامی مرا تب جو در برابر خود در هر حال التزام کند و مدام بر و تیره جوادان موثر رفته باشد تا که در سوسه آن
در دلش هیچگاه نیاید **فایده** تفرقه در علاج طمع بخل آنست که برای دفع طمع هر چه سواى حاجت ضرورت
موجود بود و برای دفع بخل آنچه که بران خیال بگذرد باید که بدید اگر بخیلی تمام سباب خود را صرف کرده
فقیر بیایه گردد و زلیله بخل از دفع نخواهد شد بلکه سبیل دفع این زلیله آنکه هرگاه دادن پارچه گران نماید
پارچه بدید و اگر دادن طعام دشوار نماید و نفس از آن سرتابی کند همان طعام بفقیر حواله کند و همچنین رسا
اشیای مملو که خود تصرف نماید تا آنکه چون آن اشیای مملو که قریب با تمام رسد در آن هنگام از صرف مال
دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست آرد باز در آن مال مکسوب بهمان وضع مذکور
تصرف کند و همچنین بدید بر این زلیله کرده باشد تا که نفس از آن پاک شود و چونکه باینوضع مقابله نفس در سبیل
و بهنار خواهد کرد امید است که زلیله بخل بفضل تعالی منفع خواهد شد **افاده ۴** علاج حرام آنست که
هرگاه نفس خواهش حرام کند حلالیکه از جنس آن حرام بود آنرا هم بنا بر خواهش نفسانی خود ترک کند بلکه
آنرا بنا بر محافظت جان یا ادای عبادت و احکام شرعیه یا آدای حق ارباب حقوق بعمل آرد مثلاً نفس
خواهد که طعام غیر انجصب یا زردی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم او را بر وقت خواهش و نند هر هرگاه
نفس خواهد که اینوقت طعام خورده آرام باید کرده آنوقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب تبدل وقت خواهش
طعام و گرسنگی فرو نشیند باین نیت که ضعف و ناتوانی موجب ماندگی از ادای حقوق عبادات شاقه
مثل جهاد یا غیر شاقه مثل نماز و غیره خواهد گردید آنوقت بقدر حاجت بخورد و همچنین در جنس طعام
کند مثلاً نفس می خواهد که فلان طعام باید خورد و تم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواهش
حرام که از جنس دیگر بود مثلاً اگر نفس خواهش نکند از مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس برهنه کند و وقت
و حالت متبدل ساخته بنا بر ادای حقوق زوجه مجامعت نماید **فایده** در حدیث شریف است که وقت

دیدن اجنبی و میلان خاطر بسوی وی بازن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوٰۃ است که
 إِنَّ الْمَرْءَ تَقْبِلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَتُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ إِذَا أَحَدُكُمْ أَحْبَبَتْهُ
 الْمَرْأَةُ فَقَعَتْ فِي قَلْبِهِ فَلْيَعْمُدْ عَلَى امْرَأَتِهِ فَلْيُواقِعْهَا فَإِنَّ ذَلِكَ يُرَدُّ
 مَا فِي نَفْسِهِ یعنی هر آنینه زن پیش می آید در صورت شیطان و پشت کرده می رود در صورت شیطان
 وقتیکه یکی را از شما خوش آید زنی پس ببنید در دلش پس بیدر قصد کند بسوی زن خود پس بیدر صحبت کند
 با وی پس هر آنینه این صحبت در خواهد کرد آنچه در دل اوست یعنی میلان خاطر او را بسوی زن و در حدیث
 دیگر است که دیدید پیغمبر صلی الله علیه و سلم زن را پس خوش آمد آنجناب پس شریف آوردند نزد حضرت
 و ایشان خوشبوی می ساختند و نزد ایشان زمان دیگر بودند پس آنها را بنجا رفتند تا که مکان خالی شود پس
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم قضای حاجت خود فرمودند باز ارشاد نمودند که أَيُّهَا رَجُلُ رَأَى امْرَأَةً
 تَعَجَّبَهُ فَلْيَقُمْ إِلَى أَهْلِهِ فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا یعنی هر مردی که ببیند زنی را که خوشتر
 آیدش پس بیدر بخیزد بسوی اهل خود پس هر آنینه نزد اهل وی است آنچه نزد آن زن است یعنی در حاجت و اگر
 هر دو برابر اند این سنت قولی و فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف بیان حال پرهنر گار پاک است
 و بیان معالجه نفس برای بدکار گرفتار حرام است که هرگز نفس می ازار تکاب حرام باز نمی آید پس علاج نیست
 مگر مخالفت خواهش نفس قال الله تعالى وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ
 الْهَوَىٰ یعنی ولیکن هر که ترسد از ایستادن بحضور پروردگار خود و باز دارد نفس را از خواهش و کینه
 مقام آنست که خواهش جماع و دو قسم است یکی اینهاک نفس است در لذت آن و از آثارش میلان خاطر است
 حرام و عدم انجام از حرام و اخلاف از طلال خصوصاً وقتیکه لذت نفسانی و شیطانی در حلال کمتر باشد و در
 حرام بیشتر مثلاً شخص را منکو حسینه خوش وضع و خوش لباس بود و زنی دیگر آنچنان نبود لیکن در عین حال
 جماع ادا و صدای شهوت انگیز بوضعی میکند که داد بچیزی میدهد آن شخص گرفتار دام نفس شیطان مالم
 بآن زن خواهد بود و این نیست مگر از اینهاک در لذت جماع و نیز از آثار وی است تکلف در شهوت انگیزی
 با وجود ناتوانی و قلت ماده منی و حالش را شیخ سعدی علیه الرحمة بیان فرماید چه بر سر است

سیت بر بی رغبتی شهوت انگیزند بد رغبت بود خون خود بخنق بد قسم دوم جماعی است که طبیعت آن
 بسبب شدت متلای او عیة منی بآن مائل میشود و درین میلان خصوصیت زنی یا خصوصیت طریق جماع
 از حلت و حرمت دخلی ندارد بیانش آنکه چنانچه نزد یکا متلای مثانه ببول بی آرامی و قلعی در طبیعت
 انسانی حادث میشود و بسبب حدوث همان قلع چارونما چارمکانی برای دفع حاجت تجسس نماید چنانچه
 مکانی مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول در آن مقام نمی باشد طبیعت آن شخص بسوی آن
 مکان متوجه میشود و تا وقتیکه انفراس از آنجا حجت متحقق نگردد خیالش بهمان مکان متعلق می ماند و اگر
 مانع مذکور نبود مثلاً مکانی باشد که الکس از بول کردن در آنجا ناخوش خواهد شد یا مثل آن مانع دیگر محرم
 بود پس خاطر متعلق بآن مکان نخواهد ماند لیکن بی آرامی که بسبب کثرت بول لاجری گردیده بر شدت خود خواهد
 ماند تا که بول کند پس خصوصیت آن مکان یا حصول طریق تحصیل آن از غضب یا بیع یا بهیبه درین نوع طبیعت
 دخلی ندارد و همچنین وقتیکه او عیة منی منتهی میشود و بیجان شبق در طبیعت انسان سستید می آید پس وقتیکه زنی را
 که مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان بیجان دو بالا میشود و مادامیکه قضای حاجت متحقق
 نگردد و خیالش بقضای حاجت خود متعلق می ماند پس درین میلان خصوصیت آن زن و خصوصیت طریق
 تحصیل آن از نکاح یا سفاح دخلی ندارد بلکه از ان زن و کار حرام مطلقاً معروض و مجتنب می بود فاما شتیاق
 جماع که بسبب دیدن آن زن پیدا شده در دل می ماند تا که از حلال حاجت خود قضای نماید پس مورد هر دو
 حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظ **فَإِنَّ ذَلِكَ يَرْتَدُّ مَائِي نَفْسِهِ فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الْذِي
 مَعَهَا** از آن آگهی می بخشد زیرا که مقصود از مائت ایجابی تواند شد مگر مائت در نفس قضای
 حاجت ز در سائر امور مثل صورت و سیرت و از همین جا معلوم شد که جناب امام معصومین از خواهرش زن
 اجنبی در دل خطور نکرده بلکه تقاضای نفس قضای حاجت که مستور و مخفی بود بر روی کار گشته و مخفی است
 نفس از قسم اول که داخل در نهی نفس است از هوای و می که منطوق آیه کریمه است و ریاضت نفس بخلاف
 آن مری است که مسلم اهل شرع و عقل است **شعر و النفس كالطفل ان تعلمه شئت على
 حبت الرضاع وان تظلمه ينقطع** فذلکه کلام بموجب مصطلحات این فن آنکه حدیث شریف

در بیان ادای حقوق نفس است معالجه مذکوره برای ترکیه آن از ابتلح خطوفا **فاده ۵** علاج غیبت
 آنست که اگر صرف خطر آن بگذرد پس باید که بالتجای تمام منقطع از ماسوی الی شده بهنگی بهمت خود دعای برای
 بهتری و خوبی شخصی که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکند و آن قسم بهتری بود که برای نفس خود نهایت
 خوانان بود و دعایم کبغیتیکه بنا بر اہم مہات و اشد ضرورات خود مکنید عمل رود اگر نفس در کمال تقاعد روز در نفس شد خوا
 دعا عقل کرده اہمال نماید بلکہ یک روز یا دور و زیا سے روز در پی نفس بماند و اگر غیبت بطہور آید سوا
 دعا عنفو تقصیر از آن شخص ابد و عمل کناند و در خلوت از و بگوید کہ من غیبت تو کرده ام فائدہ اظہار آنکہ نفس از
 اظہار غیب خود دیگر یزد و ہرگز معرفت غیب دینی شود در اظہار غیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و فائدہ خلوت
 آنست کہ اشاعت معصیت الہی ممنوع است و ارتکاب نامشروع قبیح است افشای آن اچہ از آن ابتدا خلوت
 گوید و اورا ہم از اظہار آن مانع آید **فاده ۶** علاج کذب آنست کہ اگر کذب بنا بر لذت زبانی است نفع و
 نقصان احدی را دخل در آن نباشد پس علاجش سکوت و خاموشی است در مجالس ز گفتگو پرہیز کند تا کہ لذت
 کلام از دلش دور گردد و احترام از نشستن مجالس نماید بلکہ در مجالس نشیند و سکوت و زرد کہ این معنی نهایت
 بر نفس گران است و اگر کذب بنا بر افساد ذات البین و فتنہ انگیزی در میان دو شخص است پس علاجش
 بطور علاج غیبت است ہر دو را جمع کردہ در خلوت آنہا را آگاہ کند کہ نفس من مرا این چنین اغوا کردہ بود
 کہ در میان شما فساد و خرابی اندازم و عنفو تقصیر از ایشان کناند و ایشانرا از خود راضی و خوشنود سازد ہمیشہ
 در صلاح آنہا کوشد و ہر امریکہ موجب مزید التیام و صحبت ایشان بود در آن سعی بلیغ کردہ باشد و اگر زائد
 از دو شخص بودند ہمہ آنہا را جمع کند و احترام از اغیای بطور سابق و مانعت از اظہار آن لازم شد و در ہر صورت
 یعنی غیبت کذب قبل استغفار از اہل حق تو بلفصوح بحضور حضرت حق کہ حق ادا علا ترین وصل ہمہ حقوق
 است بجا آوردن بعد استغفار از اہل حقوق بعمل آرد **فاده ۷** علاج حسد آنست کہ اگر در دل است حسد
 بردعای مزید کمالات محسود و وفور عزت و جاہ او خصوصاً برای مزید چیزیکہ در آن حسد کردہ است کوشش
 کند و بطوریکہ در غیبت مرقوم گردید دعا بالتجای نماید و ظاہراً ہم بقدر وسع خود از دست و زبان بمساع
 جمیلہ در ترقی محسود کوشد تا کہ وسوسہ حسد بسبب مقابلہ و مخالفت نفس از دلش منتفی و منعدم گردد و ہر چہ گاہ

مخا و این علاج را در روز و در وقت نماز و در کمال صحت

نیاید و آن مسلمان محسود را فائده حاصل گردد و اگر اثری از آثار حسد ظاهر نشود مثلاً بی لیاقتی محسود در
 کمالیکه سبب حسد گشته از زبانش برآمده باشد پس آن محسود را هم بر آن آگاه کند و هر که را بی لیاقتی او متخاص
 ساخته بود و آن را هم بر خطا و غلطی خود آگاه ساخته معترف بقصور خود شود و هر لیاقتی که معلوم می بود
 از اکتمال خوبی و تقریری که دلنشین باشد اظهار کند مثلاً محسود را قای شخص سبب حسد گفته باشد که آن
 شخص لائق رفاقت و محل اعتماد نیست پس آن شخص را هم آگاه کند و مستغنی از قصور خود شود و آن آقا را
 هم بر غلطی خود آگاه کرده بجای بی لیاقتی کمال لیاقتش ذهن نشین و سازد و فائده اعلام آن شخص
 آنست که وی هم بر تحلل کار خود آگاه بوده تدارکش نماید و در اظهار لیاقت خلاف نمائی نکند بلکه اگر واقعی
 است اظهار نماید و الا سعی محض در اظهار لیاقت کند **افاد ۸۵** علاج تکبر آنست که اگر تکبر نسبت
 شخصی رود داده تا لیلی پیش از حد بنسبت آن شخص بجا آرد و گو از غایت تذلل خود و نهایت تعظیم آن شخص
 حرکات و نقل مجلسهای مردم و مضحکه همچو چشمان وی گردد اگر طالب ضای حق است و خود را در سلک
 طالبان خدا منسلک کرده به هیچ چیز از آن باکی نکند ایامی یعنی همین مردم با عز و وقار بیابند چونکه خود
 را در زمره آزادان داخل میکنند صلا در قبول زمی و وضع آنها که سراسر خلاف عقل و مروت است باک
 نمیکند بیک عزت و افتخار خود میدهند و امیر زاده معزز می باشد که محبت مختشان او را حسد کرده آنچه گوارا
 خاطر هیچ مردم سلیم الطبع نیست هم آن را بدل جان قبول کرده علی رؤس الاشهاد در کوچ و بازار بهمان اطوار
 خزان و شادان میگردد اگر طالب خدانی الواقع است از بر آن مور که بالکل موافق عقل و مشرع است گو
 مخالف عقول ناقصه فافلان مرضیات الهی بوده باشد با و انکار نخواهد و زید و مراد از تذلل این تذلل حیل
 کذابی مطلوب نیست که سر خم کردن یا زین بوس شدن است بلکه حقیقت تذلل در هر مقام و هر جا جدا و عللاً
 است مثلاً شخصی که در زمی مشایخ بود و او را تکبر بنسبت شخصی از مشایخ بهم رسد پس میباید که با او معالمت
 کند که در اذمان مردم متیقن گردد که این شخص از آن شخص مستفید است و از وی فواید طریقت حاصل کرده
 و نقصان خود را بصحبت وی تکمیل نموده **افاد ۹۰** علاج ریا بطریق تمثیل آنکه ریا بی در نماز ظاری
 کرد پس آن خیال ابقدر خود دفع کند و اگر با وجود کوشش دفع نشد پس لجات ریا را بشمار آن محفوظ

داشته در اوقات خلوت مثل شب که تنهایی محض بود و هیچ کس از شما امکان اطلاق نباشد اگر در نماز دو گانی بود
 دو دو رکعت و اگر چهار گانه بود چهار رکعت بشمار لجات بحضور خلوص تمام بگذارد و اگر در آن وقت هم خلل شود
 هر نماز که در آن خلل شده آنرا از شمار موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص مصنی از ریالشمار لجات
 مذکوره رسد و تا ادای آن هرگز نفس اربانی ندهد و همچنین اگر در سردادن ریابیش آید نفس خود را زحر کند
 که احببیل تراده چندان خرج خواهیم کرد و سده خواهیم داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال هرگز
 نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام کار خود کن انشاء الله تعالی سزای آن قرار واقعی خواهی یافت
 باز سزای معادل هر تنگی با در رساند و در ادای فرائض ریانیست مقام ریاسن و نوافل است لیکن سنن
 و نوافل اهم باین خیال که ریابیش آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه بخواند و علاج ریایحان که مذکور شد بعمل آرد
افاده ۱۰ علاج کینه که در دل تجافز نکرده باشد طریقه اخلاص بان شخص پیش گیرد و وضعیکه در دلش اخلاص پیدا
 شود و صرف اخلاص ظاهر بدون موافقت قلبی اعتبار نیست و اگر سخنی یا حرکتی بسبب کینه ظاهر گردیده عتاب
 استغفا و اعتراف بقصور و سعی در اخلاص و دوستی است چنانکه سابقا مشروح گردیده **افاده ۱۱**
 چون بطور یاد داشت که سابقا مذکور شد ملاحظه این امور را مواظبت خواهد کرد امیدوالتی است که تصفیه حاصل
 خواهد شد لیکن بی مجرد آنیکه در دلش ظن تصفیه و تخلیه هویدا شود اعتماد بر آن نکند بلکه امتحان آن کند
 و طریق امتحان از اجزای فهمیده خود را بان محقق نماید مثلاً درویشی خانقاه نشینی بادشاهی یا امیر را به کمال
 شوکت و حشمت و مطراق بسیار دید و رشکی و حسدی در دل خود نیافت نذاذ که من از حسد پاکم بلکه طهارت
 وی ازین خصلت رزید و وقتی هویدا کرد که هم پیره و هم خانقاه و هم نسبت و هم پیشه او همان اشغال و عمل
 مشغول شود و در آنک زمانی او را فواید بسیار حاصل گردد و آنهم پیره اش در همان کار که این شخص برای
 آن مدت در آن محنت کشیده در آن عمر از منته بدون محنت عمیره مشارالیه و ممتاز گشته در بروی او تقدیم و
 واضح گردیده و از زبان دانایان انکار و خانقاه نشینان و مرشدش که سر آن خانقاه است جلا کثیر
 در آن کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن مخموم و محترم مثل نج عظام گردیده با وجود آن او را تاباشتی و فرح
 نظر با تماوات مذکوره پیش آید و سوزشی و قلبی بوجهی در دلش نگذرد و آنوقت البته اندر دلش از زواید

حسد پاک شده و علی بن ابي القیاس حال داشتند و سپاهی اشرف و محترف جد است **فضل سوم در**
ذکر مخلات عبادت و آن مشتمل بر دو هدایت است چه هدایت اولی
 در ذکر مخلات عبادات اجمالاً و آن مشتمل بر دو افاده است **افاده اول** از عمده مخلات
 عبادات فقدان محبت و تعظیم نام خدا است هر چند هر شخص محبت و تعظیم نام خدا می باشد اما بعد که
 موجب کامیابی شود و بوضعیکه اگر بدین را بود نمی باشد تفصیلش آنکه محبت و تعظیم را غایباتی و اغراضی
 بود بحسب آن اغراض و غایبات محبت و تعظیم مختلف و مبتدل میشود مثلاً شخصی مواظبت ذکر نام خدا را
 و شروط و اهتمام تمام می نماید باین غرض که برکت این نام پاک توکری چند رویه بدست آید یا پیش
 سرداری یا امیر مغز شوم هر قدر که آن غرض عزیزتر تعظیم و محبت بیشتر اعلامی اغراض تنوی سلطنت
 و پادشاهی است هر چند باین غرض عمده هر که یاد نام خدا خواهد کرد محبت و تعظیم نام پاک او سبب در دلش
 بیش از حیطه بیان زائد خواهد بود ولیکن بموجب رشاد لازم الانقیاد حضرت رب الارباب **قل متاع**
الدنیا قلیل و بموجب بیان هدایت نشان حضرت رسالت پناهی علیه فضل الصلوات و السلام کن گمانت
الدنیا تعدل عند الله جناح بعوضة ماسوقاً **فلا منها شئ مما دینا چیز نیست فانی قلیل و نسیله**
 هر که نام خدا را وسط حصول آن سخت قدر و مرتب این نام بلند شناخت و بسا می باشد که همین حقیقت دنیا
 لباس می داری برمی آید و خود را بزی آن متلبس کرده جلوه گر میشود مثلاً مواظبت از کار الهی باین نیت
 که کمالی حاصل کنم و بوسیله آن پادشاه امر اهل عزت و اعتبار پیش من سر خم کنند و التجا بمن آرند و
 نام و نشان من وصیت کمالات من تا از من متطاور باقی ماند در بلدان و اقالیم دور دراز و آوازه دلا
 من منتشر و فاش گردد و فی الحقیقت **ان کُلَّ ذَلِكِ اِلَيْهِ مَتَاعٌ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ**
عِنْدَنَا بِكَ لِلْمُتَّقِيْنَ و حالش مبین در حدیث شریف است که قاری و جوادی و شهیدی را روز
 عرض حساب پیش خواهند آورد و هر یک از شاخص کورین کمال کوشش خود در رضا جوی حق تعالی بیان
 خواهد کرد و عالم السمر و اعلان که آگاه بر مافی الضمیر است هر یک ابر نیت آنها که شهره و آوازه خود منظور داشتند
 مطلع فرموده حکم با دخال دوزخ خواهد فرمود و ازین بیان گمان نتوان کرد که از کار الهی بنا بر طلب زرق

یا مورد نیویه ممنوع و حرام است که این معنی صریح خلاف لصوص قاطعه است بلکه غرض بیان تفاوت مدارج محبت و تعظیم نام خدا تعالی است که ذکرین در آن مختلف میباشند و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن هر سه فرق در نماز مبین شده پس شرح آنست که ادای افعالیکه از آن رضای حق هم می توان طلبید و تحصیل دنیا هم از آن میتوان کرد و در وجه میباشد اول آنکه ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را محض سر بجا آورده ام و حال آنکه در دل خود نیت تحصیل غیر رضای خدا از آن کرده باشد پس فاعل ادا البته مطرود از بارگاه الهی است و قابل دخول نا و بیان حال امثال همین اشخاص حدیث مذکور واقع شده و وجود دوم آنکه همان افعال مذکوره را بجا آورد و موافق نیت قلبیه خود اظهار طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگر چه محقر در بارگاه الهی باشد لیکن این قدر که امر داخل نادر حق اوصاد شود و نیز باید است که همین اشغال اعمال دنیا است که بنیات صحیح عبادات عمدت میگردد مثلاً خواب که سر سر غفلت و حجاب می نماید باراده صحیح و نیت درست بهترین عبادات اهل ربی میشود و مخلص فی العبادت را هر گاه سه رویی خوابی موجب کلال حواس شود و لذت منافع و کیفیات عبادات منحل سازد و آن مخلص بری اشتیاق آن لذت و کیفیات گردیده و بار در حصول آنرا منحصر در خواب پنداشته بهمین باراده و نیت در خواب رود و بهتر از نماز خوانی صدای مرالی و غافل خواهد بود بلکه خواب و را با نماز مرالی هیچ نسبتی نیست تا آنرا بهتر گفته آید نمازش موجب دوری و نارضامندی حق است و از ملکوت نفرین بر وی میرسد و بران نام صدای رحمت الهی و رضامندی و خوشنودی حق فائز میگردد **مَشْتَاتَانِ بَيْنَ الْمَرْتَبَتَيْنِ** و چون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد انتقال باغراض اخروی باید کرد و هر چه اغراض اخروی همه بهتر است لیکن در آن همه تفاوت مراتب منازل بشمار است از تفاوت مراتب منازل اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد و همین خصال فطرت که مساوی و مضمضه و اشتیاق و فرق و قصه شزارب استخوان و استخوان و خسته و نطفه البط و قلم اطفا که بوجوب قول مفسران معتبر ابراهیم خلیل الرحمن صلی الله علیه و آله و سلم و مکلف شده و باین محکم معتبر نقد استعداد او را از موده بر مرتبه امامت کبریا رسانیدند و همین صلوة و صوم و تلاوت و اذکار و جهاد و زکوة و حج است که در ادای آن مراتب صدیق فاروق و امثالها بسبب تفاوت عزائم و ارادات متبدل شد پس بهترین نیات و اغراض در محبت و تعظیم نام پاک وی

رضا جوئی دمی است بنا من جز رضای دمی هیچ نخواهد و هیچ مطلبی دنیوی و اخروی اجرت خود نداند بلکه
 کمال انعام جلیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت دنیا و آخرت نتواند نشایمین است که توفیق و قوت ذکر نام
 پاک و یافت همین انعام را بشرح و بسط تمام که صرف بقوت و توفیق اوست فهمیده و در دل خود جادو
 از تزلزل شادان و ممنونان حسان ایزدی باشد و شرح و بسط آن این است که مبادی و اسباب آن کرا
 ملاحظه کند که همه از خداست تمام جوارج و اعضا و خواص ظاهریه و باطنیه که هر یک ادخل در ذکر است همه از انعام
 عام اوست من بعد توفیقی که انعام خاص حاصلست هم از دست بسا شخص است که همه اعضا و قوا
 و دل زبان و فهم و دانش او درست باشد و هزاران تقاریر دنیوی و افکار معاشی بر زبان و دل او
 میگذرد و همینکه اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجه بخداستعالی نماید نقلی در زبان و ویمی در دلش پدید
 می آید که هرگز بر ذکر و فکر نمی آید با جمله صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است فخریم همین انعام را
 بهترین انعامات دانسته از طلب جزای ثواب دیگر غماض نماید باین وضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد
 همه کمالات است **افاد ۲۵** از عمده مخلات عبادات عدم اهتمام با او امر و عبادات شرعی است و عمل
 بنیادش همین است که راه رضا جوئی حق از دست ستان کم میشود بد و صورت اول آنکه رضا جوئی حق بخاطر
 خطور نمیکند بلکه مطمح نظر کمال خود که فی الحقیقت نقصانست میباشد دوم آنکه قصد رضا جوئی او سجا میباشد
 لیکن از طریق آن خطا واقع میشود هر چه بخیا ناقص ایشان میگذرد که موجب ضا اوست همانرا وسیله اش
 میسازند و حقیقت اینست که خود را از راه رضا جوئی او ضال محض نپنداشته مثل نابینا یا بصیر اخلاقی
 را و در زبان حال خود علی الدوام سازد و کلام از لی حضرت حق را که خطاب با کمال انبیا فرموده که **وَقَدْ جَاءَكَ
 صَاحِبُكَ فَجِدْ بِهِ و صَدِيقٌ قَدِيمٌ** را که از زبان صادق البیان سرور عالم خود می فرماید **كَلَّمَكُمْ ضَالًّا
 الْأَمِّنُ هَدِيًّا** طریق رضای او را همه در اعلام و آگاهی او داند و شرع شریف را که حبل متین و غروره و قمی است
 قانود و انکاشته هیچگاه خلاف آنرا موجب بهبود خود نداند گویانی از قبیل کشف و کرامت و خرق عادت
 و ظهور انوار و تجلیات و مصاحبت با روح و اهل سموات در مخالفت شرع شریف او را منطون گردد و
قاند ۲۵ علامت تحقیق این مانع در سالک نامقبول این است که آن اهتمامیکه در ادای او را در مثل نخ میسازد

عشر عشر آن در اتمام ادای صلوٰه مفروضه نمیکند بلکه هرگاه شیطان لعین برین جماعت چیره دست میشود
 بمقتضای **وَلَا تَخْرُجُوا مِنْهَا حَتَّى تَقْرَأُوا فِيهَا الرَّحْمٰنَ الرَّحِیْمَ لَا تَقْرَأُوْنَ** آنها را از راه حق دور تری بردن از مثل بکار
 سرکار حاکم وقت میدانند و این قدر وقت را که در نماز وضو میگذرد در ایگان می انکارند و کار آمدنی خود نمیدانند
 معاذ العین ذلک و این حال جماعتی است که مستم باسلام اند و آنانکه خارج از ارضه اسلام اند باحال بنیاد
 مقام گفتگو نیست بدایت ثانیه در ذکر مخلات عبادات تفصیلا و طرق معالجات
 آن و آن مشتمل بر سه فایده است **بفادیه** در تخل نماز لفظ شیطان هر دو میشوند لفظی باینطور
 که کسالت میکند و آرام خود میخورد و عجلت در ادای ارکان می نماید تا جلد تر فارغ شده بخسید یا آرام کند
 در مرغوب خود مشغول گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود بطور مسنون ننگزارد بلکه مثل ناقصین
 و مقولوبین کسالتی و ستر خالی در اعضای او راه مییابد و جوارح خود را یا لیس با التفق بسبب عدم مبالات
 بارکان صلوٰه یا وضعی مناسب است بدنی باشد میدارد و همچنین مثل محمودین پراگندگی جوارح باطنه و تشتت هم
 و خیال متعرض حال او گشته اخلاصی عظیم در توجه قوای باطنه و اعضای ظاهره بسوی نمازی اندازد اما شیطان
 پس سوسه اندازد اقع و سوسه و سبکی شان صلوٰه و قلت مبالات بان و چندان کار آمدنی ندارد
 آن و این سوسه جلد تر بکفر میرساند استخفاف و انکار فرضیت پیش می آید و آدمی کافر میگردد و او نامی **سوسه**
 آنکه از حضور مخاطبه و مکالمه و لذت مناجات رب لعنت غافل سازد باین طریق که شمار رکعات یا تسبیحات
 بخوبی باید دانست مبادا سهوی و غلطی واقع شود و یاد و متشابهات قرآن مجید حافظ را می اندازد که از یاد
 خیال دارد و بنا بر صیانت از غلطی با وجودیکه همان نماز خوان یک بار یا دو بار یا صد بار از پیش کرده که
 در بقای حضور هم نه تخلی در رکعات میشود و نه در تسبیحات و نه تشابه در قرآن می افتد این مگر شیطان است
 و غرضش بادهی رکعات و تسبیحات و متشابهات نیست بلکه تنزیل و فرود آوردن است از مرتبه اعلیٰ بر مرتبه ادنی
 و **هکلم** خبر آنکه مقصود اصلی رساند مقصود اصلی آن بریم همان انکار و کفر است اگر لفظ تعالیٰ آن مقصود است
 سرانجام نشد پس بنا چاری بمقتضای **اِذَا قَالَتْ لَكُمْ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِیْمِ السَّمِیْعِ الْعَلِیْمِ** آهسته آهسته بحیال کا و حزمی رساند تا که
 این صورت محقق گردد که به ع بد بزبان تسبیح و در دل کا و خرد کا و خرد مثل است هر چه سوای حضور حق

است گاو باشد یا خزیل باشد یا اشتر و طالب علمان ندانند که تامل ما در صیغ و ترکیب از آن قبیل نیست همیشه
 همیشه است بلکه زیاده تر از خیال گاو و خر مخل صلوٰه است و دانشمندان نپندارند که فکر استخراج مسائل غریبه از قرآن
 تکمیل نماز است بلکه تنقیص است و ارباب مکاشفات ندانند که توجیه هم در نماز بر زحمه شیخ یا تحسین طاقات ارواح
 و ملائکه تحصیل همان نماز است که معراج مومنین است یعنی فی این توجیه هم شعبه ایست از شرک گو شرک خفی بلکه خفی
 باشد و نباید دانست که سنوح مسائل غریبه و کشف ارواح و ملائکه در نماز قبیله است بلکه توجیه است و مقصد این
 کار در طویرت و امتزاج این مدعا در نیست مخالف خلوص مخلصان است و اما سنوح و کشف مذکورین پس از
 قبیل ضلعتهای فاخره است که مخلصان مستغرق حضور حق را بسبب فورعنائیت ما بان می نوازند پس در حق ایشان
 کمالی است که در موطن مثال مجسم گردیده و نماز ایشان عبادت است که مژده اش منظر رسیداری بود عیاجات گویا
 تقلید معاشیه باشد که بسبب عقا و انحصار حاجت روالی در ذات صمد مطلق از مصلی با کمال در عین صلوٰه
 صادر میشود از همین قبیل یعنی کمال نماز است و مشاورات بالنسب در حوائج از قبیل وسوسه قبلیه نقصان نماز
 است و آنچه از عمر رضا منقول است که تدبیر سامان لشکر در نماز می فرمودند پس این قصه مغرور نباید شد و نماز
 خود را تباه نباید کرد **پیست** کار با کافران قیاس از خود بگیرد اگر چه مانند نوشتن سیر و شیر به خضر علیه السلام
 شکستن گشتی و کشتن کودک بیگناه ثواب عظیم بود و دیگر از گناه فحیم جناب فاروق را مرتبه بود که بهترین لشکر در
 نماز نخل نمی شد بلکه آنهم منجمه کلمات نماز میکردند زیرا که آن تدبیر از جمله مہمات حضرت حق در دل ایشان بوده
 بخلاف کسی که خود متوجه تدبیر امری از مورد مینماید و انویس شود بر هر که انتقام منکشف میشود میدان آری مقتضای
ظلمات بعضیها فوق بعضی از وسوسه زنا خیال مجامعت زوج خود بهتر است و صرف همت بسوی شیخ و مثال
 آن از معین گویا رسالت مآب باشد چندان مرتبه بدتر از اتزاق در صورت گاو و خر خود است که خیال آن با تظیم
 و اجلال بسوی دای دل انسان چه چید بخلاف خیال گاو و خر که زانقد چه پیدگی می بود و زانقد تظیم بلکه همان محقر
 می بود و این تظیم و اجلال غیر که در نماز ملحوظ و مقصود میشود بشرک میکشد با جمله منظور میان تفاوت مراتب وسوسه
 است انسانز باید که آگاه شده هیچ عاقل از قصد حضوری حق منجم پس نگرود و عرض درین مقام علل این نخل
 است بر وضعیک فهم هر کس ناگسبان رسد پس اگر وسوسه از قبیل قبیح ترین وسوسه بود پس خود با تجاری تمام دعا کند

هر چند هر چیز منوط بفضل الهی است لیکن در بعض چیزها اسباب ظاهری چندان دخل ندارد و حصول آن مربوط
 بفضل الهی است و پس زمین قبیل است و فتح این وسواس و بخدمت شیخ خود عرض نماید زیرا که مرشد از وی داننا
 تر این کار است بر تدبیری مفید تر شاید آگاه سازد و دعا خواهد کرد و اگر وسوسه از طرف نفس یا از طرف شیطان
 سوای وسوسه مذکور است پس علاجش آن است که اگر مثلاً در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض سنت
 در خلوت و تنهایی سجده و چهار نیکه و وسوسه نگذرد و شازده رکعت بخواند اگر در تمام رکعات خیالات ممتد مانده بود
 و اگر در تمام رکعات خیالات مانده بعضی حضور و خالی از خیالات گزرا نیده و بعضی آن ملوث بالودگی خیالات
 گذشته پس مقابل هر رکعات که در آن وسوسه شده چهار رکعت مقرر نموده بحساب آن بگذارد و تدارک نماز عصر بعد
 مغرب کند و تدارک مغرب بعد آن و علی بن اقیاس عشا و تدارک فجر بعد طلوع آفتاب کند تا نفل تلمش شروع نشود
 و چون این کار بر نفس شاق است البته از آن باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت و چون تکلف در کاری بقا بود
 شکر الهی بسیار بجا آرد و مدارات نفس و مکافات آن تبرئیه و آرام دادن و خواستش را بموجب شرع بوی ساق
 بعمل آرد و اگر تجدید ملتزم آن بسبب تسویل نفسانی باشد یعنی قضایا شود و صباح آن روزه دارد و اگر در روز
 مخفی از مخلمات شرعی نفس و شیطان بر روی کار آرزو نمیند آن بسبب بیداری همه شب که بان روزه پیوسته است
 میباید و شیطان چون از اثر خود مایوس میشود نفس اشتریک خود میسازد تا مدعی او بر آید در تنبیه و تادیب
 نفس خود نفس شیطان هر دو از شریعت بازمی مانند بلکه نفس منقاد حکم الهی میگردد و شیطان از مجال فرمان روالی
 در انسان نمی ماند **فاده ۳۲** اگر در ادای زکوة نفس تعلل زرد و آنرا گران فهمد و بر حکم حق تعالی رخص
 و شاکر نشود چهار چیز از قدر زکوة مال خود بسته مد صرف کند تا نفس را دیگر تعلل نورزد و او را بر همانند که هر قدر تعلل
 خواهی کرد همان قدر مال صرف خواهم کرد **فاده ۳۳** حج و جهاد و تکیه فرض گردد و بردای آن نفس چیست
 و چنانکه زمیند پیش مل کند که کدام چیز باعث است که نفس بسبب آن در ادای حج و جهاد و تقاعد می و زرد همان چیز
 را بگذارد مثلاً اگر ریاستی و حکومتی مانع است و فرمان روالی که برصدن مردم دارد یعنی گزارد که حج و جهاد را چستی
 و چنانکه عازم شود پس می و لباس و خوراک و پوشاک نوشت و برخواست خود را بطور عریا و اولاد سازد هر چند حج و
 جهاد بلکه جمیع عبادات با وجود منازعت و کشاکش نفس دائمی شود لیکن وقتی در کتی که در فرصت مطمئنان

حاصل میشود و صلادین صورت هویدا نمیکرد و چونکه نفس رام شد و در عبادت بشا ط قدم نهاد و موجب
 برکات و رونق عبادات میگردد و اگر اوجود و آمدن در امور جهاد نفس بخوبی آدای حق آن نکند و محاسن
 خود را بدین هر کاری که مشکل زربود مثل کشنن رئیس کافر خجیه در خاوت همان کار مشکل را بزود لازم و ضروری
 پنداشته بجا آرد و نفس را بهمانند اگر تقاعد خواهی کرد همین طور تراد و مهلکه تا او هم افگند تا آنکه باز آید و گوشه
 در کارهای جهاد و درین زمانه از اهم المهمات است **فصل چهارم در بیان طریق ادا**
طاعات و آن مشتمل بر یک تهید و پنج افاده است **تهید** اصل مقصود از تهذیب اخلاق
 و غایت مطلوب از ادا طاعات اصلاح نفس است تا که نفس مطمئن شود و از زوال آن ک گردد و تطهیر
 از زوایل عین انصاف است بفضائل نفس کشی که زبان زد عوام اهل سلوک است خطای محض است
 چه کشنن نفس نامور از طرف حضرت حق است و در با وجود حیات ممکن و آنچه ممکن است همان است مامور
 نفس را اصلاح کرده رام احکام شرعیه نماید مثل آنکه انسان را جاهل را عالم کند پس کشنن غلط است و آنچه در کشنن
 نفس ریاضات شاقه و تقلیل طعام و شراب معمول آرنند این هم خطا است باین ریاضات نفس کشنن نمی شود
 بلکه بنیه انسانی بمحصل دلی طاقت میگردد و قابل عبادات شاقه نمی ماند و بسا که نفس جستی و جلالاکی باشد
 و اگر در وی شکستگی پدید آید بوجهی شکسته خواهد شد و بوجه کثیره تازه خواهد گردید **افاده ۱** بهترین طریق
 اصلاح ارکان اسلام است که عظمت این ارکان را بخوبی فهمید چونکه فائده و عزت در آن بسیار خواهد داشت
 اهتمام آن و تدبیر اصلاح آن بسیار خواهد کرد پس حقیقت عظمت ارکان اسلام خصوصاً نماز که عمده ترین آنها
 است با دراک آوردن خیلی دشوار است **لیکن حکم ملائکد ان کلک لایترک کلک** ششمه عظمت نماز
 تحریر کرده میشود من بعد انموزجی از ارکان دیگر هم توان گفت پس ولا تیشلی باید شنید بادشاهی است وسیع
 الممالک کثیره الرعايا والعساکر نیزاران هزار بلکه بی نهایت دلی شمار کارخانهای او در مقامات مختلفه و اما کن
 متبائن قائم اند و بر هر کارخانه اقسام مردم موکل و متعین اند و گوناگون چیزها را در هر یک کارخانه دخلت است
 مثلاً مزارعان با وجود بسیاری اختلاف مراتب در کار خود مشغول اند و رنگدان در جوارچ پیشما استفاده مسخر و
 ذلول علی بنه القیاس اهل سیف در کاری هستند و اهل قلم در کاری دیگر و هر یک را حسب کار او اجرتی معین

و جایی مقرر و هر یک بسبب آن کار علاقه و ربطی میدارد بچنان بادشاه و بدریافت آن علاقه
 در خود می بالد و بر سعی و کار خود مینازد چونکه میداند که بادشاه بی پروا محتاج بچکس نیست بر علاقه
 که مرا باومی است از عنایات او است و مایه افتخار و اعتبار من است لیکن باالی این کار خانات
 را با وجود تفاوت مدارج و مراتب علو بعضی آنها با علوی مدارج کار نیست معین که از آن تجا و تکریم
 ممکن نیست و بنا بر اعلیٰ جرت و جاه ایشان را زیاده و نقصان تفاوت زمین بعد چیله خاص که مقام
 نیابت و منصب خلافت او را نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطه قیام تمام کار کار خانات کرده
 برای حضوری او اوقاتی معین ساخته تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض جوانی خود نموده و
 احکام حضور سلطانی را شنوده مصدر قیام کار خانات گردد چونکه او را همیشه اوقات دربار داری میسر
 است و حضوری دربار حسب تعیین وقت بر وقت غن شدیدیست رباب تمام کار خانات نگران حال و
 مشتاق مقام او میباشند در هر دو بار احتمال ظهور چیزی بدیع و مرتبه رفیع میباشند و در تعیین اوقات تاکید
 حضوری در آنها عنایتی خاصه حالش از طرف بادشاه بر آراسی سائر رباب کار خانات هویدا و
 نیکد و همین بسبب آن چیله خاص در تمامی رعایا و لشکر و اهل سیف و قلم ممتاز و معزز میباشند همین
 سنوالات مخلوقات را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که در احکام الهی سخن و سرگرم اند هر چند ملائکه مقربین است
 عمده و کارهای بزرگ مقرر است فاما از کار منصبی و تجا و زنی توانند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام را در کار خانات
 اسرافیل علیه السلام دخل نیست همچنین حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل دخل و علی هذا القیاس حضور و در آخر
 و منصبی که حضرت جبرئیل است ایشانرا از آن نزول است نه خروج اما نزول بسبب آن نیست که معصوم
 اند و عدم خروج قصه معراج گواه است بیست و اگر یک معصومی برتر برم بد فروع تجلی بسوزد برم
 حضرت آدم صغی الله تعالی بنا بر خلافت پیدا فرمود و مستعد کمالات بنایات ساخت و نظمه کار خانات
 کشیده کرد و نزول فرعون بر روی حقیقت انسانی معزز فرمود و اول فراد او را که حضرت آدم اند بوجوهی منظر تم آن
 مادر از فراد این حقیقت سرکه و حیالی است سر بیان کند و اینچنانکه چیله خاص شاهی مصدر بر مری از مملکت
 که منقسم بر به خدام سلطنت است میتواند شد مثلا کاریکه بخد مت گاران خواصان بعلق میدرد مثل کس اولغان در کار

و امثال آن ازین چلیه خاص هم عندا حاجت در خلوات متحقق میگردد و همچنین کاریکه بر نقیبان چو بدار
 تعلق میدارد مثل پیغام رسانیدن کسی یا حضوران عندا طلب زان چلیه خاص هم امثالین امور
 عندا حاجت بظهور میرسد و همچنین کاریکه متعلق بر منشیان و متصدیان است از فراسین نویسی تحریر حساب
 و ضبط جمع و خرج از ان چلیه هم عندا حاجت طلب میکنند و کارهای عمده امثال الحی گری و نظامت
 مالک ریاست جنود و عساکر امور متعلقه بوزارت بر همین قیاس باید کرد و همچنین اکمل افراد انسانی مصدر
 خدمات جمیع ملائکه در مراتب الامر متوانند شد مثلاً در جهاد یا اهلک کفره بدعا و بهمت خدمتیکه بملائکه غضب
 دارد از ان بظهور میرسد در ایصال منافع علیه خدمتیکه بملائکه رحمت تعلق دارد از ان متحقق میشود
 در تسبیح و اذکار و بجا آوردن عبادات خدمتیکه بملائکه مسبحین تعلق دارد از روحی نماید و در تعلیم و تعلم
 و ارشاد و تلقین خدمتیکه بملائکه خدام و حی تعلق میدارد از دست و دست می آید و در اقامت سلطنت
 عادل و خلافت کبری قیام مبنای صلب مامت باطنه و نبوت و رسالت و مراتب الواعزم و خاتمت خلیفگی
 تعلق بملائه اعلی میدارد از و صورت می بندد و قس علی ذاک سایر اخذات القصد حضرت حق جل و علا
 بنا بر در بار داری خلیفه خود اوقاتی معین ساخت و بطریق ارث دو همه بنی آدم آن استعداد را مستو
 ساخت و اظهار آنرا موقوف بر اختیارش فرموده و از راه کمال لطف و عنایت بعثت رسل و انزال
 کتب و انوار هدایت از خلق حاملان کتب نواب نبوت و امثال آن از بو اعمش و دعای ظهور استعداد کار
 و داد امداد فرمود پس قات پنجگانه نماز که وقت کمال قربت و حضوری آن اشرف مخلوقات است لهذا
 بر خیر امت فرض شده اوقات در بار داری است و شعبه از معنی خلافت در هر کس معن وجود هر که خواهد آنرا جلوه
 نماید و هر که خواهد آن را بر باد دهد **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا** اوقات
 نماز پنجگانه که بر بندگان فرض شده شایسته مقبول الشهادت بر تفوق و حقیقت انسانی بر تمام جمالی مخلوقات
 گو افرادوی متفاوت و متناقض باشند بکمال تنزل کرده بافضل السافلین سند و فی حقیقت بسبب ایشان
 بافضل السافلین همان تفوق ایشان است چه ابتلا با کبر یا یا واقع انواع تعذیبات نصیبه ملازمان حضور با او
 میباشد پس عیب هم بیشتر عنایت هم بیشتر عنایت پس من طار کمال ایمانی را باید که حقیقت نماز بر همین طور دانند که حضرت

حضرت رب العزت که عظمت مملکت و سائر اوصاف او را پایانی نیست از تمام مخلوقات مرا برگزیده بناگید
شدید بر بار واری چه وقت اذن مطلق داده محتاج باستیدان نگذاشته و از منت برداری حاجت
و نایبمان سبکدوش ساخته و در عدم حاضری و عید شدید فرموده پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام غنط جان
است محروم کرده مستحق مقتضای و عید شدید شدن کدام مرتبه جهل و سفاقت است این قسم عظمت نماز را
چشمیده حرکات صلوة کمال ادب و خشوع کشایان قبول بارگاه باوشاه حقیقی باشد بعمل آرد و خود را دلام
در کار الهی داشته اوقات نماز را بلاشبه وقت در بار و حضوری بندار و تلاوت و تسبیحات و ادعیه مناجات
و مکالمه و عرض حاجات خود بندار و این است حقیقت جاوید صلوة حقیقت ارکان آن تفصیلا پس برای تفهیم
آن تمثیلی تصویر باید کرد و بیانش آنکه وقتیکه جلای خاص شاهی عزم مناجات و قصد عرض حاجات در دل
خود مصمم گردد در کار قای خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می آید و از اسوامی ادا عرض کرده و
هیبت و سلطنت او را تصدیق عین خود ساخته دیده امید مناجات باومی و نزد پس لایید مجرودی که آن
باوشاه عالی جاه بر عزم مناجات او اطلاع میابد و امید عرض حاجات ادرا می بیند عنایت خاصه
باره او مبذول می نماید و بدیده قبول و محبت او را ملاحظه فرماید و هر قدر که اقوال افعال تعظیم از آن جلای
منقاد صادر میشود عنایات شاهی در حق او دو بالا میگردد پس وقتیکه آن بنده منقاد عنایات آقا را بجا
خود بیش از پیش متوجه میاید برای بجا آوردن تحت بوسن یا امثال آن از تعظیمی که تقدیم استیدان مناجات
و توطئه عرض حاجات میباشد انخامی و رز و بسبب صدد در این تعظیم عنایات بی غایات پادشاه
بسوی او مستوج شده اذن مناجات و پروا نگلی عرض حاجات با و از رانی میکنند پس آن عبد منقاد
در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را به ثنا و مدحی کشایان مولای اوست کشاده و فعلی که مشعر به
تعظیم اقای اوست بجا آورده مشغول بمناجات و عرض حاجات میگردد و از بس که این وقت وقت
نهایت کمال این عبد منقاد و غایت قرب آن باوشاه عالی جاه و شدت ظهور هیبت سلطنت نهایت ضو
سطوت مملکت است بمنظور سهوی بعضی مضامین مناجات و مقام نسبان بعضی از حاجات بود لهذا
او را امر می فرمایند که لجه از مقام مناجات جدا شده خیال و عقل خود را درست نموده باز در محل قرب

داخل شود تا تدارک مافات بخوبی دست دهد و وقتیکه امثال این حالات قرب و مقامات
 اتصال بران عبد منقاد چند بار بسبیل تکرار ورود میکنند قانون حسن معاشرت و قدودا
 و وفور قبولیت چنان اقتضای فرماید که آن عبد را بران اعزاز و اکرام پیشترین ماذون
 کنند لیکن از بسکه نشستن در دربار بادشاهی کمال سوی ادب است لهذا حکمت سلطنت
 چنان اقتضای کند که آن عبد را بخدمتیکه مناسب نشستن باشد مامور فرمایند مثلاً بسوی
 او پای خود را زمی کنند تا به تقریب ادای خدمت چینی بشیند همچنین وقتیکه مومن پاک
 مبر از اشراک صحیح العقیده خالص‌الذیت مجتنب از بدعت متحلی از ذلال و متحلی بفضیلت
 جان خود را از الواث بهیمیه و خیانت معنویه صاف نموده و تن خود را از انجاس حقیقیه واحد
 حکمیه پاک کرده و لوح خاطر خود را از نقوش التافات الی ماسوی الی صفا ساخته و دل خود
 را از علالت غیر الله معر کرده بقلب و قالب خود متوجه الی الله گشته بکمال محبت و وفور عنایت
 بهضمون **إِنِّي رَجَعْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** را در سویدای
 قلب خود را رخ نموده و عقد تحریمی نماید بجز در این عقد رحمت الهیه بچوش می آید و عنایت
 خاصه بسوی او متوجه میگردد که **إِذَا صَلَّى لِحَدِّكُمْ فَلَا تَمْتَحِنَنَّ قَبْلَهُ وَجْهَهُ فَإِنَّ اللَّهَ**
بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقَبْلَةِ نَفْسِي روایه **فَإِنَّ الرَّحْمَةَ تَوَاجِهُهُ** اشارتی است باین معامله و هر قدر می که
 اقوال تعظیمیه از تلاوت قرآن و از ادعیه از و بطهور بر میرسد بهما تقدیر عنایت رحمانی و فیض یزدانی
 در حق او مبذول میگردد تا اینکه رکوع که توطئه عنایت تعظیم و تمهید نهایت قرب که عبارت از سجود
 است بجای آرد و وقتیکه بعقل خالص خود ملاحظه می نماید که مثل این مقام رفیع که عبارت از سجود
 است مرا ماذون مطلق فرموده و هیچ مانع و حائل نگذاشته اند در ادای شکر این نعمت کبری و در ابرام
 عظمی راست استاده و روح و ثنائیکه شایان است بجا آورده همین خود را بر خاک عجز رسانیده و در حاجات
 و عرض حاجات مشغول میشود و از بسکه سجود مقام نهایت قرب و مغل سئو حلیات جمال و
 ظهور سر اوقات جلال است لهذا مظنه سهو مضامین بعضی حاجات گردیده بنا علیه چنان مامور شد

خود را در می ازان مقام رفیع فرو نر آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک ما فات من عرض
 احاجات عود کند و چون آن مومن پاک باین حالات مرضیه بار بار متلبس میشود که او نامی تکرار در
 دو رکعت متحقق میگردد و قابلیت دانگنی شستن پیدا میکند زیرا که تکرار دلالت بر شدت اعتقاد
 می کند بخلاف آنکه فعل تعظیمی ازان یک بار صادر شود چه مختل است که آن فعل تعظیمی انفاقا ازان
 صادر شده باشد لیکن بنا بر محافظت قوانین عظمت قعود صلوة را خالی از عبادات نگذاشته
 به تشبیه که تشبیه نهایت اقوال تعظیمیه است امر فرمودند و نیز در قومه سری دیگر هم مودع است
 بیانش آنکه هر رکنی از صلوة بمشکل بر جلادتی جدیده و لذتی تازه است پس لابد رکوع را از سجود
 بفعلی اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر رکن بر اسباب نصیبه مصلی گردد و همچنین در جلسه باین
 المسجدین سری است پس غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی بی القدر به مقامی رفیع و پایه بلند دفتر
 فائز میگردد و مثلاً دست او بر پایه تخت شاهی رسد یا بدستار سر بسته بهره ور گردد پس البته اقوال
 و امثال او را ظن اتفاقی بودن این امر بخیاال میگردد و چون این امر به تکرار متحقق
 می شود خیال باطل مضمحل میگردد و همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را با علای مناصب
 قرب که در سجود بدست می آید می نوازند البته محل حدوث ظن اتفاقی بودن این امر در
 قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب نفس این مصلی هم هست پس بنا بر ازاله این ظن در هر رکعت
 این مومن پاک را باین خلعت فاخره دو بار می نوازند این است اشاره اجمالیه لبوسی
 اسرار ارکان صلوة و اما تفصیل آن پس بنا بر تنگی مقام بر ذکای اهل فطانت حواله کرده
 شد چونکه برین معنی بخوبی آگاه بوده موظبیت خواهد در زید امید از فضل الهی است که حسب
 استعداد خود مورد الهیات صادر خواهد شد و از اینجا بی باید بر دلبر قول فاروق که **أَجْعَلُنَّ**
جَيْشِي وَأَنَا فِي الصَّلَاةِ در دربار خود تدبیر عسا که مسلمین که موجب مزید قوت شوکت دین
 متین باشند میفرموده لهذا هر قدر که فتوح و از دیاد اسلام در عهد او رود او در پی چه عهد معلوم است
 القصصه معنی ایمان در دل انسان بهتر است که مخفی در زمین ساخته شده همینکه تکلم بکلمه شهادت

شد و عبودیتش مشهور و معروف توالم الهیه گردید و بزبان حال صدای تهنیت خود پیش و قبولیت او
 از ملا و علمای برزده مسامح اهل عوالم راز نیت بخشید بجز صد و یک شهادت مامور بحاضری در بار
 اوقات جمعه گشته بسیار از احکام تطهیر که مقدمه قصد در بار است و بتعلم آداب قولیه و فعلیه و عرض داشت
 چهره و سر بر میگزید و سر فراز گشت **۳۵۰** چونکه اختلاص از اموال که بموجب منطوق **جَعَلَ**
اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا در زندگانی این جهانی است کلیه مامور نیست و بسا است که انسان قتیکه مسلمان
 شده ایمان وقت مالدار شود بلکه از سابق مالدار بود بنا بر علیه زکوة راضیه نماز فرمودند تا مال اکثر موجب
 غفلت و نکرته می باشد و مجتهدش زنگار مینهد دل میگردد در حق مرد مسلمان نوعی از حضوری علی الدوام
 بخشند شمرش آنکه چون مرد سلام آورد دانست که بارکان سلام مامورم و اهتمام ارکان عمده که از آن جمله زکوة
 است در دلش قرار یافت همانوقت در پی تفشیش اجناس اموال گردید که کدام از قبیل مال زکوة است و کدام
 نیست و هر چه از قبیل اول است مقدارش چیست آن مقدار را چه قدر زکوة و گذشتن سال که شرط زکوة است
 از کدام وقت شروع پس این اهتمام ما و امیکه در منگیز خاطرش گوید در عن تدبیر شمیر اموال خواهد ماند در همه آن
 اوقاتش نوعی از حضوری حق نصیب او خواهد بود و چونکه معنی فرضیت بخوبی خواهد فهمید یعنی حکمی است از احکام
 الهی او ای آن بنا بر حکم بر من لازم است و نیات دیگر از اتجای ثواب یا رفع حاجت فقیر یا صلح رحم یا آواز
 وصیت خود بوجود و کرم در جنب نیت ادای امر الهی منضمحل یا منعدم خواهد گردید و استغفای جناب صمد مطلق بخون
 وی خواهد بود و خواهد دانست که اینقدر مال که بر من در هر سال بطور مشککش و نذرانه مقرر گشته تا بحضوری
 او رسانم محض بنا بر حکمت افزایش انعام جلیل الله در خود بر من مقرر فرموده و بنا بر علیه اخذ زکوة اصالت حق امام و
 خلیفه است و گویا در دست الهی حواله میکند چنانکه قرآن حدیث بر آن دلالت دارد و حال مسلم در ادای زکوة
 هر سال مبتلا کسی است که از حضور بادشاه عالیجاه بی پروا با مر موکد و حکم مستحکم مامور است که از ششای مملو که در
 مستعمله خود اینقدر بر سال بطریق نذر عید یا جشن بحضور ما آورده باشد که ما بدست عنایت خود آن را
 قبول فرموده مور و فضیلات خواهم ساخت پس اهل کار خانات دیگر که این طوز نذر گذرانیدن ایشان
 در عید جشن مطلوب و معمول نیست بلکه نمی توانند گذرانید مگر آن علو منصب کمال

عزت و محبتش که در بارگاه بادشاه است میباشد و آن شخص مدام در مزید و ترقی می ماند و عظمت او را در عین
استغناء با موال رو نمی دهد **فایده** چنانکه سلاطین ذوی الاقدار سماحت شعرا موال نذر و نیاز را
در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در مخارج سایر اهل عزت و افتخار مثل شاهزادای عالی مقدار
و امرای کبار تجویز بنبل نمی فرمایند بلکه مصارف امثال این موال نذر و ایشان ذوی الحاجات انعامات اند
و بس همچنین حضرت ملک لالماک موال زکوة را بر بنمبر خد صلی الله علیه و سلم که مخارج آنجناب فی الحقیقت از
مخارج خاصه حضرت رب الارباب است و بر سایر بنی هاشم که علاقه اخوت و نبوت بان جناب میداشتند
تحریم فرمود و مصارف آن موال زکوی احاجات معین نمود پس کسانی را که بر ایشان صدقات تحریم فرموده
اند عزت و افتخاری حاصل شده که شکر آن هیچ زبان نمی تواند ذکر و اگر فقط در مقابله همین نعمت صدای انواع
عبادات و هزارها اقسام طاعات بجا آرند ایشان را می سازد و بسبب مقابله مثل این نعمت عظمی بکفران ارتکاب
عصیان بگدام پای میرسد **فایده** در فرضیت صوم ماه رمضان یک نوع توجبه و التفات مرد
مؤمن تمام سال بسوی تکلم الهی و تعظیم امر وی تعالی می ماند و منتظاری میکشد و استعدادی مینماید که هر گاه
در رمضان خواهد رسید چنین چنان یعنی روزه و نماز تراویح و قرآن ادا خواهد نمود درین انتظار و استعداد
و خلوص نیت مردم مختلف الحال میباشد و حسب آن اختلاف مدارج مقبولیت آنها مختلف میشود و بجهت این
انتظار تمام سال مشابیهتی بزکوة دارد چنانکه سابق در زکوة مرقوم گشته و هر چند روزه بر هر امت معین بود لکن
تخصیص ماه رمضان برای این امت بجهت عنایات بی غایات حضرت حق است که بر این امت مرحومه فالضرف
است نظر الضعف بدنی و کمی عمر و قلت همت و توفیق مزاولت اعمال شاقه ماه موصوف و لیلته القدر مقرر شده تا
بدون مزاولت اعمال شاقه بوساطت برکات ماه موصوف و شب قدر فالزبد درجات عالیات مثل پیشین
بلکه زائد از آن شود و در هر سال یکبار لیکه کوبی قوی بر نفس میرسد که اثر آن تمام سال میماند و شهوت غضب
و حرص و را اصلاحی بدیعنی آید گوهر انسان را بر آن آگهی نشود **فایده** هم بعد از حج پس بمنزله آنست که
باو شاهی مقامی معین کند و آنرا مورد عنایات بی غایات خود سازد و هر که در آن مکان طلب نماید
آنرا نهایت مورد فیوض خود سازد و در افران و معظم و معزز کند چنانکه اگر کسی بدون طلب هم در آن مکان

داخل شود و در این معنی یابی که لیاقت آن میدارد مشمول سازد و بوجه من الوجوه عننی و عظمی او را هم در
افغان خود حاصل شود و او را خالی محض از اعزاز و عنایات ندارد و القصد آن مکان را خواندیم که باشد
هر که بنا بر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال و معزز و منعم سازد و هر که بدون طلب آمده باشد او را
موافق حال و بوجه من الوجوه معزز و منعم کند همچنین بادشاه علی الاطلاق خانه کعبه و اطراف او را که مسمی بحرم
است از تمام ارض ممتاز ساخته مورد فیوض خود کرده است و مثل خانه ینما برای هر کس و ناکس مبذول ساخته
پس هر که بنا بر طلب نجاح حاضر شود و آن بنی آدم اندک با نوزع نعم الهیه مشمول شود که از آن جمله مغفرت عام است
که تمام گناهان او می آمرزد و باعتبار رفع گناهان چنان میشود که گویا احوال پیدا شده هیچ گناه بروی نیست
و آئینه را هم در عنایات یزدانیه و کفالات رحمانیه مشمول می ماند و هر که بدون طلب در آن مقام متحقق گردد
مثل حیوانات و نباتات پس ایشان هم بمرتبه حرم معززند از مثال خود امتیازی حاصل می نمایند پس من
پاک را باید که این امر عظیم را یعنی طلب پروردگار را در مثل این مقام این چنین عاجز از محض بای اعزاز و اکرام
تسور کرده عظمی حج را در ردل خود راجح گردانده **افاده ۵۰** باید دانست که چهار امر است کثیر
الفوائد عمیم المنافع که منفعت آن بوجه متعدده بجهت و نام میرسد بنابر باران که منفعتش نبات و حیوان
و انسان را احاطه کرده و منافع این امر عظیم دو قسم است منفعتی عامه که مومنین مطیعین و کفار متدین و
فساق و منافقین بلکه جن انس و حیوان و نبات در آن اشتراک میدارند و منافع مخصوصه بجماعات
خاصه یعنی بعضی اشخاص منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر منفعتی دیگر که منفعت عامه پس بیانش آنکه
چنانکه به تخریب صحیح ثابت شده که سبب عدالت حکام و دیانت اهل معاملات و سخا و وجود ارباب اموال
و نیک بینی جمهور نام برکات سماوی مثل دل باران بروقت و کثرت نبات و نفعی مکاسب و معاملات دفع بلا یا
افشای نومو اهل ظهور ارباب تنز و کمال پیش از پیش متحقق میگردد همچنین مثل آن بلکه صد چند از آن بسبب شوکت
وین حق و عروج سلاطین بتدینین ظهور حکومت ایشان در اقطار و اکناف زمین قوت عساکرت حصه و منتقا
حکام شرع در قریح مصاب ظهور میرسد چنانچه حال دهند و ستا از احوال روم و توران در نزول کات سماوی با
سختی بلجان هند و ستا از درین جزو زبان که سینه بزرگ و صد می سوم است اکثرش درین ایام در آن کجایه بحال همین لایت که

پیش ازین دو صد یا سه صد سال بوده در نزول برکات سماوی و ظهور اولیای عظام و علمای کرام قیام
 باید کرد و اما منافع مخصوصه پس حصول آن بنسبت شهدای مومنین و غزاه مسکین و سلاطین ذوی الاقدار
 و جوانمردان کارزار استغنی از بیان است و اما بنسبت ارباب بواطن صافی پس حصول رزقیات عظیمه
 در اوقات قلبیه و فوز مراتب ولایت و مناصب جاهت بر ریاضات سیره است و اما بنسبت علماء بر
 انتشار علوم حقه و کثرت محلیین و متعلیین و فوز علماء بر مراتب حساب و قضا و اجتهاد و افتاد قیام بر منصب
 امامت باطنه یعنی دعوت عامه ظاهره بسوی ملت مقبوله و حصول نیابت انبیا سبب شریعت حقه و حکام
 مرضیه و ظهور امر بالمعروف و نهی عن المنکر است و اما بنسبت عوام صلحا پس فور غیبت ایشان در صلاح
 و تقوی سبب غزای اهل صلاح و امامت اهل فحور و بسبب شهرت امور محموده مشروعه و خمول امور مذمومه
 ممنوعه و نیز تضاعف اجزای طاعات ایشان بسبب افتیاد سلاطین اهل سلام و اکرام علمای ذوی الاحترام
 و اولیای عظام و بسبب خول در جماعات عظیمه کافه اهل سلام است و اما بنسبت عوام مومنین بر
 حدوث نیت صحیحه در معاملات میلان بسوی طاعات در قلوب ایشان بسبب انتشار انوار دین حق و انکشاف
 جواد مطلق و انفتاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن اگر چه تقلید باشد و نیز رفاهیت معاش بسبب
 برکات سماوی و بسبب عدالت سلاطین ذوی الاقدار وجود کرامی سخاوت شاعر و انتظام امور معاش
 و معادیه ایشان بسبب متبوع بودن قوانین شرعیه است و اما بنسبت فساق و فجار پس حصول توبه
 یعنی حدوث کراهِت در قلوب ایشان از فسق و فجور بسبب سر بیان انوار ملت حقه در قلوب بنی آدم
 و بسبب سوز شاعت افعال قبیح در عقول جمهوران نام بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن
 از اطهار منکرات و بدعات بسبب فیضان قامت حدود و تعذیرات یا خوف لحوق عار بسبب طعن از جوان
 و ملائک قرآن بسبب شهرت قبح منکرات بدعات است اما بنسبت اهل نفاق پس تقاضای ایشان دین حق ظاهره و
 عدم دخول ایشان زهره کفر و جهل بسبب فیضان قلب بسبب ملاحظه عزت اهل ایمان و لذت اهل طغیان نیز امید بر سر نیت
 حقه در جذب قلوب ایشان بسبب انتشار انوار ملت حقه و نزول برکات سماویه و بسبب ملاحظه شوکت اهل سلام و بسبب مخالفت اهل
 عظام و علمای کرام و انعکاس انوار و تقوی و غم و غم این رنگ و اوردن قلوب ایشان است اما بنسبت کفار اهل مدینه پس معیشت بسبب نزول برکات

و اتفاق مکاسب عدالت سلاطین و اطمینان از لصوص و قتل و الطریق و امید حدوث و رعیت
بسوی اسلام بسبب مخالفت با اهل حق و شهرت رسوم ایشان و بسبب ملاحظه انتظام امور معاش
و معاد اهل دین حق بسبب تبعاع شرع است و اما به نسبت اهل حرب پس در حق کسی که در جهاد
از دست اهل اسلام مقتول شدند با وجودیکه ایشان اقل قلیل میباشند چه در اکثر محاربات مقتولین
اقل قلیل بنسبت فارین میباشند خصوصاً وقت ظهور شوکت جانب مخالفان القصد در حق ایشان
مقتول شدن باعث تخفیف عذاب و تقلیل عقاب است چه اگر مقتول نمی شدند البته بکفر خود تا مدتی
باقی میماندند پس بد کفر ایشان متزائد میشد و هر قدر که کفر متزائد میشود باز دران عقاب متضاعف میگردد
اما در حق ذراری ایشان از نسا و صبیان پس از بسبب ایشانرا بسبب سترواق مخالفت با اهل حق بدست
حق آید البته حصول منافع صحبت اهل حق در حق ایشان منطون مینماید این است باره از ذکر منافع جهاد
اما تفصیل آن پس احاطه اش در بنی مقام نمی تواند شد القصد و جوب جهاد بر اهل میان و امر با قامت
آن الی القراض الزمان در کارخانه تشریح مبتدا به انزال غیث و اجزای انهار است در کارخانه تکوین اما
تلف شدن چندی اشخاص فاسد الاستعداد مثل بعضی ز اهل اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند و راه
مخالفت غزوات و مجاهدین بسبب خست باطن و حسد و محبت کفره می پیمایند و در ورطه هلاکت ابدی
خود را می اندازند و در زمره اخبث منافقین داخل میشوند پس عموم منافع جهاد منحل نمی تواند شد
چه همین باران است که عموم نفع او در حق جمهوران نام بدیسی است با وجودیکه بعضی از اشخاص بسبب انهدام
عمارات یا طغیان سیول و انهار تلف میشوند خائمه در فواید متفرقه و آن مشتمل بر پنج افاده است
افاده اول باید دانست که ستم غنابی مزامیر و اختلاط امارد بدون شهوت اگر چه از منوعات
شرعیست لیکن امثال این امور را در حق ساکین با حق خصوصاً در حق طالبین راه نبوت خالی از
خلل هم نباید فهمید بیانش آنکه امثال این امور هم در حق مبتدیان مضرت است و هم در حق منتهیان اما
در حق مبتدیان پس تفصیلش آنکه جمیع ارباب طب و رضائی اتفاق کرده اند بر آنکه ساکین را به حق
را ایفای حقوق نفس ضرور است و اتباع حظوظ آن مضرتی را سبب خطو ظنیکه لذات آن

در صلب نفس رخ گردد و ملاوت آن در سویدی دل مستحکم نشنید و نفس و طلب آن همان و سرگردان
 گردد و پر ظاهر است که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست چه گاهی بسبب آن ضعف ناتوانی
 در جسم پدید می آید چنانکه بسبب کمال و شرب و همچنین گاهی بسبب ترک آن انتشار حواس پراگندگی
 عقل و کرب طبیعت حادث نمی شود چنانکه بسبب ک نوم و استراحت و همچنین گاهی بسبب ک آن
 مظنه وقوع در ممنوعات شرعی مختل نمیکرد و چنانکه بسبب ک جماع العفصه امثال این امور را هیچ یک
 از عقلا از قسم حقوق نفس نمی تواند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از خطوط نفس بلکه از همان قسم
 خطوط که طالب اجتناب از آن او کد است چه صوت خوش و صورت دلکش از همان قبیل است
 که لذت آن در ته قلب فرو میرود و اثر آن علی مراد الهی و الا اعصار بذیل نفس منقشست میماند و نفس را
 در طلب آن میجانی و گزروانی فرامیگیرد و علاوه برین نکند امثال این امور از جنس مباحاتی است که من جمیع
 اتصالی با امور محرمة میدارد و در بعضی اوقات بعضی اشخاص البسی معاصی کسان کسان می برد
 مثل شدت تعلق قلب با سماع غنا یا سحر یا زکات استماع نماز می شود و کثرت احتلاطانار و در خلوات
 محدودت شهوت میکند چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و اجتناب از امثال این
 امور مباح شعرا اهل تقوی و صلاح است چنانچه در احادیث کثیره مصرح است و کسی بزرگ تقوی
 و صلاح خود محتمد شده اقدام بر امثال این امور نیاید کرد که کلام هدایت الیام این الشیطان
 کبرجی من الی انسان مجرب الذکر در الامثال این طنون شافی و کافی است و اما در حق منتهیان پس صلیا
 با سماع غنا مضرتی دیگر میرساند و تعلق قلب با ناز و مضرتی دیگر اما مضرت اعتیاد با سماع غنا پس
 افضیلش و وقوف بر تهید مقدمه است بیانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت
 میکند که کیفیت غضبیه امری دیگر است و بلکه شجاعت امری دیگر اگرچه آثار و احکام آن هر دو با هم
 متجانس و متمائل میباشند مثلا ضرب و قتل از عروض غضب بهم سر بر میزند و از ملکه شجاعت هم صا و
 میشود لیکن اول از عوارض سر لعیة الزوال است و صدور افعال از ان بی انتظام و ثانی از ملکات
 راسخه است و صدور افعال از ان بانتظام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکات

محموده پس طریبان غضب و صدور آثار آن اگر چه محل ظهور آثار شجاعت نیست بلکه موندان لیکن غلبه
 آن کیفیت و تسلط آن بر نفس اتباع مقتضای آن بحیثیکه هر چه غضب و تقاضا کند همانرا بعمل آورد
 خواه موافق عمل و عرف باشد خواه نه بلکه شجاعت را بی رونق میسازد و چنانکه صاحب شجاعت متیز
 یا تمکین میباشد همچنین صاحب غضب سبک مزاج و بی وقار چون این مقدمه در پیشین شده پس
 در صل مقصود کمال تعمق باید نمود و نظر فایز را کار باید فرمود که میجانی و غلبیانی که بسبب استماع صوت
 خوش در باطن انسان پدید می آید اگر چه فی نفسه از امور قدسیه الهیه نیست چه مثل همین حال بر نفس فانی
 و فجار بلکه مبتدعین و کفار بلکه بر نفوس سایر حیوانات وارد میشود لیکن بسبب اختلاف انوار عبادات و
 طاعات و آمیزش محبت خالق الارض و السموات یک گونه تا می رسد سالک راه حق را در بادی نظر
 مینماید و از حالات محموده بالعرض معدود میگردد و اما در جنب مقامات و آثار حسب یمانی بمشابه همان
 کیفیت غضبیه است در جنب شجاعت و چنانکه وقتیکه آتش از زیر پاره از زیر یا سیمی افزوزند
 بسبب تیزی آتش در آن پاره تعلقلی حادث میشود و حتی که مثل آب شده کفهای او هویدا میگردد
 و خلاصه او در ته می نشیند پس امر مرغوب فی تحقیق همان است که در ته نشسته است و این گفت که بز
 روی کار آمده هیچ کار آمدنی نیست **فَأَمَّا الزُّبْدُ فَغَاثٌ وَمَا يُبْفَعُ النَّاسُ**
يَمَكْتُ فِي الْكَرْبِ همچنین بسبب استماع غنا میجانی که بر روی کار می آید تمام باطن مستمع را فرا میگیرد و
 امر است از مرغوبات نفسانیه و احکام بهیمی که بانوار قدسیه مترج گشته سر فلک کشیده است و
 احکام و آثار حسب یمانی در ته او مخفی گشته و این همچنان اصلا در امور معتد بها کار آمدنی نیست آری
 مثل طلسمی است که برای نظاره تماشا بایان ملکوت بر روی کار آمده پس اتباع مثالین امور و عتیا
 با سبب تحصیل آن رونق مقامات حسب یمانی می شنند چه کار صاحب یمانی سراسر اطمینان است و
 و وقار است تمکین و کار اهل وجد سراسر اضطراب و پیچ و تاب و اما مضرت تعلق قلبی ما در پیشین
 آنکه اگر چه نبل بر خطوط نفسانیه در حق ایشان مضرتی نمیرساند لیکن رسوخ چیزی در سویدای قلب بر
 نسبت ایشان سم قاتل است و تعلق قلب با ما در از همین قبیل میشود یا با خرنج باین امر میگردد و چنانچه

بر صاحب وجدان سلیم پوشیده نیست و بسبب همین مورد کوراز کار بر سالکان راه حق مثل انبیا و
 صحابه چیزی از امثال این امور با تو نیست بلکه آنچه از کلام هدایت التیام ایشان بر ذکای اهل فطرت
 بود میگرد و نوعی اجتناب اشعاری بکرامت این امور است چنانچه بر مبره اهل حدیث پوشیده نیست
 و اما عدم تصریح آنجناب بحریم امثال این امور پس بنا بر حکمت غامضه است باینکه این امور بر هیچ
 مفسده از مفاسد شرعیه بالفعل مشتمل نیست با وجودیکه بسبب کمال غیبت نفس بسوی آنها شدت اشتیاق
 آنها در طوایف انام اجتناب از آن از جهو را نام دشوار مینماید پس اگر نبی صریح از امثال این امور در شرع
 وارد می شد قطع نظر از ظهور مفاسد و مضرت آن ارتکاب معصیتی شرعیه بحد اقدام برین امور لازم آمد
 و اکثر است مرحومه بقاوت عصیان گرفتار میشد بنا علیه بر شعاری بکرامت امثال این اکتفا کرده شد
 پس طالب حق را باید که با امثال این امور احتیاط نورزد و آنرا در سویدای قلب خود جاند بدو در طلب آن
 پیمان و سپردن آن نکرده و اتقانی صمیم قلب بسوی آن نماید آری اگر بطریق امور اتفاقیه امثال این
 امور پیش آیند مجابرت با کار آن مورد ضرورت تعرض بحال اعلان آن جائز نباشد فی الدین
 و تحریم حلال لازم نیاید و اگر بخلصان خود بلکه سائر طالبان راه حق که کمر همست در رضا جوی حضرت حق
 چیست بسته باشند اظهار کرامت این مروهی آن را نشا و کند حسن اولی تر است فلما انما امثال این امور
 را از وسایل قرب الهی دانسته در زمره عبادات شرعیه داخل مینمایند پس ایشان بلا شبهه این معنی اند
 افاده ۱۰۲ آنچه درین کتاب از تخیلیه و تخلیه مرقوم شده بدو وجه تحقق میشود وجه اول طریقه اصحاب
 الیمین است باینکه مردم مسلمان فعال افعال خود را همیزان شرع سنجیده قدری ضروری از تخلیه و تخلیه
 بدست آورده امیدوارا جز جزیل بر سعی جمیل خود باشد و از خطوط انفسانیه مباحه و لذات جسمانیه جا^{زه}
 اجتناب نورزد مثلاً در فراهم کردن اموال و جمع نمودن امتعه و کثرت کردن مال و منال سعی بیش از
 پیش بجار برد اگر چه در ادای نفقات و اجبه مثل زکوة و صدقه الفطر و نفقات اقربا تسابل نه نماید و علم
 به اقیاس پس سعی این شخص مشکور و صاحب آن بقدر اعمال خود با جور خواهد شد و بدرجات جننت
 بر حسب عبادات و طاعات خود فایز خواهد گردید و وجه دوم طریقه بقین است بد

بیان آنست که ایشان اکتفا بر قدر ضروری از تخلیه و تخلیصی نمایند بلکه اخذ بعزایم بمعالی بهم می فرمایند
 و قطع تعلق از ماسوی مسدود نمایند چنانکه از مال و عیال از جوارح و اعضا و از مسامی و اعمال خود هم منتقل
 و علاقه میباشند و همه را از ان منعم حقیقی و مولای حقیقی خود می شناسند مثلاً دست خود را دست خود نمی
 دانند و سر خود را سر خود نمی پذیرند و تمامی شمش شوکت مال و منال و سایر اسباب دنیا از ان حضرت
 حق جل شانزه فهمید برگزیده اعتمادی بر ان نمیکند و در صرف آن بر ضیای و سحانه درینج و قصور نمی نمایند
 و سوسه نگر زندگانی و معاش با بچه طور خواهد گذشت هرگز در خیال ایشان نگذرد مثلاً اگر ایشان احتیاج
 شد بدی بسوی طعام میارند و صرف آنرا از مضیای حقیقی خود شناسند و صرف کردن آن هیچ
 صرفه بکار نبرد چنانکه مشاقتی و مسامی که در تحصیل رضای مولای خود بجا آورده اند آنرا هم برگزیده از آن فرج
 نمی شمارند مثلاً اگر بنگلی اعمال ایشان از حق جل و علا بکافر می متمر و عطا فرماید یا بسبب جبط نماید برگزیده حرف
 گله و حکایت شکایت بخمال و هم ایشان نخواهد گذشت که این اعمال را ایگان گردیده و چیزی از ان
 ما بود که از دست مارفته بلکه میدانند که مالک حقیقی در ملک خا غر و تصرف فرموده ما را بان مورس چگونه
 علاقه نیست بلکه صد و آن اعمال از دست ما بشنا چیزی است که مالکش آزاد و صندوقی که محض مملوک
 اوست نبوده باشد پس آن صندوق را اصلاً بان چیز علاقه نه مثلاً اگر مالکش همگی آنچه را بر باد کند برگزیده
 صندوق را محل اعتراض نه بلکه بعضی این بزرگواران از مقامی عطا میفرمایند که از لوازم قیام بان مقام است
 که لادل صاحب نعام رحمت ربانی و خیر خواهی جمهوران نام فواره صفت جوش میزند چنانکه اگر ایشان
 برین مطلع شوند که اعمال جلیده ایشان را بعضی از عصاة عطا فرموده اند و بسبب همین اعمال کار و بار
 ایشان درست شده و حال بد مال ایشان رو بهی آورده البته این بزرگواران را بسبب
 حصول نجات آن عصاة از مهالک و مهوات بسبب اعمال ایشان سرورنی و فرحتی بهم رسد
 بنا بر آنکه بنده از بندگان حق بسبب اعمال ایشان از مهالک و مهوات نجات یافت چنانچه
 شیخ سعدی شیرازی از احوال شیخ الشیوخ شهاب الدین بهروردی قدس سره العزیز
 نقل نموده که آن بزرگوار شیخی در مناجات معنون این بیت را ادا فرموده است:

چه بودی که در رخ زمین پر شدی به بگردی و گویا از انانی شدی به القصد چون این معنی یعنی تبری بعضی
 از امور دنیا و عجبی در ضلال دل او جا میگیرد و در جذب طبیعت او مستحکم نشیند و فتنای اراده بالکل
 دست میدهد عنایت غیبیه او را اصطفا کرده مبتدا به جلیله خاص که بادشاهان ذوی الاقتدار بعضی
 مطیعین خود را از سائر رعایا تمیز داده بجلیله خاص ملقب میفرمایند برگزیده میکنند پس چنانکه جلیله
 خاص مازون مطلق در تصرف امتعه و قمشه مولای خود مینماید و تمام سلطنت او را بخود نسبت نماید
 مثلا جلیله خاص بادشاه هند و ستانرا میرسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است
 همچنین اصحاب این مراتب عالیه و ارباب این مناصب فیه مازون مطلق در تصرف عالم مثال و
 شهادت میباشند و این کبار ولی الایدی و الایصار را میرسد که تمامی کلیات را بسوی خود نسبت
 نمایند مثلا ایشانرا میرسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت ما است و معنی این کلام آنست که از
 عرش تا فرش سلطنت مولای ما است و ما را با همه چیز نسبت معنای است یا هیچ چیزی خصوصیتی
 نیست تا آن چیز یا منسوب باشد و غیر آن یا منسوب نباشد و الله اعلم بالصواب ۴ اقا و ۳
 حالات و مقامات و فضائل که مندرج این رساله است هر که متصف بآن شود یا صرف بدریافت
 علی آن بهره مند شود او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاقلین و غافلین این امور کوتاهی نکند حسب
 حال هر یک حق تعظیم و ادا نماید چه هر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانّه مقصرت نیست پس ولا تعظیم بشر
 بجهت تعظیم این نام پاک میباشد این نام پاک اسم جلیل القدر است که بمقابله آن هیچ چیزی نماند و ادا پاک
 بکنه کمال آن نمیرسد و اجر و ثوابش را پایان نیست و تا نیا حال غا و انجام خود را ملاحظه کرده از رؤیای
 تکبر متبری شده خفص جناح نماید چه هر کس در بند و خلقت لا عقل محض و نا کاره بحت بود و انجام خود هیچ
 کس را معلوم نیست که چه خواهد شد و ثالثا بلحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانّه چه از رحمت
 و قدرت او هیچ بعد نیست که در یک لحظه آنرا قطب لاقطاب سازد مومن باشد یا کافر یا کافر را در
 یک لحظه فایز به نعمت ایمان فرماید و همانوقت او را به نعمت قطبیت بنواز در رحمت و انعام او موقوف
 محنت و استعدا نیست بلکه محنت و استعدا هم از انعام عام او است اگر احد را بمرور دیور و بعد

محن شدیده نعمتی عطا شده نه پذیرد که عطای الهی بدون این قسم محن ممکن نیست جائز است که
 بهزار درجه بهتر از آن در یک لمح عطا فرماید **فاده ۴** م باید دانست که آنچه از تند سبب خلاق به
 تحلی از ذائل و تحلی بفضائل و اصلاح اعمال و عبادات مفصلاً بیان شده اینهمه برای کسی است
 که طالب رضای حق تعالی باشد و بارضای وی مقبولیت و عزت و اعتبار بسیار گاه حضرت ذو
 الجلال حاصل نماید و مدار نجات برین امور نیست بلکه مدار نجات صرف کلمه است که از صدق دل و
 اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بد و کلمه کفر محترز بود هر چند کبار عمده مثل زنا و غیره از وی صادر
 شود لیکن هر که بتصدیق و اذعان دل کلمه گفت نجات خواهد یافت و به بهشت خواهد رسید و هر که
 معتقد و مصدق مضمون کلمه خواهد بود و لابد که قلیح را بقیح خواهد دانست و بهزار و پستیمان از آن
 خواهد شد گو بالکل آزار ترک نکند بلکه مرتکب آن هر روز چند بار بلکه صد بار شود و ارتکاب گناه هم صور
 مختلفه دارد ارتکاب گناه باین صورت که گناه کند و در عین مشغولی بگناه حق تعالی را غفور رحیم
 داند و همین دانست موجب جرات و دلیری او بر گناه گردد و آنچه صورت ارتکاب معاصی است چه باین
 صورت مرتکب گناه شدن گویا استهزا به حضرت حق جل شانہ کردن است معاذ الله من ذلک این
 صورت مورت توبه غضب الهی بر مرتکب گناه میگردد و شخصی در وقت گناه خود را مالک و از کار رفته
 و مستحق عقاب داند گو من بعد توبه نکند انجام این چنین شخص انشا الله تعالی نیک خواهد شد و توبه
 نیک انجامی وی حواله مشیت ایزدی است اگر خواهد او را توفیق چنان عمل نیک دهد که مظهر تامی است
 و ماحی همه خطیئات شود یا آنکه شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و قوت شفاعت
 دهد یا آنکه بدون هر دو امر خود آمرزش کند یا سنزای آن در دنیا یا در گور یا در شریاد چه چنانینده
 به بهشت رساند **فاده ۵** چونکه مجای و ممت مرد مسلمان بطرز سنت نبویه علی صاحبها الصلوٰة
 و السلام بودن علامت کمال ایمان است و در زندگانی اختیار کار بدست اوست و بعد موت مرده
 بدست زنده هر چه اغیار میخواهند میکنند پس مرد مسلمان محب سنت و بعضی بدعت را باید که در وقت
 منظره آثار احتضار توبه و استغفار نموده ایمان خود را مفوض با رحم الرحیم نماید هر چند الله تعالی

معین هر مسلمان در هر وقت است و هر سال از القویض ایان خود با و تعالی در هر زمان لازم لیکن او را این قدر سعی بیاید خصوصاً در این وقت که وقت طریان غفلت و مدبوشی است و برای تجنیز و تکفین و دفن خود وصیت کرده مفید بقلم ساخته نگاه دارد و مقبره از ابران آگاه سازد که هر خلاف طریقه محمدی علی صاحبها الصلوٰة در تکفین و تجنیز و دفن بعمل خواهد آورد مواخذه از وی روز قیامت خواهیم کرد و در این مگر او خواهد شد هر بدعتیکه در تجنیز و غیره رایج باشد نفی آن با تمام کند مثل ساختن قبه بر قبور و تخصیص و تکلف در مقبره ها و چراغان ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جایکه آنرا از اعمال صالحه شمارد و بدعت

اعاذنا الله تعالى وجميع المؤمنين من البدعات و رذقنا اتباع المصطفى

فی جمیع الحالات **باب سوم در بیان طریق سلوک راه ولایت**
و آن مشتمل بر چهار فصل و یک تکلم است **فصل اول** در بیان اشغال طریقه قادریه و آن مشتمل بر

یک تمهید و دو هدایت است تمهید خلاصه اشغال طریقه قادریه یا تغیری که موجب سهولت سلوک و سرعت مطلب یابی باشد و اثری از اندراج نهایت در هدایت در آن هویدا گردد درین فصل محرر

کرده شد و از بسکه همه اشغال منحصر در ذکر و فکر اندلایین فصل بر دو هدایت منقسم گردید **هدایت**

اولی در بیان طرق ذکر و آن مشتمل بر چهار فاعده است **افاده** هفتم اول ذکر یک

ضربی باید کرد و طریقتش آنکه دو ذنوب بطور نماز نشسته لفظ مبارک الله را از وسط سینه بشدت و جهر آورد

و پیش روی خود ضرب کند و نزد یک تلفظ باین لفظ چنان تخمیل کند که نوری همراه این لفظ مبارک از

دهنش برآمده و چون که ضرب تمام شود آوازی دراز بطور آواز گهر یا بل تخمیل خواهد ماند و بیان آن آنکه چون آن

مقصد چهار آواز بچهر شدت میکنند پیش از آنکه آواز مسموع پیدا شود جنبشی پدید می آید و آن جنبش را

صوت خیالی توان گفت و هر گاه آواز بچهر شدت تمام میگردد و بعدا تمام آن و قبل از آن که دم بجای خود

آید و شکل و هیئت دهن و لب زبان بحالت نخستین عود کند امتداد اصولی بمختمیل می ماند که از دراک

آن گوش انصب نیست آری آواز کننده میدان پس همین آواز تخمیل پسین را از یاده ترکشد و همراه کشیدن

آن آواز نور تخمیل را دراز تر و پهن تر مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را

از سر تا قدم بآن احاطه کند باز از آن آواز متخیل هم سکوت و خاموشی ورزیده چنان پندارد که آن چادر نورانی در بدنش فرورفته از هر طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب تکرار آن نور تو بتو شده بجای تمام جسم همان نور استقرار پذیرد و درین سکوت لحاظ خود را بذات بحت متوجه نماید و بعد استقرار آن لحاظ مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طور ذکر کند و این ذکر را بکثرت و مواظبت بعمل آرد تا که به قابو در آید **افاده ۳** بعد رسوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر در صورتی شروع کند ^{لغزش} آنت که دوزانو مثل نشست نماز بنشینند و لفظ مبارک ^{سدر} را از وسط سینه بر آورده بشدت و جهر در زانو راست ضرب کند و باز امتداد صوت متخیل را با استغلی تا به شان راست کشیده بوسط سینه رساند و چنان تخیل کند که نور همراه این لفظ بر آمده و بجای زانو و پهلو و شان و دست راست تمام آن نور گردید یعنی این همه اعضا باطل شده و بجای او همه نور نشسته است باز قدری سکوت کند و در آن سکوت نشستن همین نور بجای اعضای مذکوره ملاحظه کند تا در ذهن و صورت همان نور بجای آن اعضا خوب بنشینند بعد از آن همین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه تا بشان راست کشیده بر قلب بشدت و جهر ضرب کند چنان تخیل نماید که همان نور که بر جانب است محیط شده بود در قلب فرورفته است باز قدری سکوت کند و در آن سکوت چنان ملاحظه نماید که همان نور که بر قلب فرورفته بود درون تمام بدن این شخص ساری گردید **افاده ۴** بطریق ذکر سه ضربی آنت که چهار زانو بنشینند و یک ضرب در جانب است بطریقیکه سابق مذکور شد بکند و دیگر ضرب در جانب چپ بهمان وضع نماید و ضرب سوم در قلب نماید **افاده ۵** بطریق ذکر چهار ضربی آنت که چهار زانو نشسته یک ضرب بطریق مذکور در جانب است و دیگر در جانب چپ و سومی در قلب چهارم رو بروی خود کند بوضعیکه همراه آن ملاحظه کند که گویا که نوریکه همراه این بر آمده از تحت احاطه میکند تا که تمام این را احاطه کرد و تمام این شخص در آن مستغرق گردید بلکه بجای بدن این شخص همان نور قرار گرفته **افاده ۶** غایت این ذکر با منظر لوی مذکوره آن است که اثر ذکر و سم ذات بر تمام بدن اجمالاً و تقصیلاً احاطه کند و ظلمت بشریت از تمام بدن عموماً و از اعضای مذکوره خصوصاً بدرود و مهتید فهای جسمانی گردد و ذکر همراه فکر مختلط شود و اقرب باشد برای انتقال از ذکر

بمراقبه با سجد چون آثار از کار چهار گانه از یک ضربتی تا چهار ضربتی بود اگر در تفکر مشغول باشد بدو مرتبه است
ثانی در بیان اقسام فکر و آن مشتمل بر هفت افاده است **افاده** اول مراقبه اولی
 مراقبه و حدانیت است و طریقی است انیکه وحدانیت حق تبارک و تعالی را که لا شریک له مبین است هر جای نظ
 کند که در هر زمان مکان همان ذات پاک یگانه است و این ملاحظه را سه صورت بخمال میگذرد اول آنکه هر چیز
 را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را بر فهم دوم آنکه وجود حق تعالی را عین این چیز یا تخیل کند این هر دو
 طریق مراد نیست بلکه ازین هر دو طریق بر سه چیز و چنانچه لازم شمرده و صورت سوم که مراد در اینجا است نیست که
 وجود او را یگانه غیر تمام شیاه بر جا تصور کند نه آن چیز را نفی کند و نه عین حق دانند و مثالش انیکه هر شخص میداند
 که معنی ازان بلفظ هست در فله سی وی در بندگی تعبیر میکنند هر جا موجود است و عین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر
 چیز است با وجودیکه هیچ چیز خالی ازان نیست **افاده** ۲ بعد استقرار و استحکام مراقبه و حدانیت مراقبه
 صمدیت کند و آنرا دو مرتبه است ابتدا و انتها اما ابتدایش عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز بسوی و سجانه
 اجمالا و استغنائی وی از همه چیز است پس چون این مراقبه مستحکم شود و طلب تحصیل انتهای آن کند و آن عبارت
 از ملاحظه احتیاج خود در امور معاش و معاد و تفصیلا مضمون نجابت محبت و الفت و نهایت تضرع و عجز است
 یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چیز احتیاج بسوی اوست و هیچکاری بدون خنایت وی سرانجام نمی شود
 کار بود یا سهل از معاش بود یا از مواد و باین مراقبه و اللفتی و محبتی و راهی بجناب کبریائی متحقق گردد که بر
 وی فدای جان و مال و عزت و آبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بر نام او سهل و آسان نماید بلکه از اجتناب
 افتخار و اعتبار و فرید عزت و جاه شمارد و این را مرد را اعتقاد وی کما ینعی مستقر و مستحکم شود و مثالش آنکه شخصی که
 از طرف پادشاهی انعامهای مخلصه موروثی ابا عن جد یافته آمده و تمام کار با ر معاش و عزت و اعتبار بتوسل
 پادشاه رود داده اگر بکاری مامور از طرف آن پادشاه شود و سرانجام از اجتناب از بی هم فخر خود میداند و ازین
 مراقبه معنی **اِبْرَآءُكَ اَنْتَبِدُ وَاِبْرَآءُكَ لَنْتَسْتَعِينُ** بخوبی متحقق میگردد و از ثمرات این مراقبه انکشاف توحید
 آن تعالی است که با وجود کثرت افعال فواعل صاحب بن مراقبه را یک فاعل و یک موثر که ذات فاعل
 حقیقی است در هر فعل هر جنبش و هر سکون بود میگردد **افاده** ۳ بعد این مراقبه مشغول در ده کند

وارکان آن شغل چهار اسم اند از اسمای حسنی یعنی سمیع و بصیر و قدیر و عظیم با هر یک اسم ذات را ضم
 کند بیل بطور مراقبه نشسته و خاطر را مجتمع ساخته و در آن حاضر کرده بخیاال خود گوید که الله سمیع دان از ان
 ناف که مقام لطیفه نفس است بوسط سینه که مقام لطیفه سر است بر آرد و چنان دانند که روحش که در یک
 دور یا بنده هر چیز روی همان است مجتمع و فرا هم شده همراه ذکر مذکور از ناف بوسط سینه رسیده است
 و اگر نفس روح از ناف بوسط سینه متعسر شود چنان تخیل کند که روح در میان این هر دو اسم یعنی الله
 سمیع بوجهی است که لفظ الله بالا و لفظ سمیع زیر آنست پس باین تدبیر انتقال روح همراه انتقال این هر دو
 اسم متعسر خواهد گردید و باز بمصاحبت الله بصیر بطریق مذکور بطیفه اخفی که مقامش در سر محاذی کام
 است رساند و باز الله قدیر از اخفی با آسمان چهارم رساند و روح خود را تابع و همراه آن سازد و باز الله
 عظیم را از آنجا بعرض معلی رساند و باستعانت آن ذکر روح را از آسمان چهارم بعرض مجید ترقی دهد و باید
 که در منزل سوم و چهارم یعنی آسمان چهارم و عرش مجید روح را تا در متوقف سازد و نیم گهبری یا یک گهبری
 هر قدر که ممکن شود و آنجا روح را بچپ راست دائر و سار کند و گاهی توقف روح در آن مقامها و شوار
 می افتد بلکه مثل چیز سنگین خود بخود بزیر می افتد تدبیرش آنکه در وقت صعود در ای بطور روزنها در آسمانها
 متخیل خواهد شد بنا بر اقامت و توقف روح آن روزنها و راه را بسعی خیال بند کند تا روح آنجا توقف کند
 باز همان بدرقما از عرش مجید تا لطیفه نفس تدریب و وضع مذکور زول نماید یعنی بذکر الله عظیم از عرش
 تا آسمان چهارم و بذکر الله قدیر از آسمان چهارم تا لطیفه اخفی و بذکر الله بصیر از اخفی بسرو و بذکر الله سمیع
 از سرو تا به نفس آهسته آهسته این ذکر را متزاید کند تا که آثار آن پدید آید از آثارش نورانیت روح ذاکر است
 و ملاقات با روح انبیا و اولیا و ملائکه و سیر حنت و نار و اکنه سادات مثل سده المهنی و بیت العمور و غیره
 و لوح محفوظ و کشف و قایل آنجا و بنا بر همین امور روح را در آسمانها متوقف کردن و در آن روزها در آنجا
 میاید و دیدن عجایب آنجا مختلف میشود هر کس بموجب قوت ادراک و استعداد و مناسب حال خود می بیند
 و در ضمن ملاقات ارواح و ملائکه مکالمه با ایشان میشود و احیاناً بر صلاح نیک که مفید راه سالک بود یا
 غیر آن نیز اورا آگاهی می بخشند و روح را طافتی و قربی و انسی بذاک پاک الهی دست میدهد و بیگانگی از جسم

حاصل میشود و نورانیتهی بهم میرسد که در شغل نفسی اعانت و امداد میکند و آنرا آسان تر میسازد و هر چند
 روح بشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن فی کرا الهی بدرقه او شده پس چنانکه طاققت رسید
 نمیداشت بدرقه مذکوره میتواند رسید به **فاده** هم به باز شغل نفسی پیش گیرد بیانش آنکه بمقتضا
 اشاره **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** انوار الهی در هر مکان موجود است بمثابة وجود هستی که
 هر جا ثابت است چنانچه در مراقبه وحدانیت واضح گردیده و انوار لوازم آن وجود پس چنانکه وجود است همه
 جا انوار متحقق است و چون حاظه وجود معلوم شد بهمان طور حاظه انوارش باید فهمید و با وجود آنکه انوار
 هر جا موجود است لیکن قوت دراک انسان بسبب آنکه از خیالات اشیای کثیفه نظمانیه که اجسام فلکی و عنصری
 هست از درک آن محجوب و محروم است نه بسبب غیبت و دوری و در وصول بذات بحت طی حجب که عبات
 از انوار است و حجب طی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممتنع و آنچه رباب فطرت عالیة ابدی
 انکشاف انوار و وصول بذات بحت دست میدهد پس احتیاج اکثر ناس بانکشاف انوار قوی نمیکند
 پس ای ادراک آن قوت دراک خود را از خیالات مذکوره پاک و صاف باید کرد تا که انوار الهی مدرک
 شوند همین که آینه قوت دراک اش از زنگ خیالات مزبور مصفی گردید پس انوار هر جا موجود اند بلا تعجب
 دریافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن اینست که شغل نفسی کند و خلاصه شغل نفسی نیست کردن
 اشیا است از خیال خود اگر چه فی حقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد و فی حقیقت آنرا نیست دانستن خیال
 باطل و هم کاذب است هر چه موجود است با بجا و موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است و ربطی
 خاص با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس نفسی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست و مقصد این
 امر کردن گو یا مقابل خالق شدن است و غرضی بهم نفسی واقعی متعلق نیست چرا که غرض صاف کردن
 مدرکه خود است چون مدرکه صاف شد مدعای خود خواهد برآمد از نفسی واقعی هیچ کاریست و هر چند نفی
 تمام عالم امری صعب بنظرمی آید لیکن ایجاد و مرتبه است و بسیرا که نفسی عالم و نفسی یک جزوی از عالم
 برابر است انسانرا خالی کردن خیال خود از پریشیه و تمام افلاک برابر است آری نفسی وجود خود چیزی سخت
 است بنا علیه نفسی را بد و مرتبه باید نهاد اول نفسی خود دوم نفسی تمام عالم و سبب در سهولت دوم و دشواری

اول آنست که قوت دراکه از علم و دانست خود مدام متملی و پرپی ماند و دریافت غیر خود احياناً میشود در
 نفی دوم چیزی را از آمدن در قوت دراکه خود منع میکند و در نفی اول آنچه در دراکه مستقر است از اخراج
 نمی نماید پس فی که میان ممانعت خارج از دخول و داخل است پوشیده نیست که اول نسبت
 دوم بسیار آسان است یا باین طور فرقی تو ان فهمید که نفی باران شخصی اگر باران گاه گاه دیده آید
 است از نفی باران هر کسی را که در عین باین استاده و قطرات متواتره بر بدنش می افتد و بنا علیه در نفی
 خود نفی جسد سهل جائیکه بران قرار دارد و دشوار تر میشود و گاهی نفی سر که مقام ادراک و امتیاز است
 گران می نماید و بعضی اگر بر نفس آمد و رفت دم آگاه ترمی باشند نفی حلق و سینه سخت میشود با جمله هر چه
 آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت تر پس اولانی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند و شروع از همانجا کند که نفی آن
 دشواری نماید که نفی آن عضو تمام بدن یک باگی نفی خواهد شد و اصل در تحصیل نفی توجه صاحب نفی کامل
 است که نفی خود کرده بهمت خود متوجه شده القافر باید و ابتدای نمودن اثران بر مبتدی این کار بصورت مختلفه
 میباشد گاهی خلانی به مقام سینه و شکم اول معلوم میشود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی هر دو دست می بندازد
 و گاهی تصور میکند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی ضخامت و حبه تمخیل میشود و گاهی قصبی است از لحم که دم
 بدم دراز و باریک میشود و سهیل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود خلالی خیال کند مثلاً به آنکه گویا تو باین
 یک طرف بطرف دیگر رسیده ام مقام بدن را خالی گذشته است و باز همان روز را آهسته آهسته فرخ تر و
 کشاده تر ساد تا که با انجام رسد و از سخت ترین صوروی آنست که چیزی غیبی معنوی که عبارت از فنا
 است از عالم غیب متوجه بوی شده کی باگی جسم او را متلاشی ساخته مثل سنگ سخت که بر پاره خزنی سست
 رسیده پاش پاش نموده متلاشی سازد و گاهی اینطور هم تصورش میتواند کرد که جانش برآمده یا گوشت
 پاره دل از وی برآمده منعدم گردیده و جسم بی جان و دل باقی نمی ماند پس آن جسم بی جان شده مضمحل
 گردیده هر چند نزد واقف این کار بیان این صورتی تطویل لا طائل است لیکن بسیار است که از معنی
 محمل نفی تعیین صورتی از صورش بزرگی قوی اندکاهم میسر میگردد و احياناً با وجود دریافت صور
 کثیره غیبی غافل از صورتی دیگر او را می آن تصور پدید آید با جمله دریافت خلاف صورش خالی از فائده

نیست هر وضعیکه ابتداءش نمود کرد و آن را بجوبلی در خیال خود گرفته در مزید آن اتهام ورز و تا آنکه نفی
 تمام بدن با انجام رسد و در وقت صعوبت نفی کلمه **لَا مَوْجُودَ إِلَّا اللَّهُ لَا فَاعِلَ إِلَّا اللَّهُ** را هر جا که
 که نفی آن صعب می نماید معنی این هر دو کلمه را فهمیده بقوت خیال بر همه جاضر بکنند انشاء الله تعالی این
 شغل برای کافی خواهد شد و بعد نفی احیاناً خلانی بدیدی آید بوضعیکه اگر تخیل کند که ضرب شمشیری بر بدنش
 رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضرب بطوری که در خلانی خالی میگذرد همچنین از میان وی خالی بگذرد و گاهی تا
 مثل کاجل که گرداگرد او تابشی مثل خط بار یک نورانی باشد زبابان میگرد و لیکن آن خط نورانی مگر مختص
 بتاریکی میباشد مثلاً به سر شعله آتشین که بسبب ختم بدخان بر تار یک مکر می نماید و نیز آن خط نورانی
 بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک میشود و اگر نظر استقلالی بسوی او متوجه سازند همان
 وقت منعدم میگردد و سواهی تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود باجماع این تاریکی را نور نفی می نامند و این
 شغل نفی را بجوبلی مزاولت باید کرد که شغل طالبان نامور مکره که مبتداً جزع خاشاک است به همین شغل
 مصفا میگردد و وسا لکین اکثر احیاناً باین شغل حاجت می افتد **فالمده** در ایام اشتغال بشغل
 نفی شغل یادداشت هم باید کرد و تحقیقش التفات دائمی است بسوی ذات بچون و بی چگونه در همه اوقات
 درشت و بر خاست و عرض مکاسب مصائب و اوقات خوردن و آشامیدن بحیثیکه هیچ امر مانع التفات
 نگردد مثلاً اگر هر گاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی که راسخ میگردد پس در عین اشتغال بچون حضور
 و اعمال محاشیه دلش کامیابی بسوی همان امر متوجهی ماند چنانچه بر صاحب جدان پوشیده نیست پس غافلانه
 یا حق تبارک و تعالی را باید که تمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یادداشت حق را از ممنوعات
 عقلیه یا عادی نشمارند بلکه آنرا سهل آسان پندارند کمتر بهت تحصیل او چست بندد و نیز باید دانست که
 چنان که بعضی از اشخاص زیاد داشت بعضی شبها حاصل میباشند لیکن ایشان بحصول یادداشت آن چیز
 بتنبه نمی باشند مگر در وقت عرض امری که مشعر بحصول یادداشت آنچه باشد مثلاً هر شخص را التفات
 دائمی بسوی بدن خود حاصل است و علم بالعلم مگر وقت بلتشتن بکسی یا حدوث الی همچنین بعضی سالکین را
 یادداشت حق حاصل میباشد و شعور بحصول آن نه مگر نزدیک عرض غفلتی یا امور مخفی را مراد داشت

و بعد که یاد داشت حق یاد داشت دیگر هم بان ضم باید کرد که ببالش مفصلا در باب دوم گذشته
اقاد چون نفی خود و تمام عالم بقا بوسی طالب مد نفی و فنا الفنا از سر گیر یعنی چیزیکه بان
 نفی وجود خود و سایر موجودات می کرد آنرا هم منتفی و منعدم تصور باید کرد و چونکه نفی نفی نیستی محض
 است علامت آن غفلت و ربودگی و تعطل محض در قوای دراک است حنا که اگر درین شغل کمال ملاحظه
 نماید بدن و معدوم شود و اثری از ان باقی نماند هر چند این به حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد شد
 لیکن آینه را که آمدنی است آنرا هم عمل نگذارد بلکه عمل آرد و سبب نامطبوعی نفی نفی نیست که درین شغل
 دور کردن ادراک و دریافت است و چونکه ادراک نماند هیچ معلوم نمی شود و دل بستگی انسان بسبب آنکه
 است هر چند در شغل نفی هم هر چیزی را از ادراک خود دور میکند لیکن صفائی بخیاش باقی میماند و موجب دل
 بستگی میگردد و چنانکه صاف طبعان بر میدان مصفا انوس میگردد و همچنین در نفی هم هستی میشود بخلاف
 نفی نفی که مدار آنست در آن مقام باقی نیست **اقاد** بعد تمام نفی دو صورت پیش می آید
 گاهی توحید صفاتی منکشف میگردد و مجلس آنکه صاحبین شغل خود را مصدر کثرتند که در عالم است گمان
 می برد و تصور پیش اینطور نمودار میگردد که بدنش فراخی و پهنائی مختفل میشود و آن فراخی و پهنائی بان
 مرتبه میرسد که خیالش از عالم اجسام که بالای همه آن عرش مجید است متجاوز از تمامی جوانب میگردد و همه
 عالم در خود بینگردد و افلاک و عناصر و جبال و بحار و اشجار و اجار و حیوان انسان همه را بمجمله جسم خود میداند
 و درین حالت اطلاع بر افلاک و سایر بعضی مقامات زمین که دور دراز از جای وی بود بطور کشف
 حاصل می آید و آن کشف مطابق واقع میباشد لیکن خود را فی الواقع کل تمام عالم نداند بل این خیال
 مخالف واقع از آنرا این مرتبه اعتقاد کند و درین حالت توقف نکند که راه راست منزل مقصود نیست
 هر چند راهی باشد فاما دورتر از راه راست و مورث صعوبت سپرد امتداد است قصد انتقال از آن
 بانوار کند که حجب است پاک دست و گاهی الوار رنگ رنگ بنظر می آید و همین صورت راه حصول مقصود
 طالب است و آن الوار حجب ذات بحت حق جل و علا است و طی آنرا ملتی مقرر نیست اگر عنایت الهی
 شامل حال باشد در یک لمحہ هزار باطنی میگردد لیکن سبب عادی برای انتقال سالک از حجابی بحجابی

دیگر آنست که هر یک از ان الزان نور بقوت خیالی خود بجدی وسیع کند که احاطه تمام عالم کرده تجاوز از قید
 مکان بفضای لامکان نماید بعد از آن هست انتقال زدل خود بر آورده استدعای این امر از جناب
 حضرت حق نموده بنظر خیالی خود در آن نور بجدی غور کند که نوری دیگر از صلب همان نور نمایان گردد
 و از اتم بطریق نور اول وسیع کند و از آن نور ثالث انتقال ورزد و **هکذا** چراغ و بسا که آن در
 همچنین متوقف گردد و او را راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخر این حجب مجابی است لطیف بی
 لون که از آن نسبت بی رنگی تعبیر میکنند آنجا هم گاهی توقف رو میدهد و احیاناً بعضی طالبین همانرا
 مقصود اصلی می پندارند و همان جا متوقف میشوند **افاده** ۷ بهر کراجه نیت ایزدی و جذب
 عیبی تمام حجب طی شد بتمام معرفت ذات بحت میرسد در اینجا حالاتی بس عمده و اطوار مختلفه پیش می آید
 و خوضیکه در اینجا میباشد آنرا سیر فی الدمی نامند و نه پندارند که در آن مقام تفاوت و تبدل حالات نمی
 شود بلکه بوجوب منطوق **کل یوم یهو فی نشان** هر وقت شان جدا از آن ذات پاک جلوه گر میگردد
 و بحد تبدل احوال دل طالب در غیب هم تبدل و تفاوتی بر بصر بسیرت او نمایان میگردد و چون که بر طبق حدیث
 نبوی علی صاحبه الصلوة و السلام کردل آدمی بمنزل پاره پرست که در صحرا می صاف باد آن را از بر زبر
 میسازد دل انسان را فراموشست پس ظهور شیونرا هم از آن طرف سکون و قرار نه بلکه دم بدم متبدل میگردد
 و از جهت تفاوت شیون الهیه است که معاملات مختلفه حسب استعدادات نبی آدم پیش می آید و بیان سیر
 فی الله تفصیلی دارد طویل عریض که تخریش درین وراق دشوار است اما سلوکی که متعارف و منضبط
 کتب مصنفه این فن است پس بتمام معرفت منتهی میگردد **فصل دوم در بیان شیخال طریقه**
چشمیه بطریقی جدید که موجب قوت اثر و سرعت ظهور فوائد و امانه
قلیه باشد و بنظر ریاضات و مجاهدات متعارفه آسان تر نماید
 و آن مشتمل بر هدایت است هدایت اولی در بیان شیخال طریقه چشمیه به و آن
 مشتمل بر پنج افاده است **افاده** ۱ به اول طالب ایاید که با وضو و زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه
 بنام کار بر این طریقه یعنی حضرت خواجه معین الدین سجری و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکلی و غیره بها

خوانده التجا بجناب حضرت ایزد پاک متوسط این بزرگان نماید و بر نیاز تمام فزاری بسیار بسیار
 دعای کشود کار خود کرده ذکر و وضوئی شروع نماید طریقی آنکه لفظ مبارک الله را دو بار متصل گوید و بر او
 اتصال هر دو آخر اول امین گوید و این دو بار گفتن را یکت کر قرار دهد و بنا بر امتیاز هر دو ذکر فایده
 لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقت گوید یعنی بار اول بجزم خواند و بقوت تمام از سینه
 برآرد و بجهر و شدت و مد گوید و آخر از اول در جهر و شدت و مد و قوت زیاد تر کند و همراه اول تخلیل کند
 که نوری از سینه اش برآمده بر لب و رسیده توقف کرده در بار دوم از همانجا برآمده بسبب قوت و کثرت که
 هر دو مجتمع گردیده از دهنش برآمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بلند تر بقدر یک دست تصور کند
 همین ذکر را بحضور دل تکرار کند و برای حضور دل اینقدر هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک
 است که همراه نام خود هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک از مسامی پاک و منزوی ممکن
 نیست امید و اتق افضل کامل آن کریم مطلق آنست که جلد تر ذکر نورانی معلوم شود پس این ذکر آنقدر کند
 که آن نور مثل چیز بر سرش شده باز بسبب کثرت و تواتر شدن بر تمام بدن و رسیده بدنش را از درون
 و برون احاطه کند و بدنش در آن نور گرم گردد **افا ۲۵** چون این معنی بخوبی حاصل شود مشق و ملکه آن
 بوضع رود و در هر وقت بلا کلفت همین طور کند و بقابوی اگر آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ **الله**
 است قوت و شدت و جهر بهمان طور است که مذکور شد لیکن اینقدر فرق است که این کلمه بجانب تحت
 در میان هر دو زانوی خود ضرب کند و نور را همان قدر که در ذکر اول بجانب فوق بلند تخلیل کرد بود بجانب
 تحت تخلیل نماید و آنرا از زیر بالا آورد تا که نور فوقانی و تحتانی بمنزله یک ستون نورانی که بدنش در آن گرم
 شده باشد ثابت گردد **افا ۳۰** باز بملاست آوستگی ذکر سوم شروع کند و درین ذکر بطور اول
 صرف لفظ الله گوید بدون ضرب شدت و جهر مفرط و این لفظ مبارک را بخمال خود در آن نور که بجای پیشتر
 هم همان است گردش دهد مانند جاروبی و مصقله که اگر که در آن در آن زخیال بدن خود یا غیر آن باشد مصفوف
 و مصقل سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد **افا ۴۰** چون این نور را بخمال مصفوف کرد
 که شعاع آن از هر جهت دور تر از آن افتد و تصفیه و تسقیل آنهم بقابوی ذکر آید ذکر چهارم شروع کند

و آن نفی و اثبات است یعنی لا اله الا الله بلی را بخیاال خود کشیده محیط زمین و آسمان سازد و تمام ذره
 را فرا گرفته الله را در خود تمام کند و طریق کشیدن لا اله الا الله است که پیش روی خود ممتد و وسیع تخیل کند تا آنکه العرش
 مجید رسد و باز آنرا متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دائره گردیده بمقام خود رسیده و بلفظ
 الا الله بجانب فوق بالای عرش مجید غیب کند و در لا اله نفی معبودیت هر چیزی فی الواقع و فی حقیقت
 و نفی وجود خود و تمام اشیا و کائنات از خیال خود بطحا درست و تصور حسب مستقر و مستحکم سازد و در ضرب
 الا الله اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی الرحمن علی العرش استنویس
 بتکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش بان کثرت و وسعت بمشابه دریای زخا خواهد آمد که
 تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم در آن گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول فقط جسم ذاکر گم شده بود و باین
 طریق ذکر نفی و اثبات طالب صادق را برای حصول کمالات متصوده کافیت فهم درست باید و این
 ذکر را بکثرت و مبالغه نماید یعنی ایزدی در ترقیات محتاج مشغلی دیگر نخواهد شد **افاوه ۵** بطریق
 انتقال ازین ذکر بمنزل مقصود آنست که بعد بستمقر روی که از فوق عرش فائز شده تمام عالم را فرا گرفته در
 بهیچ فرجه مراقبه کند و ذکر را بگذارد و در مراقبه آن است که نفی خود و نفی تمام عالم که از لحاظ نور مذکور حاصل
 کرده بلحاظ قصدی ملحوظ نموده نفی مسطور را بطرزی در قابوی خود آرد که اولاً بدون بلحاظ نور هم نفی خود و نفی
 تمام کائنات از روی آسان شود که نفی از آن نور منفک نمی شود و لیکن این شخص اباید که نفی را مقصود لذات
 ساخته مشغل نفی را مستحکم سازد و بعد استحکام نفی یا توحید صفاتی هویدا خواهد شد یا ظهور و انوار و طریق ثانی از راه طلب
 یابی است پس بطریقیکه مضل اول مذکور شد از آن حجب نورانیت تجا و زکند تا که باخر حج که ملقب بنسبت
 بی رنگی است فائز گردد اگر چه نسبت این طریق را تشبیه نور مهتاب که منتشر باشد میدهند لیکن فی حقیقت بی
 رنگ است یک گونه این رنگ معلوم میشود همینکه در آن غور کرده آید بیچ رنگ بخیاال نمیکند و چونکه از حجاب اخیر
 هم تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف است متحقق خواهد گردید **هدایت**
ثانیه در بیان فوائد مشرفه و آن مشتمل بر دو افاده است **۱** افاده اول برای انکشاف
 حالات سموات و ملاقات ارواح و ملائکه و سیاحت و نارد و اطلاع بر حقایق آن مقام و دریافت آنکه آنجا کشف

امری از لوح محفوظ ذکر یا حتی یا قیوم است یا حی را بزرگ خیالی از در میان سینه خود تا لب آبرو در روح
 خود را پیوسته زیر آن سازد و باز لفظ یا قیوم از سینه بر آرد و از بسکه تلفظ با این لفظ مبارک متصل تلفظ
 بلفظ اول واقع میگردد و لابد که اثر این هر دو اسم مبارک وقت تلفظ یا خیر مجتمع شده قوت میگردد و اینها هم
 تلفظ بلفظ یا خیر با استعانت هر دو لفظ مبارک باین طور که این اسم مقدس بر روح شود و روح در میان
 هر دو اسم ماند روح را بالای عرش سازد و را بخار سیده توقف نموده سیر و دور نماید و در سیر و دور
 محتا است بالای عرش نماید یا زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه معظمه و یگانه کعبه تبرک
 و بعد عرصه بیداری و خبر داری این عالم خواهد با استعانت همین هر دو اسم انتقال زاعلی با نفل نماید
 بزرگ خیالی یا حی تهیه انتقال از اینجا کند و بمصاحبت یا قیوم تدریجا به مکان خود رسد و در نزول سموات
 جدا گانه ملحوظ دارد و با فافاوه ۲۰ برای کشف قبور **سُبْحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ**
 مقرر است طریقتش آنکه با اسم اول یعنی سبوح از نواف تا بدل یعنی مقام لطیفه خفی رسد و با اسم دوم یعنی
 قدوس از اینجا بالای عرش مجید و با اسم سوم از اینجا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند و از در قوفانی
 دل داخل شده از در تختانی برآمده متوجه به قبر گردد و اگر عاکیباگی نه بر آید دل تنگ نشود و در تکرار آن
 بحضور و توجه و التجا و زاری کوشش کند و امیدوار شود و اثق افضل الهی اراد که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و
 این کشف قبور را تا واقفان موجب قرب الهی میدانند و فی حقیقت مورش دور است **فصل سوم**
در بیان طریقه نقشبندیه و آن مشتمل بر یک تهید و دو هدایت است **به تهید** به لطف
 ششگانه ذکر در انسان است مواضع آن معلوم باید کرد و لطیفه قلبی بر پستان چپ لطیفه روح زیر پستان
 راست و لطیفه سرد در میان هر دو که وسط سینه است و مقام لطیفه نفس عین نواف و لطیفه خفی در پیشانی در
 مقام منتهای موی سر که شروع پیشانی از اینجا است و بسبب سجده همان جانثانی میشود و لطیفه اخفی
 بمقام کام در میان مقدم هر یک بنشیند در آن در سر کو دکان محسوس میگردد **به هدایت** در بیان
در بیان مقام ذکر و ذکر که در طریقه نقشبندیه رایج است و آن مشتمل بر چهار فافاوه
 است **۱** فافاوه **۱** لطف ششگانه را به ترتیبی که در تهید مذکور شد ذکر بخوبی باید ساخت همیشه یک

خود بر ذکر آنها آگاه شود و تلقین کننده که در لطیفه خود ذکر جاری کرده است بهمت تمام اتقای آن ذکر در
 لطیفه طالب قصد کند و استمداد بواسطه ^{والتجا} محض از فضل الهی جوید و به قوت همت توجه نماید و ادنای
 اثر توجه و جنبش است از قبیل جنبش فیض نه باین معنی که بنهادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بجز در لغات
 معلوم شود بلکه ترقی کرده در صین اشتغال با مورد دیگر انسان از اسبوی خود ملتفت سازد و گذارد که بالکل از ان
 غفلت ورزد پس آن حرکت را معان ذکر نام پاک الهی دانند که باین حرکت ^{والتجا} گوید و حضور و نیستی
 بمسای این نام مقدس پیدا کند پس این ذکر لطائف را جداگانه مزاولت کرده یکبارگی از همه ذکر کنند تا ذکر همه
 آنها در آن واحد معلوم شود و این ذکر لطائف را راسخ سازد ادنی مرتبه رسوخ آنکه هر وقت که خواهد مشغول
 تواند شد و ملتمس اگر باز یاد آن فرماید مثالی مروی کند و هر یک از لطائف ششگانه نوری است جداگانه که
 در کتب رسائل این بزرگواران مفصل است و کبریت از ذکر لطائف هر یک ابنور و منور می نمایند هر چند
 تنویر بهتر و خوبتر است لیکن طولی در مسافت سلوک پیدامی آید و آن طول چندان ضرورت نیست هرگاه
 انسان در حجب نورانیت میرسد خود بخود انوار لطائف را معانی میکند و بعد مزاولت بر لطیفه را بنورش
 بلکه هر نوریکه خواهد ملون کردن میتواند و در وقت از ذکر لطائف همین مطلب بسعی و محنت سرانجام می
 پذیرد و بعد آن در مقام حجب رزیت بسعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلویح اطالف بالوان ^{الوان}
 در ابتدا بمنزله تعلیم تقاریر کند ز نام است که میاخواند پس اصل آنست که از مراتب دون بقدر حاجت است تمام
 نموده و وقت را سیف قاطع دانسته زود از زود گذرانند و در مقامات بلند بقدر استعداد و سیری روح
 توقف نمایند **اقاوه ۲۴** من بعد جنبش نفس نفی و اثبات کند طریقش آنکه مودب دو زانو رود و قبیل
 نشسته دم خود را بند کرده و زبانه را بکام چسباند که کار از لطیفه نفس کشد و بر لطیفه اسرادی توقفی کرده
 باز بر لطیفه اخفی هم توقف نموده بر لطیفه اخفی رسد با بجه حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کنند و در میان این استمداد
 حرکت در مقام لطیفه اسر ضعیفی لحاظ را با استقلال متوجه ساخته بنا بر امتیاز آنها قراری کند و اندر از لطیفه اخفی
 کشیده بر لطیفه روح متوجه گشته ^{لا اله الا الله} بر لطیفه قلبی ضرب کند و درین حرکات خیالی جنبشی ظاهری بر بعضی
 از اعضا حاکم سرودن و لب زبان بالکل نشود و به عدد و طاق آنرا بعمل آرد یکبار ذکر کرد و نفس خود را

بگذارد و بعد طهینان و قرار نفس بارد دیگر کند و چون تحمل صلب نفس نماند شود در عدد ذکر مزیدی کند و در
 مراتب مزید آن بست و یکبار است چونکه بهیست و یکبار خواهد رسید و مزاولت آن خواهد کرد و
 در مجلس احد شمار بعد ما خواهد رسانید گرمی و صفائی البته در لطائف وی پیدا خواهد شد و از
 ذکر چنان معلوم خواهد کرد که شعله جواله است که تمام لطائف او را احاطه کرده مثل خط آتشین ممتد
اقاد ۳۵ بعد مزاولت نفی و اثبات سلطان لذلک جعل آرد بیانش آنکه هر جزوی که از انسان است او را
 وحدتی ثابت است و علامت وحدت آن بنا بر شناخت هر یک تعیین نامی است برای آن جداگانه از آن
 کل پس آن جزو بوجهی متمایز از اجزای انسانی است بنابراین زبانی هم او را مقرر است و بموجب بارشاد حضرت
 حق تبارک و تعالی **و ان من شیء الا لیستیم بجهوه لکن لا نفقهون کتیبهم**
 همان اجزا ذکر الهی میکنند ولیکن بدیافت انسان نمی آید پس حقیقت سلطان لذلک است که از کار تمام
 اجزای خود را نوعی انزاد را درک دریافت کند و بر آن آگاهی و اطلاعی حاصل نماید سببش آنکه هر جا را از تمام بدن
 بدون خود بالعموم و بشمول منزل لطائف ششگانه بنظر در چهره پرتاب است که در نظر مردم مقامات لطائف
 و سایر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر شناخت و بر کیفیت آن اطلاع یافت بهمان
 طور از تمام بدن ذکر شود و ملحق آید که خود و سلطان لذلک را بنده بطور مذکور القاب بر طالب کند و اثرش گاهی
 جنبشی نمایان تمام بدن میشود بحدی که دست یا پایا دیگر عضای وی بدون ارادش از جای خود منتقل
 میگردد و احیاناً عرشه و حرکت پدید می آید و گاهی بطور قشریه معلوم میکند یا مورچه ها که بر بدنش متحرک
 شوند و خشکی و سکی در تمام بدن محسوس میگردد و گاهی آنچنان خشکی در بدن ذاکر ساری میشود که در وقت
 اشتداد گرمی او را سردی محسوس میگردد و سبک چنان میشود که گویا الایش از تمام بدنی و دور کردن
 از مثل آنکه کسی بکسیه مالی در حمام غسل کرده باشد در غسل ظاهری این سبکی صرف بر جلد می نماید و در سلطان
 لذلک از اندرون صفائی مییابد و از قبیل حرق عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در کابو نماند
 و کرامت محضه است که از تمام بدن و در دیوار جنس خار و سنگ خاشاک آواز ذکر جبهه آبله اشتباه بگوش
 صاحب سلطان لذلک رسد و شنیدن هم نشینان زیادتی است در کرامت مذکوره و گاهی نوری حساب

سلطان الذکر را محسوس شود به **فائده** ۵۰۰ طریق دریافت کردن صاحب تلقین و ارشاد حصول ذکر
 لطافت با سلطان الذکر و غیره را در طالب است که صاحب تلقین خود را خالی ساخته متوجه بوی شود آن
 وقت هر چه در خود یاد داند که آنچه معلوم میشود عکس از طالب است پس آنچه آنوقت در صاحب تلقین هویدا
 شود همان است در طالب کیفیت تمام شغل منکس اندر دید **افاوه** ۴۰۰ چون سلطان الذکر
 بقدر مذکور بقا بآید و بروقت اراده بلا کلفت رونمایند شغل نفی کند و همراه شغل نفی شغل یاد داشت ضم
 کند بعد از آن شغل نفی عملی آرد پس با کمال توحید صفاتی منکشف خواهد شد یا حجب نور است
 هویدا خواهد گردید و امر ثانی طریق مطلبی است پس لکن اباید که از آن حجب بطریق دیگر فصل اول
 مذکور شد تجاوز نماید و در شناسی علمی حجب بمراقبه صمدیت مزاوت کند تا که باخر حجب که سعی نسبت بی
 رنگی است رسد اگر چه نسبت این طریق را بآب دریا که صاف از آلودگی خشن و خاشاک در گیت خاک بود تشبیه
 میدهند اما بعد از معان نظر به چیز قابل تعبیر مدرک نمیشود و بعد تجاوز نسبت بی رنگی معرفت ذات بحت
 دست دهد و سلوک متعارف باختتام رسد و سیر فی السیر پیش آید و در شناسی آن حالات بس شکر و مقامات
 پس عجیب رود و در مرشدیکه بحضورش طالب سیر فی السیر ترقیات خواهد کرد همان مرشد او را بر حقائق مقامات
 آنجا آگاه خواهد فرمود **فائده** ۵۰۰ حضرت امام این طریق یعنی خواججه بهار الدین قدس سره فرموده اند به
سیت اول با آخر هر منتهی است **ب** آخر ماجیب منتهی است **ب** طالب صبا و ق را باید که بحسن بیان مراب
 که آنجناب بلفظ حجب منتهی است از آن تعبیری فرماید و مجلس خالی شدن طالب از ارادت عزائم
 خود است چنانچه تفصیلش در باب چهارم این سال انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **هدایت** **سیت**
در بیان قواعد متفرقه **ب** و آن مشتمله بر دو افاده و یک فائده است **افاوه** ۱۰۰ برای کشف
 ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر اکمبه زمین آسمان و جنت و نار و اطلاق بر لوح محفوظ شغل دوره کند
 و طریقی در فصل اول منطوق مذکور شد پس با استعانت همان شغل بهر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت
 و دوزخ خواهد استوخته شده سیر انعام نماید و احوال آنجا دریافت کند و با اهل مقام ملاقات سازد و
 احیاناً گنگوئی ایشان میسر می آید و از آینده یا گذشته با صلاح و مشورت کاری از کارهای دینی و دنیوی

معلوم میگردد ۴۰۵۰ باید نیست که برای کشف وقایع آینده اکابر این طریقه طرق متعدده نوشته
 اند و اولی حسن آنست که در پاس م از شب بیدار شده بکمال دانت سجده نهایت حضور قلب طهارت
 بجا آورد و ادعیه ماثوره که برای تکفیر سیات بعد طهارت معین فرموده اند بنیت تکفیر سیات بکمال التجا در
 جناب خالق الارض و السموات بخواند و بعد از آن صلوة التسبیح تکمیل آداب و مستجابات اطمینان قلب و قالب
 بکمال خشوع و خضوع بگذارد و در تمام صلوة دعای تکفیر سیات و التجای عفو خطیات بجناب خالق البریات
 در تر قلب ملحوظ دارد و بعد از آن از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید و بجدی التجا کند که در دل و وطن عفو
 خطیات و قبول توبه بویا اگر در پس تا وقت لشغلی از اشتغال طریقه که بان مهارت داشته باشد مشغول شود
 و در تمام آن شغل التجا بجناب حضرت حق برای کشف واقعه مطلوب پیش روی بصیرت خود بجستی دارد که
 با همگی همت و بسوی انکشاف همان واقعه متوجه گردد و امید واثق از جناب حضرت حق آنست که انکشاف
 آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق بطریق ظهور الی واقعه از تر قلب محقق گردد و فوق در میان در و
 و ساوس نزول الهام آنست که الهام امر است که در قلب فرود آمده قرار میگردد و مستحکم نشیند و در سو اسر
 قرار و ثبات نمی بود و آمد و رفت آنرا بسبب معین نیست بطور دزد و گیسو باز جانبی می آید و از جانب دیگر
 می رود و چنان معلوم میشود که گویا چیزی است که در جانبی از دل غمزه کرده رفت و بار دیگر بجانب دیگر انکشاف
 واقعه بطریق مذکور محقق نگردد باید که بکمال التجا بجناب حضرت حق دعا نماید که الهی من جا بهلم و تو بهمه چیز دانا
 میدانی که من باین طریق در تحصیل انکشاف فلان واقعه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس زبان کسی زبندگان
 خود کلامی جاری بکن که از ان مطلعی و دریافت نمایم بعد از آن گوش خود را بجانب اعدایا از مردم در نوم یا تقط
 صادر میشود و متوجه سازد و بطریق فال از کلام آنها غرض خود دستنیا نماید اگر با این طریق هم انکشاف مطلوب
 حاصل نشد باید که در وقت مذکور یعنی پاس سوم از شب رکعت نماز بنیت انکشاف واقعه مطلوب بگذارد در هر
 رکعت سه بار فاتحه و سه بار آیه الکرسی و باز زده بار سوره خلاص بخواند بعد از آن سه سجده هماده بکمال خضوع و
 خشوع یکصد و یکبار کلمه یا خیر یا خیر **خیر** بنیت انکشاف بگوید بعد از آن دعای انکشاف
 نموده در خواب رود انشاء الله تعالی در منام بخوبی از آنجا حال آنوقت ظاهر خواهد شد خواه صراحت خواه اشارة

قانده از جمله اشغال مبتدعه شغل برنج است که در متاخران اکثر طرق شهر یافته بلکه کلام بعضی اکابر هم بر آن
 مشتعل گردیده و تصویر شغل مذکور این است که برای دفع خطرات و جمعیت بهمت صورت شیخ را کما یبغی تعیین
 و تشخیص در خیال حاضر میکنند و خود با دلبسته و تعظیم تمام به یکی بهمت خود متوجه با صورت میشوند که گویا با آداب و
 تعظیم بسیار و بروی شیخ نشسته و دل بالکل با نسو متوجه میسازند و حال این شغل از احوال تصویر معلوم میتوان کرد
 چه ساختن صورت گناه کبیره عظیمه است و نگاه کردن در این خصوصاً تعظیم و توقیر البته حرام و قول حضرت است
 عَلِيٌّ نَبِيْنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَقَوْمِ خُودِرٍ أَخْطَابَ فَرَمُودِنَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا
 عَاكِفُونَ بَاطِلَاتِ دَارِ بَرَاكٍ عَكُوفٍ بِمِثْلِ تَمَائِيلِ مَنْعُوعٍ اسْتِ مَعْنَى عَكُوفٍ لِرُؤْمِ حَضْرَتِ
 نَشْتِهَ بَا اِیْتَادِهَ بِتَعْظِيمِ وَا دَبِّ حُبِّ وِشْكِ نِیْسَتِ كِهَ بِرَكْبَا صُورَتِ ظَاهِرِي اِیْنِ عَمَلِ كِنْدَ اَلْبَنَةِ اَنْتُمْ وَكِنْدَ كَارِ
 وَا تَفَاوُتِ دَرِ عَمَلِ اَنْتُمْ وَكِنْدَ كَارِ وِشْكَلِ اِیْنِ سَا لِكِ طَالِبِ اِحْتِقَ هِمِیْنِ قَدْرِ هَسْتِ كِهَ دَرِ اَوَّلِ لُصُورِ رَنْگِیْنِ بِرَقَطَا
 یَا مِثْلِ مِی خُوَا بَدُ بُوْدُ وِ دَرِ ثَانِي لُصُورِ تَمَامِ صُورَتِ بَلُونِ جَلْدِ وِ شَعَارِ وِ خَطِ وِ خَالِ دَرِ صَفْحَةِ خِیَالِ خُوَا بَدُ بُوْدُ وِ
 بظاهر صورت پرستی نیست لیکن در باطن صاف صورت پرستی است صورت قرطاسی آنقدر دقایق تصویر را
 حکایت نمیکند که صورت خیالی میکند با وجودیکه هر دو بی جان اند پس در معنی تصویری صورت خیالی از پست
 از صورت قرطاسی چه فرق در میان هر دو نمی تواند شد مگر اینکه در صورت اول در انتظام ظاهر شرم مخمل
 راه مییابد و در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسبی نمیرسد لیکن عجبیکه نسبت تاثیرش در نفس فاعل این کار است
 در صورت دوم از یاد صورت اولی است پس این وجه میباید که حرام باشد و قطع نظر ازین معنی روح شغل برنج ناقصاً
 بصورت اول میرساند و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعظیمیه پیش اهل صورت میکنند و بروی آن تصاویر عمل
 می آرند و صاف بصورت صنم پرستان میشوند و در مجر شدن شغل برنج باین عمل که صریحاً حرام است شبهه نیست پس این
 هم باید که حرام بود و در شریعت محمدیه علی صاجها الصلوة و اسلام بنا بر پیش بندی صورت پرستی تصویر ساز و
 مطلقاً ممنوع شده و در شرع دیگر بنا بر بعضی اغراض صحیحه مثل دریافت حال شکل و شمائل مرده یا زنده غایب
 درست پس قنیه شاعر اینقدر احتیاط در تصویر سازی فرموده باشد متبعان شاعر را باید که همان طریقه
 احتیاط را پیش گرفته شغل برنج را حرام و قبیح پندارند و هر که بر سیرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بخوبی آگاهی دارد

خواهد داشت که گرفتاری این امر در این مانده است که میشد البته از آن منغمی فرمودند و تحریک آن ظاهر می شد
فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجدی و قدس لیسرا ماها
و آن مشتمل بر یک نمید و یک مقصد است. مهمید باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقه مجدی
مثل شیخ عبدالاحد و مثال ایشان قدس لیسرا هم باینطور است که مقام لطیفه قلب پرستان چپ و لطیفه
روح مجادی لطیفه قلب پرستان است و لطیفه سر بالای پستان چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه
و مقام لطیفه خفی بالای پستان راست بقدر مذکور مائل بوسط سینه و لطیفه خفی در میان سینه و لطیفه
در مبداء پیشانی است بجا نمیکه لطیفه خفی نزد غیر ایشان است اول باید که لطائف مذکوره را بزرگ جاری کنند
و آنها را ذکر نمایند و طریقتی است که طالب مدب با وضو مخصوص و خشوع و التجای تمام رو بر او مرشد بشیند
و خاموش شود و خاطر خود را فراموش آرد و خیالات دور نماید و بالکل زبان و سایر اعضای را از جنبش باز داشته
از دل اسم مبارک یعنی لفظ الله را بگوید و مرشد را باید که بخشوع تمام متوجه تلقین طائفه دو در لطائف خود ذکر
کرده به سمت دست راست آقایی آن در لطائف طالب نماید و چون ذکر لطائف ششگانه معلوم شود برای حصول سلطان
بر لطیفه نفس توجه بسیار نمایند از کثرت توجه بر لطیفه نفس سلطان مذکور حاصل میشود و بعد از گذردن لطائف و حصول
سلطان مذکور بعد یک غفلت روند بذكر لا اله الا الله که نفی و اثبات است بعمل آرد و مقصود از این ذکر نفی
خود است لیکن چون نفس را عالم از آن سان تر است و در نفی بدن دخل میدارد لا بد از نفی تمام
عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد از آن بسوی نفی بدن بذكر لا اله الا الله متوجه باید شد و طریقتی است
که لفظ لا را از زان کشید بدو رساند و نفی خود از مواضع که لا بر آن بگذرد تحلیل کند و لفظ الله را در لطیفه روح رساند
لا اله الا الله را در قلب ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام آنجا بن را همراه لفظ الله بنماید و با لفظ لا اله
لطیفه قلب و تمام بدن باقی را نفی کرده اثبات ذات حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر و نفی هر دو بقوت خیال
بعمل آرد و صلا از زبان تلفظ نماید و بمزاولت و تکرار این ذکر تحلیل نفی در قوت خیال یعنی بدین انتشار
الله تعالی را مستحکم خواهد کرد و پیشینگی نفی تمام وجود خود بکنه نفی تمام عالم در قوت خیالیه علی الله و مستقر خواهد
ماند و فیکه شغل نفی در جذب خیال طالب مستحکم میگردد معاملات درویشی رو بطهوری آرد خصوصاً انکشاف

دو اثر که بدون شغل نفی انکشاف آن کما حقہ متصور نیست و هر قدر که نفی کامل تر انکشاف بیشتر پس باید که پیش از
 مراقبات دو ارسعی در تکمیل و ترقی نفی کرده باشد و عدم وجدان بدن مطلقا کمال نفی است و در کمال نفی
 بجز چیزی که در رک الوارد و ارسع باقی نمی ماند و بعد آن نفی النفسی و فنا الفنا پیش خواهد آمد و آنچه در رک
 هم باقی نماند و غفلت محض ظاری خواهد شد و همراه مراقبات دو ارسعی در مرتبه نفی ماند و فتنه کمال
 و انتهایی نفوس محبت خواهد رسید نفی النفسی و فنا الفنا حاصل خواهد شد اگر چه شغل نفی و نفی انفی در کلام اکابرین
 طریقه مصرح نیست لیکن برای انکشاف دو اثر و ظهور معاملات و سوخ الوار ضروری است و اما عدم تصریح این
 اکابر با مثال این اشغال پس بدین آنست که بسبب قوت تاثیر ایشان برستفیدان نفی و نفی النفسی طاری میشود پس
 مجرد توجه ایشان معنی ازین اشغال بود و اما بدون حصول نفی حواه بجز دنیا نیز شایع باشد خواه بطریق انکشاف
 پس انکشاف دو اثر و سوخ الوار خیلی متعذر می نماید و الله اعلم بحقیقه اشغال به مقصود و در تفسیر الفاظ مستعمله
 اکابر این طریقه شروع اشغال و ابراز مراقبه احدیت است و طریقش آنکه وحدانیت ذات مقدس حضرت حق تعالی را
 که متصف بجمیع صفات کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب آورده متوجه بجانب فوق ساخته از
 عرش مجید هم بگذراند تا که اثرش بدیاید و اثرش ظهور نور است از جانب فوقانی قلب که ممتد و طولانی مثل
 اسطوانه نورانی گشته بعرش مجید رسد و شعله آن اسطوانه نورانی تمام عالم را احاطه کند پس هر آن نور بهمان
 اسطوانه است که وصلش در جانب فوقانی قلب است و سرش تا عرش مجید رسیده و شعاعش در همه آفاق منتشر
 شده و ظهور این نور شروع دایره امکان است و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول نصف اثر است تجاوزه
 ازان مارت اتمام آن دایره و فقط ظهور نور ممتد طولانی دایره امکان نیست چه وسعت و فراخی بوضعیکه
 مبداء و منتهی مفرد و ممتاز نبوده و حقیقت دایره است پس اثره نخواهد بود مگر وقتیکه شعاع نور از هر طرف پهناشده
 عالم را فرا گرفته تجاوزه از عالم امکان کند و اندازه و حدش نباشد و این اثره را بسبب آنکه عالم امکان را فرا میگیرد
 بدایره امکان نامند و این دل اثره از دو ارسعی قلبی است و دوم دایره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری
 است و درین اثره مراقبه قربت است و درین اثره در تخالی قلب نیز میکشاید و تمام قلب مثل آفتاب میگردد
 که الوار از تمامی جهات از هر جای که میدرخشد و الوار که از هر جهت بیدایمی آیند بدستور دایره اول تجاوزه از موجودات

ممکنه کرده بجدلا مکان رسیده غیر متناهی میشوند و اصل قلب باقی می ماند نه آنکه قلب مضحک متلاشی گشته انوار محض
 باقی مانند الانوار بلکه قلب صد الانوار از تمام جهات میگردد و فرق درین دایره و دایره سابقه بدو وجه است
 اول آنکه منبع نور در دایره سابقه صرف جانب فوقانی قلب است و درین دایره تمام قلب دم آنکه نور منبسط در
 دایره سابقه شعل نور مست فوقانی است اصل همانقدر است که مانند ستون از قلب بیالافته و سائر دایره بطور
 شعاع از آفتاب زمان ستون پیدا شده و درین دایره تمام آن دایره نور صلی است که از قلب آمده محیط بل
 متجاوز از عالم امکان گردیده و درین دایره گاهی سر توحید واضح میگردد یعنی وجود منبسط که قیام تمام ممکنات
 بوی است بوضعی مدرك میشود که وجود تمام ممکنات را واحد میداند و امتیازات که سبب کثرت است در نظرش
 مضحک می نمایند و بصیرت بر بهمان وجود منبسط می فتد و در آن وقت قلب با کل مضحک میگردد و نورش
 باقی می ماند دایره سوم ولایت کبری است و این ولایت متضمن سه دایره و یک قسم است در دایره اولی مراقبه معیت
 ذات پاک و سبحان تعالی کند با بنطور شروع نماید که ذات پاک او را با وجود بیچونی و بیچگونگی و تقدس از مکان و جهت
 نزدیک خود داند و خود را از وی دور و غائب پندارد بلکه شریک شامل در کارهای خود انکار و معیت اقریب
 لازم است و اقریبیت را معیت لازم نیست چه معیت ابا وجود قرب عانت مددگاری هم ضرورت است تا که شخص
 معین گیری نباشد او را معیت با آن دیگر حاصل شده گو اقریب بود و ازین جا معلوم شد که اقریبیت در سیر و
 سلوک مقدم بر معیت است و هر که معیت اقدم بر اقریبیت کرده پس ظاهر معنی قرب معیت راستی است مقاربت
 بلحاظ زیادی اقریبیت این ترتیب اختیار نموده و لکن فی الحقیقت اقریبیت در سلوک بیشتر از معیت می آید لهذا
 مراقبه اقریبیت اول میباید و معیت صرف نزدیک همراه شدن نیست بلکه ازین لفظ اعانت
 و امداد و شامل شدن در کارها و بیک رنگ نگین مفهوم میشود و طرفه آنست که لفظ همراهی در فارسی و سانس
 در بندی هم از آن خبر میدهند و آیات کلام مجید شهود عدول برین معنی کافی است **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ**
وَإِنَّ مَعَ رَبِّي سِبْطَيْنِ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَنَا حضرت موسی و حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیهما و سلم در مقام
 استمداد و استعانت لفظ مع فرمودند پس هویدا شد که عانت در معیت ضرورت است و اقریبیت بدون عانت محقق
 میگردد پس اقریبیت بیشتر از مراقبه معیت باید در هر حال بهین وضع مراقبه کرده باشد باین مرتبه رسد که

انسانا معیت او بجانم در ذہن طالب اسخ گردد و علامت کمال رسوخ است کہ در خلوت خود را تنها نداند مثلا
 اگر فرض کرده شود کہ در زمانی معصیت پیش آید چنانکہ از حضور مردم مخفی شرمندہ گردد بحدیکہ طاق ت گناہ نوح
 یابد و اعضا و جوارح خود بخود از جنبش بسوی معصیت باز می آیند و دست میگردند ہمین طور اثر لحاظ قرب و
 معیت و لعلالی شانه جلوه گر گردد و انجمنی کہ در قصد گناہ بسبب جنوری دیگری پیش می آید و آن سخام
 حسب حال آن دیگر کمالات نقصان متفاوت میباشد مثلا شخصی بازاری نا آشنا آید و انسان از ارتکاب گناہ
 منجم شود یا آنکہ پدربا او ستاد یا مرشد لازم تعظیم یا بادشاہ یا اقتدار عدالت شعرا استقامت شمس آید و انجمن
 رود پس هر کس میداند کہ در انجمن اول و ثانی تفاوت بی شمار خواهد بود بلکه انجمن از پدر بطریقی خواهد بود
 و انجمن از استاد بطریقی و علی بذالقیاس پس جناب پاک حضرت حق کہ جامع وجوه عنایات و کمالات است
 و اوصافی کہ در مخلوقات اندامی و صاف را با اوصاف وی صلا نسبتی نیست اگر از عنایات پدری شرمند
 شود پس عنایات او را پائی نیست و اگر تعظیم ستاد و مرشد مانع آید پس تعظیم و سبحانه را قیاس باید کرد کہ چه قدر باید
 و اگر نسبت بادشاہی حاجب گردد پس نسبت بادشاہ حقیقی عادل مطلق را توان فهمید کہ چه نسبت با این
 بادشاہ ظاہری دارد و علی بذالقیاس در محراب میدان بود خود را تنها نداند اگر در خلوت طاعت بود و محبت
 و مطلوب خود را نصب العین بلکه قرب از ہمہ چیز با نسبت خود بجدی مذعن خاطر خود باید کہ سر سر نسبت لغت
 یا بدو اثری از وحشت و کثرت نباشد چون این آثار کمتر تب گردد و حصول معنی معیت شاکر شود و این معیت و قوت
 علامت ولایت کبری است کہ نور این دایره مثل انوار در تین مذکور تین با صفائی بسیار بیشتر از سابق بدرجات
 بی شمار ہمراہش باشد و حقیقت اینست کہ انوار مختلفه الالوان حجبات پاک اندکی آن ضرورت پس حسب
 کمال خوبی شغل و تفاوت دوار و مختلف عزت و قرب طالبین بدرگاہ حضرت حق آن موجب طمی میشود در دایره
 کم در دایره دیگر زیادہ تا کہ ادراک بذات بحت برسد و ظهور انوار دایره مثل سحاطا فریب بدیکہ آثارش خوب
 بیان سابق و منح خود با محبت غیره در دایره دیگر کمال این دایره نیست گو حصول آن آثار گمانی است بعب
 و نهایت مرغوب فاما معنی ولایت کہ مقصود از سلوک است بدون انکشاف انوار و در حال منی شود و
 حقیقت دایره کمال خود نمیرسد پس تکمیل دوار برود و چیز است اول انکشاف و دریافت انوار دوم حصول

آثار که قرب و معیت و محبت و غیرهاست و صاحب هر دایره موافق عنایت سعی خود مطالبی پ میسوزاند شد
 لیکن صاحب دایره مغلی بطور صاحب دایره علیا فایزیه مطلوب نمی تواند شد مثلاً هر چند صاحب دایره قلبی ^{مطلبی}
 رسد فاما بشانیکه صاحب دایره محبت فایزیه شود صاحب دایره قلبی نخواهد شد بعد از آن مراقبه ^{مطلبی}
^{مطلبی} است یعنی محبت و بذات پاک وی بجز محبت و سجازه مر خود را و در هر مقام دو دایره و یک قوس ^{مطلبی}
 نصف دایره است و چشم آنکه محبت است مرتبه است اول مرتبه ابتدای محبت است بمنزله مبادی آشنائی و
 دوستی که فیما بین مردم می باشد و در ابتدای محبت نفع و فائده خود و رضا و خوشنودی محبوب هر دو را
 ملاحظه میکند و پاش و دو پاس محبوب هر دو از دست نمیدهد و این دایره اول است و چونکه محبت ترقی کرد
 و جانب محبت را از ضحالی پیدا شد و فنا شدن گرفت تمامی دایره اول شروع در دایره دوم گردید و اول ^{مطلبی}
 دایره ترجیح جانب حق بر جانب خود بلکه تمامی مخلوقات پدید خواهد شد لیکن مراد از این ترجیح ترجیح عقل علمی است
 که نفع و نقصان را موازنه کرده و فهمیده ترجیح دهد بلکه مراد ترجیحی است که از تاملش فواره صفت جوش زند و چون که
 از ضحالی فنا بمرتبه علی رسیده و نشانی از جانب محبت مانده تمام دایره دوم و شروع قوس است و بهترین
 جهت قوس است که لضعف ثانی یعنی جانب محبت در آن مقام صمدانیت تا که ابتدای قوس است خیال ضحالی
 و فنا می جانب محبت بنام نسبت گرد پس کمال قوس محبت است و در همین مقام فنا الفنا حاصل میشود بعد آن مراقبه
 اسم الظاهر است بیانش آنکه الله تعالی را دو نام پاک است ظاهر و باطن هر نام را مظاہر ^{مطلبی}
 و مصداق هر نام در ذات پاکش موجود هر قدر که عرفان قیوت تر شناخت مظاہر و باطنی تر و امتیاز مصداق
 در ذات پاکش بهتر و کاملتر و مظاہر هر تمام عالم و جسم و فعال و احکام است که در تکوین و تشریح هویدا
 میگردد و کار خانات که متعلق بر ذات است و مستظهری است از مظاہر آن و همچنین کار خانات که متعلق ^{مطلبی}
 هدایت دارد از فرود آوردن کتب و بعثت رسل گرفته تا توفیق کلمه پند آمیز که از هر مسلمان صادر میگردد
 منظرهای دیگر است همچنین منظر ضلال از خلق ابلیس گرفته تا سرود سرائی و همچنین در منظر دیگر که منظرین
 مذکورین مترتب است یعنی ثواب عقاب که بهشت و دوزخ و حالات گور و جان کندن و آتش و آتش حور
 و خوف و دهرت که نیک بد را در خواب پدید میشود با جمله مظاہر اسم ظاهر ملاحظه کرده سماوی این اسم مبارک

را ذات پاک اوست بجهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و مراقبه کند و نداند که این ملاحظه مکن نیست بلکه لاجمال
 نهایت سهل و آسان است و چونکه بصیرت بیشتر میگردد ملاحظه تفصیلی حسب تیزی آن آسان تر میشود و از
 همین دقیقه است که تسبیح باین صیغه که **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا كَخَلَقِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ زَيْنَةَ عَرْشِهِ**
سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده تر میشود از هزار مرتبه از تسبیح غیر عارف
 بیانش آنکه تسبیح بصیغه مذکوره چون عارف وسیع المعرفت باشد و لحاظ او وسعت خلق را فرا گیرد و حسب لحاظ
 خود مستحق ثواب میگردد و بخلاف غیر عارف که لحاظ او را وسعتی نیست باجمه این مراقبه را منزاوت کما یعنی کند
 و وقتیکه موارد فیوض این مراقبه که لطیفه نفس بالا صالت و سایر لطائف بالذات است کما یعنی مستفیض از
 فیوض آن خواهد شد آثار این مراقبه پدید خواهد گردید و منجمله آثارش فحاشی نفس است یعنی ضحکال او از دست
 خود نیست فعال بخود و تهذیب خلاق که عبارت از تبدیل ذلایل لفضائل است و وجوه صالت لطیفه
 نفس در ورود فیوض این مراقبه آنست که عقل ادراک مظاہر اسم ظاهر متواند که بخلاف مظاہر اسم باطن که در ادراک
 آن غیر از کشف و الهام راهی و از بسکه محل لطیفه نفس کسیر است محل عقل ادراک است لهذا این لطیفه را
 اختصاصی اند فیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و سبب تباین آنها آنکه بجهت این مراقبه صد نام کاتب
 و سکنت و سباب و مسبات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر بوحی خواهد شد که غفلت از تاثیر واحد
 هرگز متعرض حال او نخواهد گردید و در جا و خوف و محبت و خشیت صرف بان ذات پاک و البته خواهد شد غیر
 ویرا اعتباری در نظر سالک نخواهد پدید آمد و غیر از اینها قلم در دست کاتب خواهد دست پس عالی همت کریم الطبع
 را صرف بسبب محبت و الفت انفعالات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات است آثار مذکوره تمامها مترا
 خواهد شد و هر که در علوم همت و کرامت طبع بر تبادلی است بعضی آثار بسبب محبت و بعضی آن بسبب خوف
 حاصل خواهد شد و مقتضای **كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَىٰ** هر یک کامیاب مطلب خواهد گردید و درین دایره
 هم تمام واقعی شود که با وجود ظهور آثارش کما یعنی ترقیات در انوار اسم پدید آید چنانچه سابق مشروح شد و اگر
 این دایره مقدم بر دوازده مرتبه نبود بهتر میشد چرا که این اربعه امداد عظیمی بخشند در دوازده مرتبه پس حسن
 مقتضای آنست که مقدم بر دوازده مرتبه باشد باز سیر اسم الباطن باید که در بیانش آنکه همین چیزهای ظاهر باطن

است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق است تعالی شانزده مثالش اینست که نظام مملکت است که نظام هر دو مویده است
 و باطنش عقل و تدبیر پادشاه است پس فرخورد و در آن خود باید که مظاہر بطور ذریافت کرده سہامی اسم باطن را
 باعتبار سربانش در مظاہر و مراقبہ کند و این لایست اولایت علیا نامند بجهت آنکه ولایت ملا را اعلی است
 و مراد از ملا اعلی ملا که در مراتب الامر و متکلفین حکام الہیہ اند هر حکمی که نفاذ مییابد و الا آنها تعلق میفرمایند باز در
 عالم بود میگرد و و آنها باطن تمام عوالم جسمان و ارواحیکه در اجسام اند هستند لهذا کمال ایشان تعلق به
 اسم الباطن دارد و مورد فیض این مراقبہ آتش و آب ہوا است از اجزای جسم انسانی چہ این ہر سہ عنصر در
 جسم انسانی باطن اند و خاک درومی ظاہر است باین جهت مورد فیض این ہر سہ هستند و اثر آن تبدیل
 آنهاست در صدور آثار چہ آتش از حقیقت خود تبدیل نمی شود بلکه مقتضای طبیعت خود می ماند فاما مقتضا
 طبیعتش رضانندی حق ظاہر میگردد مثلا مقتضای نار غلبہ علو است کہ در انسان نخوت و کبر پیدا میکند
 و گاہی ببالہ میرساند و ابلیس مقتضای آتش موجب لعنت گردیده مایوس مطلق از در گاہ عمیم الرحمت خست
 و چونکہ مستفیض از فیض این مراقبہ خواہد گشت عزام بلند در فرمان بردار حکام الہیہ سعی سبقت و مسامت در آن پیدا
 خواہد شد و مقتضای ہل و اخلاق انسانی حرص خواہد شد و تبدیل آن مصروف شدن حرص خود بر زمین
 الہی مصروف شدن آن از فرخات دنیوی است و اثر آن بر انسان کسالت افتادگی و تسفل است و صلاح کسالت
 است از معاصی افتادگی ببارگاہ الہی و تسفل بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات اسم الباطن درین سیر
 روح نمایند و اتمام این سیر با وجود حصول آثارش بقطع حجبی رانیہ جسمانی سیر است باز سیر تجلی ذاتی دائمی است
 و معنی تجلی ذاتی ظاہر است یعنی تجلی کہ منشا آن نفس ذات است و عرض از ذاتی آنست کہ تجلی نیست مستقر و ثابت
 مانند آسمان زمین در استقرار و ثبوت تجلی موصوف اگر چه تفاوت بشمار است بکن از ذاتی امری دیگر نیز معنی
 ظاہر مراد نیست از همین تجلی است ظہور کمالات انبیا و مرسلین اولی الغرم بلین سیر راسخہ در جہت اول
 بلحاظ انیکہ منشا کمالات انبیا است علیہم الصلوٰۃ و السلام یعنی ظہور علوم ہدایت بوجہیکہ غلط آروران بوجہ با
 راہ نبود و بمعنی در انبیا علیہم السلام علی الدوام متحقق می بود حتی کہ در حالت خواب ہم چہ وجود با وجود ایشان منہج
 فیوض است بیانش و منافع ایشان بخلاف می رسد گو کہ ایشان از آگاہی نبود پس جود ایشان بمنزلہ جریح است

که از روشنی آن فوائد حاصل است گو چنانچه را خبر نباشد پس انبیا علیهم السلام در کار و بار خود اندک اینها
 فیوضشان بعلت بر تجلی ذاتی دائمی دارد بخلاف ملائکه که در کار می متعرق نمی باشند بلکه بروقت رسیدن
 حکم و فرمان کاری بجای می آرند و باز معطل و منتظر و مستعد میباشند لهذا منشا کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نمی بود
 و انوار و تجلیات کثرت متابعت پیغمبر خدا است صلی الله علیه و سلم درین حاصل میشود و در فیض بن سیر حضرت خا
 است بدو سبب اول آنکه استمرار و ثبات خاصیتش محال است لهذا مناسب بن سیر است دوم آنکه در تجلی موصوف
 معنی ظهور است چه بوجهی توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است و ظهور عالم ظاهر است و از ظهور عالم
 ظهور آن تجلی باید فهمید و عنصر خاک هم در آن ظاهر است و اثر ظهور فیض بن سیر در عنصر خاک تو واضح فرود
 است در آن مقصد ازین تو واضح و فروتنی است در پیش مالک خود و عدم سرکشی از قبول فرمان او گو که در
 امثال او امر مالک خود بر اعدای او نوعی از تعلی متحقق شود و تسفلیکی بحیثیت آب است غیر این تو واضح است
 چه در تسفلیستی خود است مطلقا و معنی تو واضح خفض جناح در وقت مقابله و مواجبه دیگر است پس تو واضح هر وقت
 امر است جدید که پیش می آید بخلاف تسفلی که امری لازم غیر منفک است و چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار
 امتیاز باید کرد چه گاهی انسان عاقل تصور صفتی را از صفات نفسانیة حصولش می پذیرد و گفتگویی که فیما بین
 حکیمی فلسوفی و عارفی کامل المعرفه جاری شده بنابر بیانش تمثیلی است افی منقول است که هر دو با هم ملاقات
 کردند بعد ملاقات غائبانه شخصی احوال آن حکیم از عارف پرسید عارف فرمود که وی اخلاق ندارد و این سخن
 بحکیم رسانیدند حکیم کتابی در تبیین اخلاق منقده و مهندتا لیف کرده بخدیست عارف فرستاد عارف فرمود که
 من گفته ام که اخلاق ندارد آنکه اخلاق نداند پس اینست آن جد است و حصول آن جدا و گاهی بسبب عبادت
 و گاهی از تسویل نفسانی و مکر شیطانی تصور کمالات بحصول آن شسته میشود و انسان در دای عضال جهل مرکب
 می ماند و این خود نشان حرمان صریح است و حصول همان معتبر است که از قعر قافخیش نازند آنکه بزور بر خود نبندد
 و بنا بر مقام این سیر تبدیل نوار چنانکه مکرر مذکور شد نیز ضروریست درجه دوم از سیر تجلی موصوف بجا انشا میاید
 کمالات رسالت است خصاالص سل رفهید انتقال منشا آن کند حضرت ذات از جهت منشأ تمییز مراقبه
 نماید امتیاز رسالت از نبوت بظهور و رسالت اطمینان است در میان حق و خلق ناصحه و و اعطال بودن کوشش

بلغ در بیان حج و دلاله قامت حجرات کردن مناظره و مخاصمه مقابله مرسل الازم است بخلاف انبیا که
 ایشانرا مقابله لازم نیست و قول رسول در حق مرسل الیه مقبول است باین وضع که لازم نیست مسالت است
 و وجهش ظاهراًست که الطیحه معتمد و صادق را چون بجمعی فرسیند بخش در حق انقوم که فرمان برداری کردن یا
 نافرمانی و رزیدن مقبول میشود در چه سوم ملاقبه است بمخاطبانشایت کمالات الواعزم و امتیاز الواعزم از
 سایر مرسل همیت قویه است در باب هلاک کفره و صلاح مؤمنین پس اهلک کفار همیت قویه صاحب اعزم
 از مرسل نیز دخلی دارد یعنی بخلاف غیر وی از مرسل که فقط اظهار احوال است میکنند و بمنزله جرحه از جوارح انسان
 بنسبت اراده قهریه الهیه که با هلاک کفار متوجه میشود بی باشد بخلاف الواعزم که بشا به جرحه میباشد بطور ملائکه
 و شاید این جرحه بسبب صورت تحقق میگردد اول آنکه ملک و انسان یعنی رسول و اعزم در سیاطت برابر بودند
 دوم آنکه اصل ملک بود و انسان تابع سوم برعکس آن بود یعنی انسان اصل ملک تابع و منصفورت ثالثه شایسته
 عظیم که مختص بجناب خاتم الانبیا است صلی الله علیه و سلم و ظهور آن کما بینمی روز بدر شده و صحابا حضار بدر را
 رضی الله تعالی عنهم جمعین نصیبی و افزاین خصیصه با لطفیصل معیت خاتم المرسلین حاصل شده با جمله امتیاز بر سل
 از انبیا و امتیاز الواعزم از مرسل بخصا لصلها بنا بر مرقب این سیر حصول آثار آن ضرورتیست فذلک کلام
 حصول آثار که دلیل حصول منتهای سیر بر مقام بود آنست که سه چیز لابد است اول تبدیل نوار که مکرر سه کرد و کوا
 شد دوم تبدیل صفات چنانکه اینهم مبین شده و تازه آنست که جمله تبدیل صفات است حصول باره عینی و شانی
 که مراقبه در آن کرده شود پس هر که مراقبه ذات منشأیت کمالات نبوت خواهد کرد البته او را بمعنی از معانی نبوت
 که ادنامی آن خوا بهای نیک است فانه خواهند ساخت و همچنین در درجه دوم معنی رسالت بر وفالض خواهد شد
 و تفهیم تعلیم و مناظره خافلان جاهلان معاندان لهم خواهد گشت و از درجه سوم همیت قویه در اهلک عصاة و
 متمردان انعام و اکرام مطیعان و مخلصان و را خواهند بخشید و این مدارای العموم باید است بطرسمی از
 اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد نصیبی از آن خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند و این مراقبه را کمال رساند
 شانی از رزاقیت در وی جلوه گر خواهد شد و وجهش کمال گرم آنکه مطلق است عادت که است که هر که در وقت
 طعام خوردن مثلاً و بر کاشان میشود دیده طبع بر او می دزد البته لقمه با خواهد داد و همین تمثیل مقصود

این کلام باید برد یعنی هر که مراقبه اسم محی مثلاً بکند گویا مقابل شان حیاسی و استیاد پس مقتضای کرم او سجانه
 است که البته از شان حیاسی اثری بان شخص رزانی فرماید سوم عنایتی حاصل از حضرت حق بیانش آنکه بنده
 برگزیده چون کار بر از کارهای خدای بخوبی سرانجام میدهد حتی در چیز میشود یکی اجر دوم انعام اجر هر جنبی پایا
 بود لیکن بمنزله مزد و رست و مترتب آشکار و مناسب آن انعام بمنزله خلعت فاخره است که سبب رضای مولای
 است انسان چون بان فایز میگردد و امتیاز هر دو کما یبغی منماید مثال انعام مستجاب بله عوات شدن با وجوهای
 در ملا اعلی غیر هم یافت است و آن انعام چیزی می بود که در هر کار کار آمدنی است و در بهشت رویت انعام
 است و در و قصور و علمان اجرت قال الله تعالی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ و تفسیر زیادتی
 رویت است بوجوب آیات صحیح و مورد فیض و در جبهه بیایات و صدای انسانی است و عنصری لطیفه
 در در و این فیض خصوصیت ندارد و سبب است که منتها کلمات سل الوالعزم بشان جامعیت حضرت ذات
 است اصلاح عموم اجزای نام و تمام جزای انسانی بیایات محدودی مقصود صلی اهل این کلمات است لهذا مورد فیض
 این دو در جبهه و صدای می باشد باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت کعبه آن سجود است حضرت ذات
 مر ضائق را و این معنی پر هویدا است و اثر مناسب این مراقبه در سال این سیر معظم بودن است بجانیت اهل حق
 او را تعظیم بسیار کنند و موجب ضا و خوشنودی او تعالی دانند و از همین است که بخاطر بعضی از اصحاب گذشته بود
 که جناب سالت مآب سبزه باید کرد و حضرت آدم صلوات الله علی نبینا و علیہ خود سجود تمام ملا که گشتند و قبله آنها
 شدند و حضرت یوسف را علیه السلام معظمان ایشان ابوی برادران بزرگ بودند سجده کردند باز مراقبه حضرت
 ذات است باعتبار ظهور حقیقت قرآنی از وی و منشأ آن مبدا و وسعت بچونی او است و لا تصور وسعت بچونی
 باید کرد و طریقی آنکه وسعت ذات پاک باعتبار ظهور فعال بطریقی دیگر ذمین نمایند اما باعتبار ظهور فعال پس
 چنان ملاحظه نمایند پس حرکتی که در عوالم ظاهر میشود همان است محرک حقیقت پس اگر پای موجه جنبش می نماید
 است و اگر فلک لافلاک گردش میکند به حرکت او میکند و اگر سیل و طریقی تحریک و را خواهم که در یافت کنیم
 آنکه چون بچگون گویم و کیس کمثلہ شیء را تا اوت نامیم امری دیگر نمی یابیم پس چنانکه افعال و وسعتی دارد
 که تمام عالم را فرا گرفته همچنین بچونی او را نیز وسعتی باید فهمید این بیان شمه است و وسعت بچونی او تا آنرا وسعت بچونی

هر کلام باید شناخت کلام سبباً نکه حاکی هر چیز است و سعی دارد که معدومات و موجودات را گنجایش میکند و سبب آنکه
 اثر می زو خاص محلی عنده در یافته نمی شود بی چون توان گفت و قرآن مجید سبباً شمال وی بر خالق عالم و مبین
 بودن سعی دارد پس عرض طولی که علم بشر به منتهای آن رسیدن متعذر است و چون که ظهور حقیقت ازلی
 از دست بی چون است و از بی چونی اوست که با وجود تالیف وی از حروف و کلمات متداوله عربت کتب یک جمله
 مشابه آن غیر از خدای عزوجل صورت نمی بندد پس آنکه در ترکیب آن کلام ذات بی چون مر بچون موع فرمود که هزار تا
 بلغا و فصحا بگذران نمیتوانند رسید و انسان که منظر خاص صفت کلام است و ابوالبشر به همین صفت معزز تمام مالاکه گردید
 هر گاه از تالیف یک جمله نظیر آن عاجز و رمانده شد غیر او را که مقابل می انجامد و آخرس میتوان گفت هرگز بر انجام نخواستند
 کرد و ثالثاً وجه سببیت قرآن مجید معلوم باید کرد و هر چند قرآن مجید مشتمل غایبات و نهایت است لیکن شروع
 معرفت اسبیل نیست مگر قرآن مثلاً نوکری مبداء تمام مناصب پادشاهی است از بخشی گری و وزارت و صدارت
 و امارت و غیر باین مبداء گری است که وزارت میباشد و همین نوکریست که خدمتگاری میشود و همچنین قرآن مجید
 ابتدای سعادت بی چون هم هست و منتهای آن نیز لهذا مناسب مبداء است گشت چون غنیمت های سه گانه زمین نشین
 شد معنی از مبداء و سعادت بی چونی که نشا حقیقت قرآنی است متصور گردید پس اقبه ذات بلحاظ و سعادت بی چونی که منشا
 حقیقت قرآنی است مزاولت نماید و ظهور آثار و تبدل نور را در خود ادراک کرده جوایم کمال سعادت بی چون باید
 شد و از آثارش صفائی و زاهدی است که حاصل این سیر در خود میاید و آن صفا مناسب بی چون کمال سعادت بی چون
 منشا حقیقت رنگارنگ نیایش و گوناگون تعظیم که نماز جامع آنهاست اشاره میکند بکمال مذکور بعد مراقبه بلحاظ
 منشا حقیقت قرآن مراقبه بلحاظ منشا حقیقت صلوة کند و اثرش کمال صفا و زاهدیست مراقب است
 پس در عین تلوث بانجاس ظاهری مثل حالت بواله براز در خود صفائی زاهدی یابد من بعد مراقبه معبودیت صرفه است
 قطع نظر از سجودیت مقیده که در ارکان نماز میباید و تصویرش آنکه نماز مثلاً بلحاظ آنکه منم حقیقی و حاکم حقیقی بر
 ما فرض فرموده امر محترم آن نموده معبودیت مقیده است و نظر باینکه عین انش مسخقی این تعظیم است معبودیت
 صرفه است و اثرش عظمت بزرگی خود است که در نفس خود خدا بدیافت بی جهت بی سبب بخلاف عظمتی که در مقام
 حقیقت کعبه یافته بود و من بعد مراقبه ذات بلحاظ منشا حقیقت بر اسیمی است و سخن مجمل در آن این است

که هر کمال را نظر کمال خود با خود نشی می باشد تصویریش آنکه صاحب کمال او در وحدت احیاناً شش می پیش می آید
 و آن کمال چونکه ملاحظه کمال خود میکند بی آنکه عجبی رود در خود مونس و رفیق می پذیرد و بخود مانوس باشد
 باین طور نشی که جناب حضرت حق را با خود است تصور کند و منشای کمال بر ایهی علی صاحب الصلوٰة و السلام
 که آن است حضرت ذات بذات خود است ملاحظه کرده مراقبه نمایند و چون این مراقبه کمال خواهد رسید اثری
 از خلعت در صاحب این مراقبه منکشف خواهد شد و دیگر آنرا که مرقوم شده هر جا باید است بعد از آن مراقبه
 حضرت ذات است بلحاظ منشای حقیقت موسوی علی صاحبها الصلوٰة و السلام و آن محبت ذات است
 و محبت ابر کس میداند در ابتدا که مراقبه محبت بود بلحاظ محبت لک حق تعالی که حق تعالی است و در این سیر
 مراقبه محبت ذات است مر ذات را که این است منشای حقیقت موسوی باید دانست که خلعت عبارت از علاقه
 است که در میان دو شخص میباشد و محبت از یک طرف می بود لیکن فی تیر از خلعت میباشد پس خلعت بمنزله آینه
 است که هر یک از هر دو آینه بر دیگری اعتماد کلی است و عزت و جاهت هر یک در دل دیگر است و این
 خلعت موجب تسلط کارهای عمد می بود مثل وزیر و امرای نسبت با دستان محبت است مرتبه است اول آن که
 محبت هر قدر بود و بسرح محبوبیت کشد این محبت با اعتبار عزت و جاهت و آن مرتبه خلعت است و باعتبار
 قرب و دوام حضور زیاده تر است مثل خواص که نهایت خیر خواه و دلسوز در خدمتگاری بود و لا بد و او را دوام حضور
 و قرب اند و نسبت میسر خواهد بود و دوم محبت که بسرح محبوبیت کشد لیکن محبوبیت ز سیده با علای در محبت
 و اصل شده اگر از آن مقام که نهایت محبت است پیش قدمی کند بچوب رسیدن این محبت هم خلعت است
 سوم محبت که بچوبیت رسیده باشد این خود بلند تر از خلعت است بلارایت و آن منشای حقیقت محمدیه است
 علی صاحبها الصلوٰة و السلام چنانکه پیشتر می آید و چونکه در نیمه مقام بیان مراتب لایت است مدار ولایت برتر
 و دوام حضور است و این معنی و محبت انداز خلعت است گو که در سر انجام کار او اسطه شدن امور عظام
 خلعت اند و لهذا محبت را بعد خلعت فرموده اند اگر انبیا و اولاد انبیا باشد پس حقیقت بر ایهی علی صاحبها الصلوٰة و السلام
 افضل از حقیقت موسوی است بعد از آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبت محبوبیت ممتزجه که منشای حقیقت
 محمدیه است علی صاحبها الصلوٰة و السلام بعد آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبت محض بی امتزاج محبت

که حقیقت احدیت بعد آن مراقبه حب صرف است بدون تعلق آن بر محبوب با محب بعد آن مراقبه لا تغیر
 است با معنی کذات پاک او را مرتبه است که تعبیرات و بیانات همه در آن هستند هیچ تعبیر و بیان بان نرسد
 و الله علم حقیقت حال به کلمه در بیان سلوک ثانی راه ولایت به و آن مشتمل بر کتب
 و یک مقصد است به مذهب به طالبان نا فهم چون بمقام معرفت ذات میرسند و سلوک متعارف را با حقیقت
 میرسازند میدانند که ما نیز هم پایه و هم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجه بزرگ
 نائب سواد حضرت خواجه سعید لدین حشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب لدین بختیار کاکر
 و پیشوای شریعت و طریقت حضرت خواجه بهار الدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد
 مجدد الف ثانی و غیر هم قدس الله تعالی امر هم جمعین شدیم و این مخطا است صریح و عقیده است نهایت
 قبیح زیرا که در این مقام میکن که اهل خذلان و بطلان هم رسند و چون در این مقام رسالی انان هم باشد چه طور این
 مرتبه را منتهای کمال ساطین بارگاه قبولیت ایزدی و سلاطین ملک عنایت سرمدی توان فهمید به شعر
 وَ سَوِّفَ تَرَى إِذَا انْكَشَفَ الْغُبَارُ أَقْرَبَ مِمَّا تَحْتِ رِجْلِكَ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ مُتَعَارِفِينَ
 در این کتاب محرر شده اهل خذلان بطلان از درین سالی میسرست زیرا که اکثر اشغال آن مزوج آداب شرعی
 و تعظیم شرع شریف است لیکن اینجا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر از مزج آداب شرعی است پس حقیقت این است
 که باریب وصول بر معرفت حاصل شده لیکن رد و قبول چیزی است و رای این وصول مردودان درگاه
 الهی را با این مقام رسانیدن بشا بان است که قرآنی مساعی بکار برده در ارک شادی رسیده نزدیک است که گرفتار
 غضب سلطانی شود اگر از فعل شنیع خود تائب شود و زوال شرعی و عناد که مقابل حکم سلطانی کرده مبرهن محکم
 عدالت سلطانی گردد و همین است حال طالب غیر متدین که بمقام معرفت ذات رسیده آری چیزی عظیم امری
 فحیم است در حق طالب مستشرق که فی حقیقت ابتدای ترقی و کمال اندین مقام است و این مرتبه بمنزله ابجد خوانی
 است و مراتبی که از ابتدای ذکر تا اینجا شده در کمالیکه مطلوب مقصود است معدود نمی تواند شد و حقیقت این امر
 در ضمن تشبیه که مندرج افاده آینه است حسن و جوه انشاء الله تعالی واضح خواهد گردید پس بدانکه این ساطین بارگاه
 قبولیت ایزدی را سوا سلوک متعارف ترقیاتی و مقاماتی است که سبب ترقیات و مقامات از زمره مقبولان

حق گردیده بلکه بسبب امتیاز ایشان در بیان مقامات امتیاز از سایر مقبولان حاصل نموده اند پس جان ترقیات
 را سلوک ثانی مسمی میکنیم و القابیکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر است منتهای آن قطب ارشاد است
 که در وسط افانست حجت الهی بود هر چه فالضلع و بوسط اش باشد و اکثر ناواقفان که امتیاز در سلوک اول و ثانی
 نمیکند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محضند میداند که بر تمامی سلوک اول کمال تمام میشود و نمیدانند که انتهای اول
 ابتدای سلوک دیگر است که مقصود اصلی همان است احیاناً بعضی مقبولان بارگاه الهی بدون سیر و سلوک اول
 بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفراز میباشند نمودار آنها نیست که شخصی صاحب عقل و همت اگر از حضور بادشاه
 دور است و امر سلطانی رسیده و وی در انصرام آن و امر آن چنان کوشش نموده که لقب ملک حلالی و قدوسی
 بارگاه سلطانی مشهور خاص عام رعایا و لشکریان شده مغبوط بسیاری از مقرران حضور گشته هر وقت که این چنین
 شخص را حضور میفرماید بعضی و امتیازی فایز خواهد گردید که اکثر سالکان سلوک اول حصول آن متعذّر
 است و احیاناً در سلوک اول مدارج سلوک ثانی محصل میشود و این چنین شخص سلوک اول سالک اصطلاحاً صوفیاً
 است باعتبار مدارج سلوک ثانی حالش مانند آن شخص صاحب عقل و همت است که پیش ازین ستمه از ماجرای
 آورفته و بسبب خلوص نیت صفائی طوبیت بموجب شرع شریف است که شغال سلوک اول را محض تعبد و انوار
 و ابتغای لوجه اللہ تعالی می نماید هر قدر که نیتش در این کار صفائی تر حصول مدارج سلوک ثانی سیریه تر و اللہ اعلم
 بحقیقه بحال سلوک ثانی هر چند مقصود شرع و مبین قرآن حدیث است لیکن بطرز اول مضبوط نیست بنا
 علیه بطرز می مضبوط و ملخص کرده نوشته می آید چون اللہ تعالی حسن توفیق به مقصد در میان سلوک
ثانی راه ولایت به باید دانست که در راه ولایت دو سلوک مترتب است اول مضبوط و ربط مدون
 است و ثانی منضبط نیست با وجودیکه اصل مقصود منتهای همین سلوک است علی الدوام اول ولایت آن سلوک
 کرده اند و آنرا سیر فی اللہ نامند و احیاناً بر ناواقفان بسبب عدم انضباط ثانی نبرد و سلوک فیما بینها مشتبه
 شود و هر یک امتیاز از دیگری نمیدانند بنا بر آن تمثیل تفصیلی هر یک باید شنید تا هر دو با هم ممتاز شوند و واضح
 گردد که اصل مطلوب موقوف بر سلوک ثانی است بر مثال مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دارالخلافه
 دور است شوق مناسب بادشاهی در دلش جا کرده طریق مطلب بای خود را منحصر در حضور بادشاهی انگاشته

ساعی در فائز شدن بحضور بادشاهی گشته و اصل مطلوب اگر مکرر خاطر است بکنون آشته حضوری را مطلوب
 خود اظهار می نماید و اصل مطلوب اینست از رسیدن بحضور بادشاه مخفی و مستور میدارد و بنا بر مفاسدی که در
 اظهارش متوسم میشوند یا بنا بر آنکه در اظهار آن فی الحال فائده متصور نیست از اظهار آن خاموش می ماند
 بین بر رسیدن بمنزل مقصود تدبیر سفر خواهد کرد و از حال طرق رفقا و هم منازل تفتیش نموده تعیین راه راست
 کرده سباب سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم آمدن سباب از خویش و تبار خصت شده و وطن دیار آنگشته
 محبت همه بنا را از دل قطع کرده و همه آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و در اثنای راه چپ
 و راست راه شهرها و باغات آنها را و عجایبیکه بیچگانه نذیره بود نمایان خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل سیر
 و تماشا یا دینیت احوال مردم و شهرها و تحصیل خبر بر سفر متوجه همان شهرها و غیره گشته از راه راست منحرف در زین
 طول مسافت را گوارای خاطر خود ساخت و دور نیست که در نیالت آنچه آن مشغول سیر و تماشا و سیاحت
 گردد که مطلوب خود را فراموش سازد و یا آنکه با وجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسد تمام عمر خود را در همین سیر
 و سیاحت برباد دهد و اینقدر متعمر است که لجهت تمام و پس از انقضای مدت دراز به منزل مقصود خواهد رسید
 و اگر از راه راست منحرف نشد و منزل بمنزل راه راست اطمینان کردن شروع نمود البتة آثار و علامات از انحلافت
 روز بروز نمودار شده فتره فتره حصول مطلوب بگوشش خواهد رسانید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آثاری که
 خاص آنرا انحلافت مانند مثل فیلیان و شته خانه و اصل امثال آن نمود خواهد نمود تا آنکه بدرا انحلافت رسید بوجه
 وصول مقصود حاصل کرده مطمئن گردید و از متاعب سفر آرام و مستراحت گراید من بعد که بدو آن خاص رسید
 آنمکانرا نظر تجمل و آرایش حسابال است اجلال و شوکت اقبال شای یافته حاکمی حقیقت سلطنت یافت و من
 بحضوری بادشاه فائز گردید باز بحضوری بادشاه رسیده و اصل مطلوب اول ظاهری گردیده و تجسس طریق
 حصول مطلب اصلی خواهد شد پس مطلوب اول منتهای سلوک اول است و طریق حصول مطلوب دوم سلوک ثانوی
 است و تطبیق این متمثل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها هویدا است چه تجسس شد و طریق از طرق اولیاء الله قدس
 الله تعالی همراهم تا بر شادی رسیدن و طریق معین کردن بمنزل تفتیش حال و تقاضا و تعیین یکی از آنها است و
 ادکار جبری باشد یا سمری از زبان بود یا از لطافت یا سلطان الکر بمنزل فراهم آوردن سباب سفر است و خویش

و تبار و وطن و دیار گذشتن بمنزل شغل نفی است و انحراف بحسب رست بمنزل استغراق در کثرت توحید صفائی است
 و احیاناً در وقوع توحید صفائی آنچنان مستغرق میشود که از وصول بذات بحت جلت عظمته غافل میگردد و بسا
 با وجود یاد آذمی وصول رحمان و قانع ماندن از آن برآید و بشواری و دیر رسیدن البته خواهد بود و آنکه روبرو
 هست خود را از توحید صفائی باز میدارد بر راه رست منزل مقصود بدون انحراف می رود و آثار و علامات
 در اختلاف بمنزل حجب نور نیست ذات بحت اندو آن هزارها هستند و آخرین حجب بمنزل دیوان خاص است
 و آن نسبت بزرگی است چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانیه بیچون و چگونه است و این حجاب اختصاصی نماند
 بآن ذات پاک میدارد بنا بر آن نهایت لطیف و بی کیف است و لهذا بزرگی مسمی گردید و معلوم باید کرد که حجب
 نور نیست پیوسته کی با دیگری نیست بلکه هر یک حجاب از هر دو جانب حدی دارد معین که تا آن حد علاقه بهمان
 است و مثالش از پردای دروازه ای مکانات بادشاهی معلوم شود که در مشابه بر پرده که در راه دیوان خاص خواهد
 بود علاقه آن پرده از جانبین با حد معین نمی آید و در حجاب آن پرده متکفل نگهبانی آن جد خواهند بود و آیند
 را با جازت یا ممانعت از بهمان حد آگاه خواهند ساخت و آئینه را تا بعد دیگر بعضی بتا جازت خود خواهند رسانید
 تا موکلان اندرونی دیوان خاص آن در آئینه را جنبی نپذیرند و در آئینش مزاحم نشوند و حدود صحرائی بهمان
 از جوانب و اطراف هم مثال آن تواند شد پس نسبت بزرگی را به همین وضع ممتد تصور باید کرد و در امثال مرقوم
 ابتدایش از در اختلاف باید فهمید زیرا که خصوصیت در اختلاف هم بادشاه پرتاب است اما انتهای نسبت
 بزرگی پیش مشابره و وصول بذات بحت است این است تطبیق تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها اما تمثیل سلوک
 نالی پرتاب شخص بعد رسیدن بحضوری بادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول خدمتی و منصبی السلاک در ملازمان
 و جعل آرد و اول لازم است که حضار در بار از هر کاره و چو بد اگر گرفته تا در زیر اعظم از خود رهنی سازد تا بروقت حاجت
 کلمه بخیر از زبان ایشان بحضور بادشاه صادر شود و هر یک حسب تبه خود سعی سفارش نماید و در مضیبات بادشاه بسا
 سرگرم و چالاک ماند و در رفت در بار و سپهر و شکار و ملاقات حضار در بار تکامل و توافقی و رز و مبادا بدین کار
 در آن در بار و اندر گردیده از نظر اعتبار افتاده لائق حضور بادشاه نماند و این منبخر یا خراجش از آن مقام گرد
 و نیز خبر در باید شد که از صاحب تبه متفاوت میباشد از صاحبی و تا وقتیکه در وطن خود بود همین قدر است که

دزدی و قرانی و نبی و امثال آن بعمل نیارد و اگر مال گزار است مال و اسب سرکار بلا حید و تکرار ادا کرده باشد
 و چونکه باین مقام رسد بل رضای وی نیست که رعایت حقوق و اداب و تعظیمات شاهان کمابسی بجای آورده
 باشد و نبل اموال خطیره را در رضامندی اهل آن مقام مثل گذراندن نظر و تواضع و اهدای تحف و هدایا
 برابر خرف خاشاک شمارد و رضامندی آنها را بهتر از جان مال خود پندارد و حاضر باشی را امر است مثل
 ساکنان را از مخالفت من و جرجا ضرر سلطنت اند و حاضران فلعه خاص فوق از ایشان ملازمان و یوان خاص
 بالا از آنها و انانکه مستخدمت پیش رود و اریستاده می مانند زیاده از اینان دانانکه روبروی میباشند و
 ایشان کسیکه بحضور استیاده نگاه خود را بر چهره بادشاه مقصود ساخته برگزیند بیک التفات نمی نماید بالاتر همه
 ایشان پس ازین مراتب مرتبه علارا اختیار کرده اند و او اطببت کند که در دل بادشاه الفی بومی پیدا شود و وقت
 وقوع وی در دل بادشاه جاگیرد و معلوم بادشاه شود که این شخص بنایت محبت فدوی من است و باین وسیله
 او را اقامت آن مقام میسر کند چه هرگاه همیشه بادشاه نگاه ددخته خواهد ماند و التفات بادشاه بسوی او معلوم
 اهل برابر خواهد شد و خود اهل برابر هم از وی رضامند خواهند بود و ماندن او در آن مقام جائز خواهد شد
 اطمینان از اقامت آن مقام او لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره بادشاه را کمابسی بغور و تامل ملاحظه کند
 باشد و وقایع و اخبار که در دربار میگذرد از آنهم شنیده حقیقت چهره بادشاه را که بعد از هر خوش بیا خوش چگونه
 متغیر میشود بدقت و معان دریافت نموده او ضلع تغییرات اسپر قوت حافظه خود نماید و بعد هر تغییر حکمی بانعام
 یا بتعذیب سزای یا صلح و جنگ یا بند و بست که از حضور بادشاه صادر گردد و آنرا هم دریافت کند و در این وقایع
 و اخبار همه کارهای خرد و بزرگ انگار دارد در اخبار خوش از خبر صحت غلامی ذلیل گرفته تا مرده صحت وزیر اعظم
 و در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم و علی هذا القیاس از گرفتار شدن کیسه بری گرفته تا گرفتار
 آمدن دشمن زور او صاحب ملک لشکر و از غارت شدن روستای در صحرای دور دراز تا هجوم دشمن بر قاصد حاضر
 با بجملا حاطه آنرا قصد کند و بسا چیزها میباشد که بران جزای یا سزای واحد مترتب میگردد و بنا بران تغییر چهره بادشاه
 دران چیزها متفاوت نمی شود پس بنابر آنکه در هر خبر و واقعه تغییری جداگانه خواهد بود بلکه اگر دو یا تغییر چهره با یکسان
 معلوم کند که این هر دو چیز یکسانند تفاوتی در جزایا سزای آن نیست بر همین عمل موطنست و مداومت در زدن تا که

حسب کاه و طمانت وی مگر مرضی شناسی بادشاه روی پیدا شود و بر مراد بادشاه در واقع و سول خاگاه
 گردد و این گاهی بجدی رسد که از تغییر چهره مراد بادشاه خلاف معنی لغوی صلی کرد کلام بادشاهی است در بیست
 وی شود مثلاً گاهی بادشاه میفرماید که خدمت گزاری این دزد بجوبی باید کرد و عرض آنست که این کما یمنع
 تعزیر باید داد و هر گاه مگر مرضی شناسی حاصل کرده کار بر ازار کارهای سلطنت سرانجام خواهد کرد عنایت
 شاهای اضعاف مضاعفت از آنچه سابق بود بروی بچویش خواهد آمد سعی و سفارش اهل دربار بدو کار او
 خواهد شد لا بد بخدمتی منصبی بادشاه او را خواهد نخواست و اصل مطلوب خود که تمام این نشیب فراز و محن
 و متاعبت برای آن کشید بود انشاء الله تعالی فایز خواهد گردید و من بعد حسب حال خود بر همان خدمت ستم
 خواهد ماند یا ترقیات کرده از منصبی انتقال نموده منصبی عطا خواهد رسید همچنین است حال سلوک دوم سالک
 لازم است که بعد رسیدن بمرتب مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این سلوک است احتیاط و غلام
 شرع در هر باب زمامورات و نهیات توضیح آنکه اتباع شرع شریف لازم میماند است و ساکت لازم
 مدام منعم شرع شریف باشد و کمال تلب شرع مقدس سلوک اول ابا تمام رساند و در سلوک ثانی غلام شرع
 را کما یمنع مستحکم گردانید و این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلاً ادب مصحف اینقدر که بی وضو سر
 کند لازمه شرع شریف است هر مسلمانی باید که بی وضو سر نکند و ساکت سلوک ثانی را آداب زانده باید دان
 اینست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر نشود و بوضع تادب نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی حاضر خسته
 و از آن عظمت مصحف انتقال کرده و نوات و دانست خود را تحمیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست
 من بیچاره دهن حسین بن حبر معظم و مطهر محض افضل حضرت حق تعالی رسیده او امر از خود هرگز لیاقت این
 نعمت ندیدم و بان قسم تصور رسیدن آن از فرحت مال شود کمال عظمت مصحف نصیب بعین و گرد و این چنین معانی
 از خود بخود در ذهن وی آید از همه اولی و اصل و عا و الایه تکلف این معانی را در ذهن خود آورد و علی بن ابی طالب
 عظمت هر سوره فهمید و شافع بودن آنها را بحضور حضرت حق جل شانزه یاد آورد و عظمت نماز و رکوة و روزه
 و حج و جهاد و سازش از شرع بر همین منوال اعتقاد کرده باشد و از همین است تعظیم شرع شریف مطلقاً و
 تعظیم کعبه و انبیا و رسل علیه الصلوة و السلام و از عظمت است بذل اموال و احتیاط بر تقیایثار قدر رکوة و ستر و ط

خود بر هر مسلمان فرض است و بذل اموال رضای حضرت حق جل شانه عزیمتی است که سالک سلوک نمانی را
 لازم است و تمام نوافل تمام مثل سجد و غیره نیز از همین باب است و اجتناب منہیات را هم بزرگی دیگر بر خود لازم
 شمارد تا که از ارباب غنیمت شود مثلاً و سوسه زنا اگر بخاطرش گذرد و آنچه آن منفر شود که گویا نجاست برای
 خوردن پیش وی نهاده اند و بر همین قیاس باید کرد تمام منہیات او نیز سالک این سلوک را باید که در ادای
 حقوق انبیا و اولیا بلکه سایر مومنین و تعظیم ایشان کوشش بلیغ کند که همه ایشان ساعی و شافع وی شوند و سحر
 و شفاعت انبیا و اولیا بر ظاہر است اما سعی هر مومن پس عای خیر است پس توقع دعای خیر که کار آمدنی در
 مقام است تفقد و خاطر داری هر مسلمان کند و همه حقوق و تعظیبات در ابتلاء عوالم شرع شریف مودا میشود چنانچه
 بنزدیکی دانسته شد و قرآن و سوره آن و کعبه نماز و روزه و غیره همه آنها مرتبه شفاعت دارند پس همه آنها را از خود
 راضی سازد و مرتبه رضای این مقام از بیان سابق واضح گردید اصل مدار این سلوک مراقبه وجه الود است و معنی ^{سعد} _{سعد}
 مناسب است تو حق تعالی است یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش دریافت باید کرد و آثارش موجب فحوائز
 کریمه اینست **لَقَدْ كَرَّمْنَا قُلُوبَنَا وَجَدْنَا اللَّهُ** هر جا موجود است مثلاً اگر بنده در حال چشم و بینایی خود غور کند باید
 داند که این نعمت عظمی مرخص بجهت وجه الود است یعنی حق تعالی بر جالش متوجه شد و روی بسوی وی آورد
 که این نعمت و احوال گشته والا این بنده بیچاره بوجه من لوجه استحقاق آن نداشت و دستد عانی آن کرده
 بود و خواست تقاضای آن صلا در و مستحق نشده و نه احدی شافعش برای بخشیدن این نعمت عظمی بحضور
 حق تعالی گردیده و نه این در مانده محض توسل چیزی نموده پس نیست این قسم نعمت عظیمه فخریه مگر محض بفضل
 و رحمت کامله و جلالت الاله و علی بذل القیاس هزاران هزار نعمت است و هر نعمت همین حال دارد بلکه فی کفایت
 هر چیز که در عالم موجود است اگر بخوبی در آن غور کرده آید مویدا شود که همه آن در حق این بنده نعمتی است
 جلیل القدر پس هر چیز از فلک ملک گرفته تا خرد خاشاک نعمت برای او است و خصوصیت باذی دارد و با وجود
 استعداد سعی و خواست او را هرگز در آن دخل نیست پس نعم الهیه خوض کند و علی الله و ام پیش نظر خود دارد که
 رحمت الهیه بمرتبه که بیان آن متعذر است بلا سبب بلا حجت بحالم متوجه است و تمام انام از زبان رحمت فالضر
 اند هیچ کس نیست که در وی نعم متکاثره وجود نیست و اگر شخصی بود که سبب کثافت طبع این چنین نعم را در خود نگاه

کردن نتوانند پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا و ارفع همه آن جناب سالت مآب صلی الله علیه و سلم از طریق اهل
آنجناب صلی الله علیه و سلم از وقت تولد بلکه از حین علق تا آخر آن یاد آر که این چنین نعم جلیله سجد و حصا
محض ز در بای بیکنار رحمت الهیه چه قسم بلا در خواست و دعا و بی استحقاق دست دعا و بی سعی و سفارش احدی چه
گردد بر آنجناب فضل میشد بجز تولد چه قسم برکات و عنایات با وجود با وجود آنجناب منضم ساخت که آن برکات شامل
حال جمعی کثیر میشد و موجب محبت اعتقاد میگردد و این نعم که در طفلی و صغر سنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فالضرف
میشد بقیاس نعم دیگر امری سهل است چندان وقع ندارد با وجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند با جمله این چنین نعم
جلیه فخریه را تصور کند که این همه بلا سبب بلا و محض از رحمت کامله ذاتیه حضرت حق تعالی است چو کرد و جبر الله بسوی
بنده میشود و این قسم انعامات با بهره ظاهره بلا استحقاق و بلا است دعا و دعا فالضرف بگیرد و در خلاصه معنی وجه انعامتانی
است از شیون رحمت الهیه که بلا سبب بی جهت و بی سابقه استحقاق که دست دعا و تقاضا و دعا و شفاعت تو تسل
مقتضی و مفضل انعامات جللیه متکثره میگردد و در اقبه وجه الله ملاحظه همین نشان است و اصل آن انعامات ایجاب
است از کتم عدم و این معنی وجه انعام و شامل تمام وجودات است فاما بحیث تفاوت و تفاوت بعضی بر
بعضی دیگر در وجه انعامات معنی وجه انعام نسبت بر کس علاحده میباشد و گمان نبرند که در نیت صورت عیب در
فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عیب سفاکت است و ذات الهی جل شانز از ان منزله و پاک زیرا که حکم و
مصالح افعال الهیه چیز دیگر است و استحقاق و استدعای این کس بر وی انعام میشود چیزی دیگر اگر فی الواقع
حکم و مصالح منظور است پس پیدایش مطلق است خصوصیت باین کس هیچ ندارد مثلا خلق را با بانش
عطا میفرمود بلکه در حیوانات این کمال میدارد و هیچکس و هیچ امر نبود که دست خدا را جل شانز از ان سو موصوف
ساخته باین سو موجه سازد و این نعمت ابایشان رساند پس عنایت مخصوصه و رحمت صرفه اوست که بر کس
با انعامات با بهره متکثره نواخته بلبهار می از نعم هر یک آنخصیص موده بین شانز که متبع رحمت کامله الغرض
است بوجه الهی سخی کرده شده و آثار وجه الله تمام نعم ظاهره و باطنه اند که الغرض خالص شده اند و وجه الله از همین
آثار شناخته میشود و مقابل آن وجه العبد است یعنی بر آوردن بنده بسوی خدا جل شانز و بیانش آنکه بر بنده
مومن خواه دنی است باشد خواه عالی مهت بنا بر تحصیل چیزی عبادت حق میکند و او امر او بجای آر داما

و کما انظر بحکم و مصالح منظور است حکم صورت فاما اگر غیر از حکم و مصالح منظور است

یعنی اوست پس بنا بر خوف نار و طمع خست اما عالی است پس بنا بر تمنی حصول عزت و وجاهت عند الله و دخول در
 زمره اول اصطفاء و اجتناب و اسلاک در سلاک زمان خاصه و بی اعتباریه چند خلاص از نار و فوز بدرجات خست بر
 حصول عزت مذکوره یقیناً مترتب میشود بلکه از توابع و آثار آن است لیکن ارباب محبت عالی را با این موالاتفات
 نمی باشد بلکه منتهای ایشان همان اسلاک در سلاک خاصان است و پس پل بد در دل هر یکی از این دو فریق
 انستی و الفتی با خالی خود حادث میگردد و روز بروز افزون میشود تا آنکه در حق بعضی بندگان شده شده
 تمام مراتب تمنی و طمع خوف از دلش محو و منسی میگردد و محبت الفت حضرت حق آنچنان در دلش مستحکم می
 گردد و امر بر انجامی آرد و حصول هر چه مرتبه از مراتب قرب ثوابی از ثوابات جنت هرگز بخیرالش نمیکند و هر چند
 حصول عزت اعتبار بر آن قطعی یقینی است چنانکه حصول ثواب حصول عزت و اعتبار فاما در ادای و امر
 از خاطر من تنسی حصول عزت و اعتبار و تصور ثواب با کل میرود و همچنین از منتهیات پرستیزی نماید و صرف
 منع او تعالی لمخوط میدارد و هر چند محفوظ ماندن ز عدلت در ملا اعلی و سقوط از مراتب بل عزت و اعتبار و نجات
 از عذابا مقرر بر آن مترتب با این بنده را هرگز تخمیل نیست محض ضا و ان رضای حق تعالی مقصود گذشته
 همینکه میداند که در بجا آوری او امر حق رضای و مست آن رضای را بهتر از هر انان رقیبات در مدارج قرب عزت
 و درجات ثواب جنت در حق خودی شمار و دیگر گاه ان رضای و تعالی در کاری تصور میکنند آن رضای مندی
 را بدتر از هر انان عدلت یعنی سقوط از مراتب بل عزت و اعتبار و دخول در زمره اول بلکه بدتر از هر انان عدت
 و در حق می پذیرد پس چنانکه وجه الله توجه حمت الهیه است بسوی بنده لا الغرض همچنین وجه العبد را آوردن بند
 است بسوی خدا تعالی محض بنا بر رضای وی بدون تمنی مرتبه از مراتب عزت و وجاهت و اعتبار و بی توقع
 از حصول ثواب جنت و نجات از عذابا و همانا که همین مضمون شایسته است در این آیات **الْمُحِبِّكَ**
يَتِيماً فَأَوْىٰ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ این هر سه بیت شایسته است **يَتِيماً فَأَوْىٰ**
 و هر سه بیت اخیره اشاره است بوجه العبد و چون وجه الله با تار آن مقابل آن شناخت پس طریق مراقبان
 نیست که نظر خود را بهمان شان که مشا حمت لا الغرض است متوجه سازد و علی الدوام نگاه خود را بان دوست
 بلخی و مسائل بزبان حال و حال باشد که هر گاه انقدر نغم جلیله برین یار غیر من استحقاق و دست عام حمت فرموده

پس فلان نعمت عطا فرما بر چند علیل و خطیر است و من نهایت نالایق و عاجز فاما انعام عام تر از این چیزی باید
و موقوف بر هیچ انست و این مراقبه گاهی بلا جهت میباشد و گاهی مقید بجهتی از فوق یا تحت موافق
توجه باطن مراقب متصور میگردد و بسبب این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک و تعالی متوجه عالم
میشود و عنایت خاصه در صورت خاص میباشد مثل خلقت حضرت آدم عبا آنکه تمام مخلوق از قدرت حق
آفریده شده فاما چون عنایت خاصه در خلق حضرت آدم عا مصروف شد صورت خاصه آن بطور پستی
و بهین خصوصیت شایسته در قول حق تعالی که خلقت بیکی می و همچنین است اختصاص حضرت
ختم المرسلین بمعراج و اختصاص حضرت موسی بکلام بر کوه و طور و بسبب همین عنایت خاصه عظمای بارگاه
ایزدی زیاده رزاقی رضی میشوند و از مقام در آنجا مانع نمی شوند و بعزت و وقار و اوج امید مند بر
برین مراقبه التزام عزائم شرعی و رضای عظمای بارگاه الهی مویست و مداومت و رزق و این بهشت
ارضای اهل دربار و ملاحظه چهره بادشاه است فاما پادشاه را بسبب جهل که لازمه بشریت است اطلاع بر
حالی مال کسی نمی بود لهذا با وجود حاضر باشی و خوشنودی خاطر پادشاه از وی بجز تجویز حاضر ماندن بسبب
اندیشه بدینتی و خجاست و خجاست آن شخص منصبی او را نمی نوازند تا که بعد مرور زمان خوبی و بدی او برتجرب رسد
و امن از طرف وی حاصل آید بخلاف عالم الغیب که علمش محیط ظاهر و باطن هر کس و ناکس است در آن بارگاه
بجز دریکه مراقبه وجهه از بنده بخوبی سرانجام یافت و کما بینگی درست شد و مقبول بارگاه ایزدی گردید و
حقیقت باطن بنده خود در آنجا هویدا است پس نوری مقدس زلی که در ازل نصیب بهر مومن مقدر شده بود
مرحمت و آن نور تخم عقل است و مثل شجر آن و ایان قرآن و آیه **لَقَدْ بَنَّا الْإِنْسَانَ كَأَبَر مِّن نَّوْرٍ**
شماره می فرماید پس این مراقبه وجهه در آن نور مثل ستاره تابان ایزد و نمایان میگردد و آهسته آهسته
نزدیک میشود تا که بر پیشانی مقام سجده گاه رسیده در تمام بدن ساری شود و مانند نور بصیری که مدرک الوان
و اضواء است خاصه آن نور یافت مرضیات حق تعالی است مانند شجاعت که برای انصاف جنگ مخلوق است
و سخاوت که برای نفع رسانی خلایق مجبول است این نور برای دریافت رضای او تعالی است و طمئین
آنکه هر گاه قصد کاری خواهد کرد یا بر امری متوجه خواهد شد تغییر نمایان در تجلی که محاذی کمال دست

پیدا خواهد آمد و این قسم تغییر خواهد بود که از ان رضایان رضایان الوان فهمید بعضی استخاص آنچه ان میباشند
 که معامله ایشان از قلب تجاوز کرده و ایشان از همان راه برضایان رضایان گاه میسازند مثلاً هرگاه قصد
 میکنند که کار معین بعمل آرند اگر رضایان متعلق است بشاشت و نشرح و قلب ایشان و فوراً غنبت است
 آن کار در دل ایشان پیدا میشود و اگر رضایان متعلق است سامت و انقباض و نفرت و میگرد
 لاحق حال آنها میگردد و آنانکه حال ایشان تجاوز از قلب کرده است و بمقامات عالیه رفیعیه رسیده اند پس
 ایشان رضایان رضایان حق جل و علا را سبب حدوث تغییرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است ^{فوت}
 نماید و این تغییر که در تجلیات حادث میشود ذات پاک حق جل و علا از ان منزله و مبراست تفصیلش
 آنکه آثار عامه که از ذات پاک چون و چگونه صادر میشود در ان آثار تغییر می آید چنانکه آن کما
 کان و صفت است همچنان نسبت آن آثار بر یک وصف است که از انزل تا ابد گاهی در ان تغییر نیست و
 اما نسبت امور خاصه پس تغییر میشود و مثال این تغییر و عدم تغییر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک
 جاست و آثار عامه آن حسب استعدادات اشیا نهایت مختلف و این اختلاف مقتضی اختلاف ذات است
 و مکان آفتاب نمیشود و در رستخیز از خاص از وی مطلوب خواهد شد بنا بر ان وضع و مکان وی مبدل خواهد
 گردید و قریب مرآه محشر خواهد رسید همچنین بر آنچه ظاهر آثار خاصه تبدیل و تغییر میشود و این تغییر در ذات پاک
 وی نیست تعالی شانه عن ذلک بلکه ظهور و تجلی آنرا صورت خاصه است در آن صورت تغییر پدید می آید و این
 تغییر در ذات نیست و تیشلش انسان است چه آنکه عبرتین است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد موت جسم
 موجود می بود و احکامیکه بر انسان مرتب میگردد همه مبدل میشود پس حقیقت انسانی که مشارالیه من جو
 باشد بواسطه این جسم عنصری مستور و مخفی گشته و با وی اتحادی پیدا کرده که معامله با جسم میشود و منسوب بآن
 حقیقت میگردد و نملای گویند که نزدیک رفتم و پیوسته با وی شستم و او را چنین و چنان کردم و همین که انسان
 فوت شد با وجود بقای جسم بر حال خود هیچ حکم از احکام مزبوره بر ان جسم نمی توان کرد آن وقت هیچ کس
 نخواهد گفت که نزدیک رفتم و پیوسته با وی شستم ذات منزله آن چون و چگونه و بصورتی و لبا سحر
 متشبهه نمایان میگردد و اینقدر فرق است که حقیقت انسانی مقید بحجم میباشد پس نمی تواند که بواسطه جسم

دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت حق جل شانہ مقید بهیچ صورتی نیست بر اطلاق خود باقی است بهر صورت
 که می خواهد کلام میفرماید و در همان صورت تغییر میشود و از ایجاد واضح شد که بنده را با خالق خود معاملاتیکه
 اخص خصوص از پیش می آید فاما از ان ذات دور تر میباشد پس این بنده با کمال رضای و رضای خاص
 حق تعالی در برابر معلوم میشود و متوهم نگردد که احکام شرعی متفاوت و متبدل خواهد شد زیرا که احکام
 شرعیه همان طور است که از شارع ثابت شده و این رضای و رضای خاص بنده را مباح پیش خواهد آمد مثلاً معلوم این
 بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب رضای حق تعالی است و بجای فلانی رفتن گو
 مباح شرعی بود و بخبر بنا رضای و تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس بر امر او را بصیرتی حاصل خواهد شد
 و این دریافت از گوشش اجتهاد نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است سالک را چون این کمال است
 سید به مرتبه مکالمه فائز میشود و وی من وجه کلمه الهی بود و گو کلام حقیقی در میان نیاید چه فهمیدن مدعا و
 مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است و گاهی کلام حقیقی هم میشود و خلاف مدلول کلام مراد مدعا را
 بهم دریافت میکنند و هر گاه این بنده کامل رضای حق تعالی مطلع شده کاری بهو حسب آن رضای سر انجام خواهد
 داد و کارگزاری او بر مضمر ظهور جلوه خواهد گرفت عنایت الهیه بوفور و کثرت بر حالش بچوش خواهد آمد و عظمت
 آن بارگاه خود شافع و ساعی وی هستند و مهمل و بیکار گذشتن شخص کار آمدنی مخالف حکمت است مقرر او را
 بخدمتی عزت خواهند بخشید و آن خدمت حسبال وی خواهد بود من بعد او را توقف و استمرار بر همان خدمت
 خواهد آمدند از منصب عالی تر ترقی کرده بمضمری رسد که فوق آن منصبی بر او نباشد و در مقام اهل ولایت است
 بر نبوت دست میدهد اگر برسانیدن امور که بر ایشان تنگست میشود و بنایند و اگر برسانیدن آن مامور شوند
 پس بر نور سالت ترقی می نمایند و اگر با وجود آن بخاصمه و مقابله هم حکم شود بر پرتو اولو العزمی مقرر میگردد
 و در مقام بعضی خلیفه الهی میباشد و بعضی خلیفه الهی باشند خلیفه الهی کسی است که برای انصرام جمیع
 او مقرر کرده مانند نائب سازند و هر که این چنین نباشد پس وی خلیفه الهی نیست اگر چه احیاناً کاریکه از دست
 خلیفه الهی سر انجام میشود از دست دیگری سر انجام میکنند فاما آن دیگر خلیفه نمیشد آری حساب
 خدمت بلا ریب بود و مثالش بطایر است که گاهی باد شاه کار وزارت را از خواص خود مسکین و پس آنخواهر

هر چند کار وزارت را سرانجام داده فاما در گذشته و این مقام نهایت راه ولایت است و راه ولایت بعد از
 هیچ کمالاتی نیست و الله تعالی علم به باب چهارم در بیان طریق سلوک راه نبوت
 و آن مشتمل بر شش فاده است به افاده اول طالب راه نبوت را بعد تهذیب خلاق و ملکات قابلیه
 عبادات شرعی بطریقیکه در باب ثانی معلوم شد اول چیزی که لابد است روح قدم در مقام توبه است ^{لقضیه}
 آنکه اول طالب این طریق را باید که منهیات شرعی را خواهد از قبیل اعتقادات باشد خواه از قبیل افعال او
 خواه از قبیل خلاق و ملکات خواه از قبیل فراط و تفریط در عبادات اینهمه را از کتاب سنت تفسیر
 نماید اگر خود عالم کتاب سنت است فیها والا از علمای محدثین استفسار کند بعد از آن نعم حضرت حق و
 تربیت جو او مطلق کرد در باره این ذره بمقدار مبذول شده بار بار بملاحظه چیست و تصور درست در ذهن
 خود مستحکم سازد و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی آن بی نیاز و برومی بصبر بصیرت خود در راه آخری پیش
 آرد بعد از آن در خلوت نشسته و نفس فرغ و ملاحظه نماید که ناخوشی مثل این منعم حقیقی و بی نیاز تحقیقی در حق مثل
 این عاجز بمقدار که از سر تا پا احتیاج در احتیاج است چه قدر منکر و مستقیم است و این معنی را در ذهن خود
 چنان مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن منعم حقیقی در ذهن او قرار گیرد چنانکه اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید
 او را حالت قشربت پیش آید باز از صمیم قلب چنان ذعان نماید که همه منهیات شرعی موجب همین امر شود
 که از تصور وقوع آن موبرتن می خیزد باز این امر را در ذهن خود مستحکم سازد چنانکه قبح این منهیات عقل
 و قلب را فرزند و در باطن او بنسبت آن منهیات خونی و جوشی پیدا بد چنانکه صدور آن منهیات از خود
 بجای وقوع خود در تهلک جان مال آبرو از ته دل شمارد بعد از آن عظمت قرآن مجید و قرآن حمید را
 تصور نماید و از صمیم قلبی و ملاحظه کند که این صنعتی است از صفات از لیه ربانیه که از ابعالم امکان هیچگونه
 مناسبتی نبوده حضرت حق جل و علا محض بعنایت خود در کسوت زبان عربی همان وصف ازلی و کمال فرزان
 خود را انزال فرموده هموز او واسطه فیما بین این العباد گردانیده بشنا بآنکه بادشاهی عظیم القدر و ستار خود را
 بگیرد و یکطرف او را بدست خود نگه دارد و در جانب دیگر را بدست فقیری مغلس عاجزی بی مایه برگزینا وقت لغات
 بادشاهان نمیداشت دهد و او را امر نماید که هرگاه ترا حاجت پیش آید بمیدن ستار را حرکت دهی و مرا همین وجه

بجا است خود متنبه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود مصروف خواهم ساخت پس اگر در
 حال این فقیر نیک تامل کرده آید از قانون ادب فی الجمله مسامحتی در زبیده شود و او اشکاف گفته شود که اگر چه
 بظاهر در دست آن فقیر یک جانب ستا است لیکن فی بحقیقت در دست او خود بادشاه و پادشاه است
 انقضه عظمت این کلام پاک در ذمین و مجدی مستحکم نشیند که وقتیکه نظر بسوی مصحف میکند و تعلق آن کلام پاک با آن
 مصحف ملاحظه نماید بصر او از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه او بسبب عظمت آن کلام پاش پاش میشود و با
 اگر این ملاحظه میکند که آن کلام پاک بواسطه مصحف در قابوی من است هر وقت که متوجه شوم او را بر زبان خود
 بی کلفت می آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بذل و انقض دست خود را بر او رسانم و او را بر سینه خود بنهم
 البته او را بسبب این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست دهد بشاید آنکه یا قوتی در خشان بدست مغلسی کم مایه
 و قاده باشد پس اگر او را می بیند نظر او بسبب خشان آن یا قوت خیره میشود و اگر افلاس کم مایگی خود را ملاحظه
 کرده مالکیت خود را بر آن یا قوت تصور کند در بادیه حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک
 در ذمین او و کما حقه قرار یافته و وثاقت ارتباط خود را بسبب همین کلام پاک بجا بآن صمد بی نیاز خوب فهمید
 باید که عزم تو بکند و طریقتش آن است که قومی را از امام متبرک اختیار کرده مصحف جید را همراه خود گرفته در مکانی
 خالی داخل شود و احراج و نیاز پیش از پیش بجناب بلعالمین بجا آورد که بار خدا یا من سپید و جوه عاجزم تو بر همه
 چیز قادر تو بکه قدم اول راه نبوت است بمن عنایت فرما و عنایات بنیایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت
 مرا که استعداد و لیاقت هم بدست تو است به شعر به تو چون ساقی شوی در دنگ ظرفی نمی مانده بقدر بحر با
 وسعت آغوش ساحلها بعد از آن صلوة التبتیح بزیست تکفیر سیات و حصول حقیقت تو به کمال خضوع و توجه
 قلب تا که عزیت بگردد و در اکثر ارکان صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیات و حصول حقیقت تو متوجه
 دارد بعد از آن همان انعامات حضرت حق و شدت قبح ناخوشی او و کمال فقر مهنیات شرعی ملاحظه نماید
 اگر حالت مرقوم الضدر در باطن پیدا مد و ظاهر باطن در او گرفت و تمام خیال و قلب و هم او در همان
 حالت فرو رفت فبها و الا این امر را بر روز دیگر حواله کرده مراجعت نماید باز روز دیگر همچنین کند تا که
 همان حالت رود بعد از آن در آشنای همون حالت عظمت کلام مجید و وثاقت ارتباط او را در میان

خود در میان رب لغزت ملاحظه نماید و وقتیکه عظمت آنکلام پاک و وساطت او فیما بین الرب عباد
 سینه او را مال مال سازد و سر را بهتاج بملا بست آنکلام پاک کاسه سر او را پارسازد پس نظر یکم بزویج
 بحال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید که بار خدا یا اینکلام پاک ترا در حضور تو شفیع خود ساختم
 و وسیله خود گرفتم و باین جل میتین تو خود را محکم بستم بعد از آن تابع عزائم شریعت و اجتناب منهیات
 آن بنسبت این طالب مشک بر خص بلا ضرورت نیز در حق از جمله منهیات است مجمل ملاحظه کرده عقد
 تو بکند تصویرش آنکه چنانکه شخصی التزام ایقاع فعلی یا اجتناب از چیزی بر ذمه خود میکند و بحیث وثوق
 آن التزام قسم حبش یا بر آن یاد میکند مثلاً اگر مومن پاک است قسم حق تبارک تعالی یاد میکند و اگر احب
 اشیا نزدیک و فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم همون چیز یاد میکند و اگر عاشق است قسم معشوق خود
 یاد میکند البته نزدیک یاد کردن این قسم مغلظه ممتی بر ایقاع آن فعل یا اجتناب از آن مراد است دل او مثل سخن
 فولادی میخیزد و با کلام او مختلط میشود که او را عقد مین میگویند همچنین بهت قوی از ته دل خود بر آورده و بقرآن
 مجید توسل کرده زبان خود بگوید که بار خدا یا بر عنایت تو توکل کرده اتباع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب
 شرع را بر جانب نفس و مال و جان آبرو و فرزند و عیال استاد و سپردا و قاور جمع مخلوقات بر حیدم با خدا
 من محض عا بزم و بر عنایت تو توکل کرده التزام این امر عظیم بر ذمه خود کردم پس محض کرم خود این عقد را با تمام
 بعد از آن او را علی الدوام بر اعانت عقد تو به التفات ضرورت که در حضور ملک الاطلاق که قادر علی الاطلاق
 و عالم اسرار و انحنیات و شدید العقاب سریع الانتقام است این عقد را منعقد کرده ام مبادا که سر موی از آن
 کنم و در غنقض عهد بر جبین من علی الدوام باقی ماند مبادا که شخصی در محکمه بادشاهی عالیشان حساب
 قدرت و انتقام بچکله داده باشد که فلان چیز خواهم کرد و فلان چیز نخواهم کرد او را البته در حرکت و سکون قهر
 و فعل ملاحظه آن چکله می ماند یعنی هر گاه که قصد بیچ فعلی یا بیچ قولی یا بیچ حرکتی یا بیچ سکونی در دل او خطور
 میکند او را در میزان عقل خود می سنجد که این موافق آن نوشته است یا بخلاف آن بعد از آن او را بر
 سوی کاری آرد و نیز او را مبادا که خصوصیتی زائد و مناسبتی قوی بر نسبت قرآن مجید در دل خود استحکام
 مثل مناسبت طالب باشی خود مثلاً شخصی که در طریقه قادر بر قصد بیعت میکند البته او را در جناب حضرت غوث

الا عظم اعتقادی عظیم بهم میرسد و وقتیکه آن جمعیت بوقوع می آید مناسبتی زاننده بر اعتقاد سابق او را بهم میرسد
 که خود را از زمره علمای آن جناب از جماعت حلقه گویشان آن عالی قباب می شمارد همچنین اعتقاد عظمت قرآن
 اگر چه بر هر صاحبی آن یا آن واجب است این طایفه آن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمده بعد از آن همین توبه را
 بردست عزیزیکه در اتباع کتاب سنت و اجتناب از بدعت ممتاز در آن جزو زمان زامثال اقران باشد
 اظهار نماید پس آن مجید را شیخ حقیقی خود بدانند آن عزیز را شیخ ظاهری بپل بکا ابداع قرآن را صل خواهد بود
 و ابداع آن عزیز را فرع آن و بر ظاهر است که چون فرع اصل با هم متعارض میشوند فرع از درجه اعتبار ساقط
 میگردد اینست تصویر مقام توبه بر وجهیکه مناسبت این طریق است و در عهد توبه باین وجه فوائد عظیمه منافع
 پس جلیله است و از عمده آن حصول استقامت در توبه است تفصیلش آنکه به تجربه صحیح محقق شده که وقتیکه طالبی
 دست عزیزی جمعیت میکند عنایت یزدانی بسبب جاهت آن عزیز بسوی این طالب متوجه میشود او را از
 مواقع ارتکاب معاصی مطلقان ملاست منتهیات بانواع لطائف غیبیه میل قدسیه باز میسازد و این امر مذکور
 محقق میشود یکی آنکه آن عزیز با وجود جاهت عند الکمال انفرقی ای تاثیر صاحب کشف صحیح باشد پس حق
 جل علاه همان عزیز را بر وقوع آن طالب مطلقان منتهیات مطلع سازد و بختل او از ارتکاب معاصی امر فرماید
 پس آن عزیز به تدبیرات خواه در نام خواه در لقطه در میان آن طالب آن قبلی حاصل گردد و دیگر
 آنکه حق جل و علاه بسبب عنایت خود بسوی آن عزیز از غیب لطیفه بروی کار آورد که موجب حفظ آن طالب
 گردد و این لطیفه بوجه من لوجه منسوب بان عزیز شود گو که آن عزیز هملا برین معامله اطلاعی نداشته باشد بلکه
 ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بان عزیز باشد محض برای زیادت و جاهت آن عزیز از پرده غیب هو یا شده
 چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون باز ایجا در خلوت تنها شدند و آن عاشقانه به حال طامع
 حصول همال گردید بصورت حضرت یعقوب علیه السلام گشت خود را بدان گرفته پیش روی حضرت یوسف
 علیه السلام هوید اگر بدو باعث بریم شدن آن معامله شد حال آنکه حضرت یعقوب علیه السلام صلا بحال یوسف
 علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معامله
 را بهم زدند چون این هر دو وجهی نشین شدند پس بدو است که این هر دو طریق در قرآن حمید بر وجهی

مستحق است که در هیچ یکی از ممکنات متصور نیست چه حقیقت قرآنی امر است از امور قدسیه که با هیچ یکی از حقائق
 امکانیه نمی ماند چنان مثل کرنخ است فیما بین الواجب و الممكن و جابست او عند الله بحدیست که کسی ادراک
 آن ممکن نیست چه جای حصول آن چه اینکلام از جمله صفات از لیه و کمالات ذاتیه حضرت حق است و علا و ذکر
 در میان صفات و ذات است متمنع تصور است پس بدانکه عنایت حضرت حق بسوی حفظ این طالب با کمال و جوه
 مبذول خواهد شد خواه بطریق اول خواه بطریق ثانی یعنی حفظ آن طالب باین طریق خواهد شد که از جانب همان
 حقیقت قرآنی که نور مقدس است در میان طالب و امور منکره بوجه من بوجه در نام یاد رعیظه حبیلوتی واقع
 خواهد شد یا باین طریق که حق جل و علا بذات پاک خود بواسطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسه بسبب کت تو سل
 بقرآن محافظت طالب خواهد نمود **افاد ۲۵۰** چون طالب راه نبوت رسوخ قدم در مقام توبه بدست آورد
 اورا لازم است که قدم بهت در مقام ذکر ایمانی و مراقبه صمدیت راسخ کند اما ذکر ایمانی پس طریقی است که اولاً
 تحقیق معانی لغویه قرآن اذکار منقول و ادعیه ماثوره نماید اگر خود عالم لغوی عربیه است فهمد والا این مورد از
 محققان بن فنون کذومی لا اعتبار و اولی الایدی و الا بصیر باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بجز بخت
 عرب و اول التفات نورزد و بهوشگافی متمیق فنون در کتب خود را برای فضیلت نمائی محققین عربیه قرار داده و جم
 غفیر از اهل اسلام راه مقصود زرد نمغتر ز شود که آن بدعت محض و اصاعت عمر در لهو و لعب است **بیت ۴**
 ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی **۴** کین اه که تو میردی بر ترکستان است **۴** بعد از ان خلاصه این معنی و تفصیل این
 مضامین بر وجهیکه در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و او را در ته دل مستحکم سازد و همراه این ملاحظه تلاوت قرآن
 با اذکار و ادعیه ماثوره بزبان ما بین بجهر و الا نهاد که اکثر احیان شروع کند اما هر مفرط و اخضای مفرط پس بعضی اوقات
 مفید باشد و اعتبار در ان چندان منفعت نمی بخشد و حد هر مفرط از مثل اذکار و طلبیه باید فهمید و حد اخضای
 مفرط از گوش تصور باید کرد و حد وسط از کلامیکه فیما بین انسان و حی فل اهل ادب و مجالس اهل تمیز واقع میشود
 قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط کثرت ذکر با مجاهده نفس با ضبط اوقات نیست بلکه مقصود از ان
 حدوث همان حالت است که در باب اول مذکور شد پس دامیکه آن حالت تحقق باشد آن ذکر را ذکر ایمانی باید فهمید
 اما بدون تحقق آن حالت پس آن ذکر را از جمله ریاضات نفسانیه باید شمرد و با کمال در ذکر ایمانی چندان اکثران باشد

کرد که طبیعت اگر در بلبل آرد و در جنون کسالت انجان بلکه تدریجاً نفس ابان معقود باید کرد اما مراقبه صمدیت
 پس باید است که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب اول و ثانی مذکور شد ملاحظه انعامات حق و عجایب
 قدرت آن قادر مطلق است لیکن همچنان سرور و استهلاک و دید قصور و اجتناب و انکشاف عظمت حضرت حق
 و اذعان حکمت آن حکیم مطلق که مقرر مراقبه صمدیت است در مبادی احوال سبباً حفظ نعم مشترک و تاثیرات
 عاویذ عادت نمیشود مثلاً انزال غریب انبات زرع هر چند از نعم جلیله است لیکن از بس که درین نعمت همه افراد انسان
 اشترک دارند از ملاحظه این بر تضحی عامی رجالت مرقوم مصدر حادث نمیتواند شد و همچنین خلق سموات و ارض
 و ایجاد اجرام نیره علیات اگر چه از اعظم آیات قدرت ظاهره و آثار حکمت باهره و علامات عظمت قاهره است
 لیکن چون این امور مذکور پیش روی انسان را کمتر احیاناً نماید ازین سبب ملاحظه این امور درین در باب کمال است
 حق انتقال تحقق نمیکرد و لهذا بر طالب لازم است که نعم فاصده که بعضی این یا بر امثال این فائز شده و عجایب قدرت
 که خلاف عادت ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه نماید و قصد صیقلی بر امثال این مضامین باشد مره بعد از هر
 بگوشت موشخ و بشنود و آنرا بار بار در بروی بصیرت خود حاضر سازد و ساعتی فضاغی خود را در بحر عظمت آن
 عظیم بالاستحقاق و در باری انعامات آن منعم علی الاطلاق تحمیر سازد تا اثر شده مراقبه صمدیت بدست آید و
 چون مراقبه صمدیت بر وجهیکه در باب اول و ثانی مذکور شد ذهن نشین و گردد آنرا مزوج بذکر ایمانی سازد
 اگر ممکن باشد دانشی ذکر ایمانی مراقبه صمدیت کند و الا بعضی اوقات در ذکر بعضی اوقات در فکر صرف
 نماید و در مبادی حال فکر از ذکر اسم داند و از ذکر ایمانی مراقبه صمدیت را مویذاتی هست که سبب آن
 مویذات ذکر و فکر رونق میآید و آنرا بقوت و سرعت ظهوری نماید و از اعظم آن مویذات و اقوامی او
 خدمت خلق است خصوصاً خدمت یتیمی و مسکین و مفالین و انجاش حاجات ذوات و حاجات خبر گیری
 مرضی با جمله سعی کردن در حق کسیکه از تحصیل جوانی خود فروماند و در روزهای حصول مطالبت روی و مسود
 گردید و با جمله چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد البته مفتاح خزان سعادت دارین که حسب ایمانی است
 باو مسلم خواهد شد و حدوث همین حسب علامت استکمال کرد و فکر است یعنی سبب حدوث همین حسب معلوم شود
 که ذکر و فکر کمال خود رسیده باقافوه ۳۳ چون حسب ایمانی بکمال خود میرسد لابد که طایر بند پرواز هست

طالب است شهر اعلام این راه و انظر علامات این طریق که فهای ارادات است خواهد رسید چنانچه در باب
اول مذکور شد و حصول همین کمال علامت است کمال حساب بانی است باید دانست که تخلیه نفس از اراده در راه
نبوت بمنزله شغل نفسی است در راه ولایت کلا این هر دو شغل حاصل الاصولین هر دو طریق است بیانش آنکه
کمال سلوک راه نبوت عبارت از شدت انقیاد و استحکام علاقه عبودیت است و بر ظاهر است که خود را مثل
سنگ چوب در دست مولای خود قرار دادن لوح نفس خود را از نقوش ارادت و عزائم پاک کردن قصاص
مراتب انقیاد و اقوامی مراتب استحکام علاقه عبودیت است آری در بعضی احوال بعضی بندگان انقیاد
شعاریت خلعت عقل تدبیر خود و جاهتیه حاصل میکنند لیکن این حصول جاهت بر همین تقدیر متصور است که
عبد عاقل تر از مولای خود باشد پس آن مولی بعضی اشیاء را مسفیر ماید و این عبد نصیحت شعاریت بگامی فطرت
خود میداند که در امتثال آن مرکارخانه از کار خاجات مولای او بر باد خواهد شد پس اگر این عبد در نبوت
هم بر امتثال امر اکتفا نماید عقل و فهم خود را مداخلت ندهد البته راه ملامت و عتاب ابر خود مسدود ساخته
باشد و اگر حکم عقل و فهم خود در آن فی الجمله دخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از معاملات وی
بر هم نشود پس اگر چه شرعاً محل عتاب ملامت خواهد شد لیکن بنا بر سعی در صلاح معاملات مولای خود خواهد
نصیحت خیر خواهی است و جاهتیه در حضور مولای خود خواهد یافت و وقتیکه این معامله عبودیت در میان
بنده نادان جاهل و در میان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم سر و مخفیات باشد پس آنجا جز راه انقیاد و امتثال
پیمودن خود را در مظنه هلاک و عصبانان نه خنق است و در اینجا نکته است که دانستن آن که در مقام بر ضرورت است
و آن قسم تخلی ارادت است پس باید دانست که تخلی ارادت بر سه قسم است قسم اول و آن معصود سا لکیر
راه ولایت میباشد عبارت از بطلان خواستش ارادتت بیانش آنکه انسان را بسبب کمال سوخ در مقام فنا
و غیبت انبیه شایمی باطل میشود و بسبب کثافت توحید افعالی بیخ عزم و اراده منقطع میگردد پس این است ای خود را
مثل چوب یا سنگ در دست تقدیر میدانند و مثل جامه از خود در همه میباشند لکن یا که خود را فراموش کرده اند
قسم ثانی و آن نصیبها لکین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از تالیع کردن ارادت خود است مرارده
حق جل و علا را بیانش آنکه این از قبضه و غیبت و خویش و شهوت خالی نمیکردند و عزم و ارادت ایشان

بالکل باطل نمیشود بلکه غیبت بسوی امور مرغوبه و نفرت از پیش آمدن امور مکرره از دل ایشان میجوشد لکن
 بنا بر طلب منای مولای خود آن اقتضا و غیبت و کراهت و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری نمی سازد
 و ارادت خود را موافق مقتضای طبیعت خود بر کار استعمال نمی نمایند و اینهمه محض برای طلب منای مولا
 خود بر خود می پسندند قسم ثالث و آن خطا آن کسان است که مناصب عالی را به نبوت فائز شده اند و آن
 عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار ورود امر از جانب مولای خود باینکه چون
 برابر با مناصب عالی این راه رحمت ربانیه و حکمت یزدانیه منکشف میشود یعنی از تزلزل خود شناخته اند
 که آنچه نسبت و اولی است هموز حکمت الهیه تقاضا میکند و هیچ نسبت و اولی را آن حکمت فرو نمیگذارد و مثل
 مابندگان منقاد را رحمت الهیه بر گزیر مصلحت معطل نخواهد ساخت بلکه آنچه نسبت اولی در حق مابندگان است در
 همان مرام را استعمال خواهد کرد و بهمان چیزها را مامور خواهد ساخت لهذا محقول ارادات خود را در کار خارجات
 الهیه داخل اذن محض لغو و لاطائل است پس کسیکه در زمره مابندگان و مثل آن مولا حکیم در حرم و علم منسلک باشد
 کار او همین است که عقل و ارادت خود را در کارخانه او داخل ندید بلکه نظر خود را برابر چهره مولای خود در حتمه منتظر
 امر او باشد و هیچ خدمت معینانه از خدمات مولای خود از جانب خود بر خود لازم شمارد و شعار خود سازد
 بلکه مثل خدمت کار دوام حضوری و ملازمت را شعار خود ساخته و از او ضلع و اطوار مولای خود مرضی او
 شناخته و آثار و بروی نظر او خود را حاضر دارد و همیشه منتظر ورود امر او بوده باشد تا هر امریکه از جانب مولا
 او صادر شود خود را در همان امر کمال حسنی و جلالی در آورد و افاده هم بد چون فضای اراده کمال خود
 میرسد و علامت کمال و دخول طالب است در زمره محدثین و شهدا امر او به عظمت میشکند و باینکه چنانکه
 سنا لکن راه ولایت اول در تحصیل ملکه یاد داشت میکوشند یعنی دوام توجه بجانب حضرت حق و بعد از آنکه
 ملکه یاد داشت در طلب نفس ایشان نشیند آنرا بعضی صفات مزوج میسازند مثل احاطه بر جمیع
 کائنات یا ظهور در بنظر متعدد یا صدمه در کثرت کونیه از آن ذات منبع البرکات یا قرب و محبت و جودیه
 باین طالب همچنین طالب بن راه نبوت را باید که بعد از حصول ملکه یاد داشت صفت سلطنت و حکومت را
 مضموم نماید و مضمون که **مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَهْ مَأْسُكُنْ فِي اللَّيْلِ**

وَالنَّهَارِ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ ^ر ا ملاحظه
 کند و محبت و قرب علمی این نظر خود دارد و انبساط بساط سلطنت و حکومت او را بر آسمان و زمین و برو
 بحر و عمران و خراب و بسط و مرکب درون بیرون خود برابر انکار دین هر حرکتی و سکونی که از دینا از غیر او صفا
 شود بجز در دیدن آن حرکت و سکون زنده دل و این مضمون سر بر زند که این راجح تبارک و تعالی میداند و
 بیند و خود را در خلوات و جلوات بلکه سائر حالات تنها نداند بلکه حال او مثل حال کسی باشد که همراه او علی السلام
 شخصی می ماند که آن شخص نسبت آنکس هم علاقه ابوت و هم علاقه تربیت و هم علاقه ولایت هم علاقه سلطنت
 و هم علاقه آقایی و هم علاقه استادی هم علاقه پیروی و هم علاقه محبت و هم علاقه محبوبیت بهم رسیده باشد و
 محض بر قرب وجودی اکتفا نماید یعنی محض انقدر نیستن که آن شخص همراه من موجود است درین راه کفایت
 نمیکند بلکه این هم باید نیست که آن شخص بی بند و می شود و اطاعت مطیع و اخلاص مخلص قبول میفرماید و تحسین
 و آفرین بران میکند و ثواب جزیل و عقیبتی و قرب و وجابت در دنیا بران عطا میفرماید و او را از زمره خاصان
 خود می شمرد و عصیان عاصی او را مسکند و پران لعنت و نفرین میفرماید و عقاب شدید در عقوبت و بعد نیت
 در دنیا نصیب او میشود و او را در زمره کافران نعمت می شمارد و عفو معاصی عظیمه لطاعات بسپرد که مزوج کمال خلایق
 و شدت انقیاد باشد میکند و حیط طاعات جلیله بادی معصیتیکه مزوج نجس نفس و مشاقت حق باشد منتهی
 با جگه نکته گیری و نکته نوازی شان است ندانی که مقصود ازین کلام آنست که طالب راه نبوت را لازم است که
 این مضمون تفصیلا در ذهن خود تصور کند چاشنا و کلا که از تصورات عقلیه چکار بر آید بلکه مقصود آنست که
 حال آن طالب تمامی احوال مثل حال کسی باشد که همراه شخصیکه موصوف با این صفات مرقوم اصدد است لازم
 باشد و همچنین مقصود از ملاحظه انبساط بساط سلطنت حضرت حق بر سائر کائنات همین قدر است که این را در
 ذهن خود تصور کرده فقط از همان عقل نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعل آفتاب در سبزه از ذرات
 و هر موج از امواج بحر خار می رسد و ناظر را مثل در بای نور که متلاطم الامواج است متخیل میگرد و همچنین تدبیر
 واحد فیض حمدانی که بر جمیع کائنات بسوط است از سبزه از ذرات جهان جلوه گشود و تاثیر واحد در علو
 و غلایات مجموعا و فردی نمایان گردد و مثلاً بر هر قطعه از زمین زیر هر قطعه آسمان که می آید حال و مثال

حال کسی باشد که شخصی دست او را گرفته محاذی دریای زخار در جو بخت کند پس اگر آنکس دریای رامی بیند
 آنرا قابل تحمل نقل خود نمی پندارد و اگر هواری بیند بچین میداند و اگر آسمان را می بیند رسیدن خود بان
 متعذری شمارد پس سبب است خود غیر از آن شخصی چیزی دیگر در ذهن و نمی آید پس ز صمیم قلب خود میداند که
 مادامیکه آن شخص دست مرا گرفته است مضرت هیچ چیزی از امواج بحر زخار و گرد باد های ریاح بمن نمیتواند
 رسید و اگر آن شخص دست من گذارت پس تمامی عالم جبالک من است چه بر هر موجی از دریا که خواهم افتاد البته
 غریق خواهم شد درین امر هیچ موجی را از امواج امتیاز نیست و این ملاحظه در ذریع و چندان مستحکم نشیند
 که اگر شیر زیان یا پیل مان بران جمله رود یا عدوان شمشیر برهنه بر حلقوم او نهد در آشنای اینجالت لفظ
 از صمیم قلب میداند که مادامیکه حضرت حق دست محافظت از من برداشته است هیچ مضرتی بمن ازین امور
 اگر چه در بادی امر قطعی الوصول باشد نخواهد رسید و وقتیکه آن حافظ مطلق دست محافظت از من بر داشت
 هر موج چه پامال و مگس بحال که متعرض کار من شود در ابلاک من کفایت میکند و لهذا پیش از این اینطریق که
 خلاصه این مراقبه فایز شده اند مثل بنیامی کرام و وارث ایشان با سلاطین جباره با وجود قلت اعوان و
 انصار مقابله بی پرده نموده اند چنانچه قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون مشهور معروف است ندانی که مقصود
 از نیکام آنست که بر آن طالب خجفی یا اطمینانی بسبب قرب سباب مور هبلکه و بعد آن صلاطاری نمیشود چه
 این امر انسلاخ از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم بشریت در دار دنیا لا سیما در حق طالبین راه نبوت
 که خلاصه این تکمیل قطرات انسانیست منظور نیست بلکه مقصود آنست که خوفی و اطمینانی که از تزلزل دل سر بر میزند عقل
 و هوش او را پراکنده سازد بران طالب بسبب سباب هبلکه و بعد آن طاری نمیشود بخلاف خوف و اطمینان
 طبیعی ایضاً این امر غامض یعنی تنیز در میان خوف قلبی و خوف طبیعی بدون تمثیلی حاصل نمیتواند شد
 پس میگوئیم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجه بسوی چشم سپرد کند و بگوید که من
 در چشم تو هرگز نخواهم زد و مراد مقصود محض امتحان تست پس بداد امیکه آن چوب بعد از چشم او است هیچ تغییر
 در حال آن سپر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگردد و بگوید تغییر در حال و دست میدهد و لهذا چنان
 او با اضطراب نمیدانند و حال آنکه در صمیم قلب در میان قرب بعد آن چوب هیچ فرق نیست چه قطعی دانند که

حضرت این چوب من نخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید و لهذا اضطراب تشویش دل او را فرامیگیرد
و خوف کوشیدن در زمین او خطور نمیکند پس همچنین اینطالع صادق همه کائنات را مثل چوب سنگ دست
حضرت حق میداند و همه موجودات اسقهور عظمت او میشناسد اگر خوف و طمینان طبعی بسبب قرب و بعد
اسباب مومضاره و نافع بر و طاری شود و ایا قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید نشنیده که حضرت
ایشان با وجود کبر سن خود و عمق المیه خود از جناب و هب عطا یات پسری سعادت مند طلب کردند و در شان
طلب جناب الهیچ گونه استبعاد حصول دل با وجود موانع عارض نشده و الا صدور دعائیکه از صمیم قلب بر
میزند از جناب متصور نمی شد و چون بحصول ولد از غیب مبشر شدند کلام از استبعاد حصول ولد از زبان
هدایت نشان ایشان سر بر زد که **اَنی یَکُونُ لِي غُلَامٌ وَاَکَانَتْ اُمْرَاتِي عَاقِرًا وَاَقْدَبْتُ**
مِنَ الْکِبَرِ عِتْيًا : افاده ۵۵ چون مراقبه عظمت کمال خود رسد و علامت کمالش آنست که روح
توکل که در باب اول مذکور شد بدستش آید و بعضی ارباب کمال در بنفام در زمره اهل خدمات نیز داخل میشوند
مراقبه الوهیت پیش گیر و تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شیون بشمارست بمجمل آن شان حالم است که با وجود
شدت مخالفت مخالفین تعجبیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و بمجمل آن شان عفو است که هر چند عصمت مجسم
قبایل و اکبر معاصی تکب شده باشند اما چون چنین نیاز بر عتبه او ساینند و با خلاص دل توبه بجا آرند البته
آن رحیم مطلق از جرائم ایشان در گذشته در کف رحمت خود آن تائب اکمال عنایت و مهر بانی پرورش
نماید و آن جریمه قبیحه را بسیار میسازد و تعدیست به تنجیم مبدل می نماید و بمجمل آن شان عموم فحش است مثل
انزال عنیت و انبات نزع و امثال آن که کامل ناقص و مطیع و عاصی محب و معاند و مکلف و غیر مکلف در آن
اشتراک میدارند و دریای رحمت و همه را فر گرفته که **وَمِنْ حَمَّتِي وَسَعَتِي كُلُّ شَيْءٍ حَرَفِيَّتِ** از بیان آن
و بمجمل آن شان وسعت که در نفس کلام انسانی وسعت حوصله نموده است از ان بیانش آنکه چنانکه بعضی نفوس
کامله شریه در مرتبه قصوی از مراتب وسعت صدر واقع میشوند که از هجوم امور شسته و معاملات مختلفه و
کار خاسجات متعدد و دل تنگ برکنده خاطر نمیشوند بلکه بهر امر توجیبی مبذول میسازند و هر یک
معامله را بخوبی سرانجام میدهند و هر یک کارخانه را بجزای که شایان است میدارند نه بجدی افراط میکنند

کرد یک کارخانه به همگی بهمت خود عزیز شده کارخانه دیگر را بر باد و میند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت
 تسلط و میند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا در دست ایشان مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و چند
 نفر لطیفی و زرنگان آن کارخانه بی رونق شود و اهل آن جا در ذلت پوشیده در زاویه محول و تعطل بنشینند
 و همچنین در امر ملاقات مع الناس سعادت عظیمه میدارند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات و الامزجیه
 و متغایر الحاجات و الاغراض بوضعی بیش می آیند که شایان است و معاملتی بر روی کاری آریند که بیانش
 استعداد آن شخص بر شود و در ذهن چنان نشیند که اختصاص کم مرابا ایشان بهم رسیده کسی از دیگران اگر چه
 اعلی و ارفع با اعتبار خدمت و مرتبت از من باشند حاصل نشده باشد با جمله مغز این کلام را دریافت کرده
 معنی و سعادت حوصله را خوب تصور باید کرد بعد از آن باید فهمید که قدریکه فرق در مابین کارخانه خدای کارخانه
 این نفوس کما است همون قدر فرق در مابین سعادت الهیه و سعادت این کابرت و هر سیکه معنی و سعادت الهیه
 خوب فهمید باشد هر قدریکه بر کارخانجات زرنگار بنگ معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون بساط و سعادت الهیه
 زمین و قرار خواهد یافت و بمجملاتش شان عدم اعتنا بعبادات اعداست چه عدا می حضرت حق و کافران نعمت آن
 جواد مطلق در مشاقت آن منعم حقیقی و مضادات و امر آن مالک تحقیقی و مقابله شرع و تخمیر انبیا چه سعی مای بلوغ
 بکاری بر بند آن جواد مطلق در وازه خود در برابر روی آن شقیامسد و در ساختن سازد و از کف ولایت و کفایت
 خود خارج نمی نماید بلکه اگر بطریق تادیب از یک طریق برایشان مواخذه می نماید البته بهزاران طریق برایشان
 نعم متعالیه فاصبت فرماید با جمله مواخذه او در دنیا در اکثر جایان مبتابه تادیب پدر شفق پسر عاق خود
 راست که اگر چه آن پدر شفق بمقتضای حکومت و حکمت خود گوشمالی پسر عاق خود را پیش میگیرد اما در عین آن
 پسر زینش و تادیب خیر خواهی و لطف پدری مستور است و بالکل او را بر باد نمی دهد اگر چه نفس این تادیب هم از
 قسم لطف و تربیت است لیکن مقصود در تنقیح آنست که این تادیب بوجبی نمیکند که آن پسر عاق محض بر باد شود
 بلکه در هر مواخذه و هر سرزنش راه خلاصی برایش مراعات میکند که اگر آن کافر نعمت راه خلاصی خود از آن
 مواخذه تفحص نماید و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید البته راه نجات از آن مهلکه برود و پیدا گردد و اصل
 اینهمه شیون علوفانی است که بر توه از آن بر نفوس کما می افتد و ابلو بهمت سستی میگردد و چه هر سیکه در علوفانی

در مرتبه قصوی واقع شده باشند این امور خسیه دنیا را چند ان لیاقت نمیباید که بسبب هجوم آن امور متوجه
 در دل او راه یابد یا تزلزلی در معاملات او دست دهد و لهذا بسبب سبب شوم ارزال در دل سلاطین عالم
 بهمت غضبی و داعیه انتقامی حادث نمیشود چه آن که بر این ارزال را مثل غبار خرد خاشاک میشناسند و
 قابل مقام نمیدانند باجملا این علو ذاتی الهی را باعتبار الشرح آن بشیون مرقوم اصدرو با اعتبار ظهور
 آثار آن شیون بمقتضای قانون حکمت در عالم امکانی با الوهیت سیمی میبازیم پس الوهیت را مثل درخت
 تصور باید کرد و علو ذاتی را به مثابه تخم آن درخت قرار باید داد و شیون مذکوره را بمنزله شاخ و برگ و
 ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزله ثمره پس طالب اوهیت را بعد ظهور آثار مراقبه عظمت لازم است که
 مراقبه الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض تصور معنی الوهیت نیست بلکه مقصود آنست که
 این کمال را تصور کرده طالب احکام آن در آت نفس خود باشد که **تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ**
 اشارتی است باین هر گاه که معامله از معاملات مذکوره او را پیش آید مثلاً ریاست قومی با و مسلم شود یا محاملاً
 مشتتت بر هجوم نماید یا کسی از مخالفان با و راه مخالفت پیماید همین معنی الوهیت را یاد کرده بمقتضای
 آن شان الهی محض تشبهاً با معامله نماید بجمله باید که حال او مثال حال شخصی باشد که وضع محبوب در دست
 و برخاست وزی و لباس و معاملت مع اناس خیال عقل او را مالامال کرده و در تمام بدن او سرات نموده
 است مثلاً وقتیکه حکم بکلام میکنند یا مشی بر اقدام می نماید همان لحجه گفتار و وضع رفتار آن محبوب از آن
 جلوه گر میشود همچنین با خلاق الهیه در صلب نفس صاحب این مراقبه سر بر میزند و در تمام قوای او سرات می نماید
 ۴۰ فالکده ۴۰ باید دانست که آثار مراقبات بسط طریق ظهور میکنند اول آنکه چیزیکه طالب حق مراقبه آن میکنند
 لوازم بها بخیزد نفس پدید می آید چنانکه شخصی کریم نفس غذای لطیف بخورد و مغزگسسته دیده سوال بران غدا
 دوخته باشد پس البته آن کریم نفس لقمه از آن غذا بان مغز هم میدهد همچنین چون طالب حق دیده بصیرت
 خود را مضمون بفرط طلب کمال خویش بر شانی از شیون الهیه مثل عظمت یا الوهیت یا بر معانته از معاملات
 ریانی که در میان آن کریم مطلق و بندگان حاصل و گذشته مثل خلعت و محبوبیت میوزرد البته چیزی از لوازم
 آن شیون آثار آن معامله بقدر استعداد طالب مرآت نفس که عدا از زنگ نامرضیات حق باشد مغزگسسته

مثلا اگر مراقبه عظمت کرده است او را وجابتی در بالا علی بهم میرسد و قهری و حکومتی بر بعضی کائنات حاصل
 میشود و اگر مراقبه الوهیت کرده او را وسعت حوصله و مقابله سپید بجنه و ملکه عفو و حلم بدست می آید و اگر مراقبه
 خلقت کرده بر بعضی معاملات خلقت مثل مکالمه و مسامره هویدا میگردد و در طریق ثانی نزول قبول انطباق
 است در بالا اعلی و ملا اسافل ارواح مقدسه قلوب صالحی نبی آدم و این مرد در باب اول در آشنائی که
 ثمرات حسب میانی تفصیل تمام مرقوم شد و در طریق ثالث نوافل عطا یا است بشا به آنکه مغلسی دیده خود را
 بر اطعمه لذیذ و فواکه با مزه و البسه فاخره و دوخته و متوقع حصول قدری از مهنون امور مذکوره گردیده پس
 آن شیای مذکوره قدری از آن شیای هم با عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب این مغلسی بود که از جنس آن
 مذکوره نباشد با و از زانی فرمود مثلا آن مغلسی دیده طمع خود را بر غذای دوخته متوقع حصول قدری از آن
 شده بود مالک آن طعام لقمه از آن غذا هم با عطا کرد و چیزی از تقدیم با و بخشید تا حوائج ضروریه خود را
 بآن نقد انبجح نماید و در بعضی حیان چنین اتفاق می افتد که آن مغلسی لیاقت آن شی که دیده طمع خود را
 بر آن دوخته بود تمیذارد مثلا مریض است و طمع حصول فواکه لذیذه میدارد دلیل بد مالک آن فواکه آن مغلسی
 را با عطا می چیزیکه از جنس فواکه نباشد مثلا کلاه یا یا قبای تسلیه خواهد کرد و این عطا یا ای غیر متوقعه تحصیل
 را نوافل عطا یا می نامند همچنین چون طالب حق مراقبه شانی از شیون حق یا معاملاتی از معاملات او می نماید
 بنوافل عطا یا فایز میگردد و مع حصول ثمرات آن مراقبه باید و حصول آن در این نوافل عطا یا مضبوط در
 قاعده یا منطبق بر قانونیکه عقول بشریه آزاد را کند نمیتواند شد چه تعیین عطیه نافله بر مناسبت آن با آثار
 آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد آن طالب است مثلا شخصی ربه و فطرت ذکی العقل مجبول شده و در او این
 طلبیه نبوت مراقبه عظمت از اولت نموده ایشان را مرتب شد یا اما شدت ذکالی ذهن و قوت فطرت
 در علوم مرضیه حق بدست او خواهد آمد همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول است توفیق عبادات و ملکه تقوی و اول
 حاصل خواهد شد اگر چه این امور مذکوره با آثار مراقبه عظمت صلحا مناسبت نمیدارد و بهرین سبب اکثر طالبین راه
 حق باشغال اعمالین طریق مزاولت می نمایند و چونکه آنان را لکما حقه در خود نمی یابند صدای حرام
 کلمات یا بی نا امید می از ایشان صادر میشود حال آنکه نمی فهمند که شاید که از برکت همین باشغال اعمال

امری دیگر از امور مقبوله عند الله گوید که از جنس آثار آن اشغال و اعمال نباشد بدست آورده باشند و
 از جهت عدم مناسبت در میان آن اشغال و اعمال و در میان این امور عقل ایشان بحقیقت کانی رسیده
 باشد و همچنین بعضی از طلبه این راه که قصص ضعیف کمال میشوند که فلان کس بسبب فلان مشغول و عمل
 فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان مشغول اعمال بجای آرند و اثری از آن کمال در خود نمینمایند
 در بادیه تجسس گردان میشوند گاهی اقدام بر تکه بیکان قصص نمایند و گاهی در تصور شروط و ارکان
 عمل شک می آرند که شاید این عمل غیر آن عمل باشد که از آن کبر صادر شده بود حال آنکه نمی فهمند که این
 کمال از جنس اقل عطا یا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل و الله علم بالصواب و هو الهادی الی طریق
 الرشاد و افاده ۴ چون مراقبه الوهیت کمال خود رسیده و آثار آن پیش از پیش ظهور فرمود و مقام
 کمال تکمیل باو مسلم شد و مرتبه خلافت عن الله نصیب او گردید بعد از آن بعضی اکلیل امتقانی بر او نمایند که
 خلعت تحریر و تقریر بر قد تصویر او کوتاه و زیباست و این مقام مقام انکشاف وجه الهی است که واضع
نَفْسِكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ رَمَزَتْ
 بسوی این معنی غامض هر چند ایضاً این مرام به تقریر و کلام متصور است ۴ عبدالتحی نشانی
 بخداتنا چشمی ۴ لیکن تخیل آن هر چند که ناقص باشد موقوف بر تمهید مقدمه نیست بیانش آنکه ادراک بر
 از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن میتواند شد مثلاً احساس نور شهادیه بنور بصیر میشود و همچنین ادراک
 سایر عوارض جسمانی محسوسه بآلات جسمانی طاهره که حسسی بخواس است حاصل میشود و همچنین ادراک عالم
 مثال بقوت خیال که مثال آن عالم در قالب انسان است بدست می آید و ادراک امور که مناسبت تجرد و
 است بقوت واسمه که من لعقل و اخواس است بدست می آید و همچنین ادراک کلیات عقلیه و جزئیات مجرد
 بقوت عاقله که مثال این امور در تجرد و بوساطت است محقق میشود و بر همین قیاس سایر لطائف انسانی مثل
 ادراک تجلی اعظم و مخالف ملا علی بلطفه سر و ادراک وجود منبسط بلطفه خفی که لب لباب حقیقت جامه انسانی
 است که او را قلب نامند پس از همین جا اشتغال باید کرد که دریافت ذات بی کیفی چون بی چگونه و شبهه
 و بی نمون متعلی از تمامی تجلیات حتا که از تجلی اعظم که حاصل همه تجلیات است و معر از همه تنزلات حتا که از

وجود منبسطه اشکل تنزلات است و منزله از عالم کتب جمع موجودات در هر صفتی از صفات یعنی دریافت
 از مرتبه ذات که او را محمول المطلق و متمنخ التصور قرار داده اند بجز نور قدسی الهی ممکن نخواهد شد چنانچه
 در حدیث شریف **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ فِي ظِلْمَةٍ فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ فَمِنْ أَصْبَابِ**
مِنْ ذَلِكَ النُّورِ هَتَدُوا وَمِنْ أَخْطَاءِهِ ضَلُّوا یعنی فیه بیان نور قدسی از عقول سعادت برد و فطرت
 و دلچست بنهاده اند پس آن قطره نور حق بمنابره نور بصیرت که در جمیع النور مکنون است و چنانچه سبب اصبا
 فی تحقیقت همان نور است تمامی بر دمای چشم بلکه خود جسم چشم قوالب آن تمامی النوار ظاهره مثل نور چراغ و
 شمع و نور آفتاب ما بتاب زمویات آن چراغ آن نور بصیری را در جمیع النور دلچست می بنهاده اند پس آینه آن
 شخص زمره کوران معدود میشود و کورا از حرم چشم و از النوار ظاهره به بیخ منفتحتی نه پس اگر چه عوام اناس
 در باد می نظر چنان خیال میکنند که ما بوساطت چشم یا سبب فی آفتاب ما بتاب می بینیم اما اگر در حقیقت
 کار تامل کنند البته دریابند که آلا البصار فی حقیقت همون نور بصیرت است چون نور از راه چشم بر آید سبب است
 بچشم هم نسبت میتوان کرد و چون نوار ظاهره موید همون نور بصیرت است این جهت این نوار را هم سبب اصبا
 نمیتوان گفت حال آنکه خود ادراک این نوار بوساطت همان نور است چه جای ادراک امور دیگر همچنین
 ادراک ذات بحت و سبب توجالی احد همان قطره نور قدسی است که در او اهل ظهور روح نصیب اهل
 سعادت گردیده و بعد از خلقت با شباح و در لطیفه عقل مکنون شده و شعاع او در لطائف باطنه است
 با انواع رنگارنگ الوان گوناگون ظهور فرموده مثل ظهور شعاع بسط آفتاب در شیشهای مختلفه الالوان و
 الاشکال بالنوار قاهره غیبیه مثل نزول کتب سماویه و وجود انبیای کرام و علمای ذوالاحترام و اولیای
 عظام منبسطه و انشراح یافته آنکه تحقیق این نوار غیبیه سبب حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی میشود بلکه آن نور
 قدسی از ازل الازل در نفوس مودع است و این نوار غیبیه سبب منبسطه و انشراح آن گردیده پس اگر چه
 سالکان راه ولایت و طالبان راه نبوت در مبادی احوال چنان بخیال آرزند که ادراک حق جل و علا ^{لطیفه}
 قلبی بلطیفه سر یا بلطیفه حقیقی یا امثال آن ما حاصل شده یا سبب اول کتب سماویه و وجود انبیای اولیا
 ما را توجالی احد دست داده اما اگر حقیقت پیرزنده البته بدانند که سبب حقیقی توجالی احد همان نور قدسی

است که در ازل لا ازال ضعیف ایشان شده و تمامی لطائف باطنه را رونق بخشیده و حقیقت کتب
 و انبیا بسبب ایشان نور در فرس ایشان قرار گرفته لهذا کسی که در ازل لا ازال از ان نور محروم مانده مثل
 ابو جهل و ابولهب حق او این نوار قابره عظیمه و لطائف باطنه انسانی یعنی منیر ساندو مثل کور خلقی در
 عین روز روشن در مهوات و مهالک می افتد آری اینقدر هست که شعله همان نور قدسی در رنگ
 لطائف انسانی ظهور می نماید و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم در ان راه می یابد و در هر لطیفه
 نوعی از توجالی السد و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و آثار می از آثار معارف حضرت حق که منکشف
 آن لطیفه است می بخشند و در لطیفه دیگر نوعی دیگر از امور مذکور بر کار می آرد و این لطیفه نورانی را بهر
 جهت ملقب می نمایند پس حجر بهت را در حجر عقل مثل چراغی که در پرده شیشه های مختلفه الاوان فروخته باشد
 تصور باید کرد چون این مقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت شب یا
 میشود اگر چه همان نور آفتاب است که در اجرام صغیره آن کو اکب منعکس شده در الوان مختلفه و البسیه گوناگون
 برآمده بر نظر ناظر جلوه گر دیده اما چون آفتاب ز افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه در نور بسط آفتاب
 منطس می شود و چادری نورانی یک رنگ بر تمام بساط علویات و غلیات کشیده میگرد و حقیقتش آنست
 که مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب در مرتبه صغیره و منطس میشود و همگی فرع و اصل یک رنگ میگرد و همچنین چون
 کافرض کمال بر حجر بهت پی برده می افتد و تمامی البسه لطائف باطنه خود را فرو میزند یک شعاعی مقدس
 از حجر بهت سر بر میزند و تمامی لطائف را هم رنگ خود میسازد و تمام باطن آن ساکن از سر تا پا حجر بهت
 میگرد و بشارت آن که در تمام بدن شخص نور بصیری سرایت کند و تمامی بدن آن شخص رنگ صفت
 دیده و اگر دو این حال غیر آن حال است که سالک او ولایت را در مبادی سلوک طاری میشود که
 قلب ایشان وسعت میگیرد و تمام بدن ایشان در ان کم میشود پس همه وجود ایشان قلب میشود چنان
 حال در جنب بساط حجر بهت حکم قطره بنسبت در بایم اخضر هم نمی دارد چه غایت اینحال آنست که
 تمام وجود ساکن که ادراک تجلی قلبی گردد و مال آنحال آنست که تمام باطن آن صاحب کمال و اسطوره
 ذات بخت شود و نشان بینها قصد کوتاه شخصیکه تمام وجودش قلب گردیده در جنب شخصیکه تمام باطنش

حجر بهت شده چهره داشته باشد و چون شخصی کامل باین مقام میرسد اموریکه دیگر از باعث کدورت و
 قبض میگردد و در باطن این شخص اصلا اثر آن راه نمی یابد بنابر آنکه شخصی مزاولت علوم دقیقه میکند و
 همه کار و بار او تعلق بقوت عاقله میدارد اموریکه باعث کدورت حواس ظاهره میشود مثل حدوث پرده
 رو بروی چشم یا پنبه در سوراخ گوش هیچگونه درکار او داخل نخواهد انداخت نیست آنچه از تصویر این مقام
 در حیطه تحریر و نطق تقریر گنجایش نمیتواند کرد اما گفته اند مقام **قِرَاءِ الْوَكْرَاءِ وَ شَرِّهِ**
الْوَكْرَاءِ به قاعده **الواح** خواطر طالبین راه نبوت بسبب استیلاهی جبلت یابی و رسوخ فناعی
 اراده از نقوش انانی مصفا و محرم میگردد و بحدیکه طلب هیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت بهج نعمت
 از نعم کونین در جذد قلب ایشان استقرار نمیکرد و اتقائی بسوی ترقیات دنیا و عقبی از مصمم دل ایشان
 سر بر نمیزند حتا که یکبار اسم مبارک الله ذکر بر زبان او جاری شده اگر بمقابل آن آلاهی هر دو جهانی بخشند و
 بسوی مبادلت این طاعت سیره بنجای کونین ترغیب نمایند هر آینه در حق او بمشابه سبب استم خواهد بود
 القصه صاحب ینحال همه اعمال برای سترضای حضرت ذی الجلال بجای آرد و بس **وَالَّذِينَ**
يَذُكُّونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَ رَبِّهِمْ و چون ارباب این
 طریق از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند و بمداجج عالیه ترقی میسر نمایند و در مناصب فنیه قائم میگردد
 در دل ایشان رغبتی بسوی امور ملامت طبیعت از مرغوبات کونین طلب آنها و کراستی از امور منافره
 طبیعت از مکروهات دارین فرار از آنها حادث میشود لیکن بنابین و بجهت بمقابل طاعات خود هستند
 مرغوبی بازاله مکروهی نمایند حاشا و کلا چه این بزرگواران اعمال خود را از آن خود نمیدانند حتا که
 بمقابل ان امیدوار جزائی باشند بلکه چنانکه شخصی از نمایای بادشاه عالیجاه در طلب سترضای او بدست
 مانع و سرگردان مانده و در مناصب ام سلطنت مثل سپهگرمی و جماعت داری و امثال این اشکالات
 و تحولات در زنده و باختر در مقام قبولیت رضامندی سلطانی و کفالت و کالت شش پاریل بند
 یافته و بچلیه خاص ملقب گردیده پس ینحال و را پای طلب مرغوبانی که زیر حکومت مولای او موجود و
 در مملکت او متحقق است حاصل شده و هر چه نغزیک در خزان سلطانی است طلبش میتواند کردنه باین وجه

که آنچه را ببل علاقه چنگلی خود دادند با جزای ادای خدمات خود پندارند چه مثل این طلب در حق او عیبی است
 پس قبیح که خود را از مرتبه عالی فرو تراوده در زمره اجیران محدود خواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای این
 علاقه همین است که جمیع حاجات خود را که از جمله آن طلب مرغوبات و نحو ذرات مکروهات است استعدا از
 مولای خود نماید و پس همچنین وقتیکه اربابین کمال با صفا و اجتناب و مقبولیت و محبوبیت فائز میشوند
 قدم راسخ در مقصد صدق نصیبه ایشان میگردد و بلجوق رقیب اعلی فائز میگردد و ببنده خاص و عبدا
 اختصاص لقب میشود البتة میلانی بسوی امور مرغوبه و این بنا بر دخول آن مورد در خزائن مولای خود صدق
 انجام آنها و طلب مرئی ز امور اگر چه پس فرج و بدیع باشد سبب سوخ قدم عزت در مقام قبولیت در دل ایشان
 حادث میشود و بر وجهیکه آن امور را بنا بر جزای اعمال خود طلب نمایند بلکه بوجهیکه مقتضای علاقه عبودیت
 رونق گیرند لهذا طلب حظوظ نفسانیه در حق ایشان موجب زدیاد قرب میباشد نه مورت بعد از نظم
 موسی اندر درخت آتش دیدیم سبز تر میشد آن درخت از نار به شهوت و حرص مرد صاحب دل و همچنین در
 و این چنین انگار به الفصیح چون اربابین کمال با ین مقام و حال میرسند بسبب اختلاف استعدادات
 جبلیه سه فرقی میگردد قومی بسبب کمال علوم منصبی و شدت سوخ قدم عزت در مقام قبولیت مرغوبات
 و مکروهات کونین را و مصائب مشکلات درین را از امور خیر دینیه دانسته التفاتی بسوی طلب
 مرغوب فرار کرده و از ازمصاصات استحال مشکلات از صمیم قلب ایشان سر بر نمیزند نه بسبب هجوم سکر
 محبت و عدم تمیز در مابین مکروه و مرغوب بلکه بسبب کمال علوم مناصب ایشان و در این امور مذکوره و
 الحق که پایه ایشان بس بلند است از آنکه با مثالین امور در قلوب ایشان التفاتی بهم رسد و سرور و آسایش
 بان مناصب علی است از آنکه فرحتی دیگر طلبند یا اگر چه او را پایه عرض حاجات بهم رسیده است بحدیکه نظر
 عنایات ربانی و کفالت پر دانی دعای او واجب الاجابت و نحو ذوات واجب لقبول گردیده و قومی دیگر
 در عرض حاجات و استحال مشکلات و طلب مرغوبات و بهتر ذرات و سعی در شفاعات بنا بر استحکام علم
 عبودیت و اظهار حاجت که شعار بندگی است و بنا بر رحمت بر اهل اضطراب و اسحاجات چالاک و سرگرم
 میباشد و قومی دیگر هم مشرب فریق ثانی میباشد که در دل ایشان مقتضای طلب مرغوبات و استحال

مشکلات و شفاعت ذوی الحجاجات حادث میشود لیکن سبب کمال تا دواب و غایت اعتماد بر کفالت حضرت
حق با وجود کمال اعتقاد و احاطه علم ازلی بسراسر اشیا و بواطن امور بلسان حال گفتار کرده زبان قال را در
اکثر احوال بعمل نمی آرند که **حَسْبِيَ سُوَالِي عَلِمَةُ بِحَالِي** بیان شان امثال این اعیان است و حق
جل علا البته دعای حالی ایشان قبول میفرماید و چون بقلبه ایشان از انجام می نماید باینوجه که مقتضای قلب
ایشان از خود بخود بلا تفریق روی کار می آرد و ایشان را بلکه سایر عظمای محافل قرب مطلع میسازد و اگر چه
این امر محض برای استرضای ایشان و تنفیذ مقتضای قلبی ایشان متحقق گردیده و این امر باعث مزید اعتبار
و مورد کمال افتخار ایشان میگردد و ایشان را از جاهت بی سبب سبب بن معامله و امثال و اقران خود دست
می آید. **فانکده** اگر چه تفضیل یک فرقه ازین فرق تلمذ بر فرقین اخیرین من جمیع الوجوه غلط محض
و خطا صریح است. هر کلی یا رنگ بولی دیگر است. لیکن قوم ثالث را بنظر از یاد اعتبار و جاه
در ملا اعلی بر قوم ثانی تفضیلی که هست هیچکی از اهل فطانت پوشیده نیست و همچنین قوم ثانی را بنظر ظهور
مقتضیات علاقه عبودیت و حصول مقام و سالت فیما بین ارب و خلقه در وصول فیوض عنینیه بجهت
سبب سبب ایشان در شفاعت بر قوم اول تفضیلی که هست هیچکی از محکم پوشیده نیست و العلم عند
خاتم در بیان پاره از واردات و معاملات که حضرت ایشان را در شناسی سلوک هر دو طریق پیش
آمده اگر چه نفس این کمالات هدایت است که این کتاب مستطاب بران مشتمل شده بر حقیقت خود و محبت قاطع
و برهان ساطع است لیکن از بسکه درین جزوی از زمان اکثر نامس قال ابر حال می شناسند حال را
بقال یعنی نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی که در حق متکلم آن کلام تقلید بهم رسانیده اند
میباشد حال آنکه اهل دین را اعتقاد متکلم بسبب کلام بهم رسد لهذا این کتاب مستطاب ابر پاره از کلام
که مبین ماخذ مضامین و باشد بذیل کردن ضرورتا فنادانا ناظران این مضامین بسبب اطلاع بر خدا
که حضرت ایشان این مضامین را از کجا اخذ کرده و از کجا استغلو فرموده اند طمینان حاصل شود پس بدین
که حضرت ایشان از بدو قطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالا مجبول بودند و آثار این طریق از وجدان صلاح
مناجات الایمان نماز و تعظیم شرع شریف و وفور غیبت در اتباع سنت و کمال لغزت از تلوث بدعت و

میلان طبعی بسوی طاعات و کرامت جلیله از معاصی و سیئات دوزخ رسالی برایشان ظاهر و باهر بود
 المقصده آثار طهارت جلیله در جذبه طبیعت ایشان پیدا و انوار سعادت از لیه جبین مبارک ایشان هویدا
 بود تا اینکه منتحل کنوز سعادات که ابواب محلقه بر دو طریق یعنی طریق نبوت و طریق ولایت بااعت
 آن کشاده گردید حضرت ایشانرا بدست آمد و آن حصول ملازمت جناب هدایت مآب قدوه ارباب صدق
 و صفای زبده اصحاب فنا و بقا سید العلماء و سندا الاولیاء حجت الله علی العالمین ارث الانبیاء و المرسلین مرجع
 کل ذلیل و عزیز مولانا و مرشد ناشرح عبد اعزیز متع الله المسلمین لطول بقایه و اعزنا و سائر المسلمین بحجده
 و علائق است و حضرت ایشانرا از جناب ایشان در طریق نقشبندی شرف بیعت حاصل شد و از من
 حصول بیعت و برکت توجهات آنجناب معاملة تیس شکر فرمودند که سبب همان وقایع عجب کلمات
 طریق نبوت که مجملادرد و فطرت مندرج بود تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق ولایت هرگز
 و جوه جلوه گردید اول و فضل آن معاملات اینست که حضرت ایشان جناب سالت مآب اصلوات الله
 و سلامه علیه در مقام دیدند و آنجناب سه خرابدست مبارک خود حضرت ایشانرا خوراندند بوضه که یک
 خرابدست مبارک خود گرفته در زمین حضرت ایشان می نهادند و بعد از آنکه بیدار شدند نفس خود اثری از آن
 رویای حقه ظاهر و باهر یافتند و همین وقت ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد از آن روز جناب
 ولایت مآب علی مرتضی کرم الله وجهه و جناب سیده الهنا فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنهما بخوابیدند پس
 جناب علی مرتضی حضرت ایشانرا بدست مبارک خود غسل دادند و بدن ایشانرا خوب شست و شو کردند
 مثل شست شو کردن بامر اطفال خود را و جناب حضرت فاطمه الزهرا کبیرا بپوشیدند مبارک خود ایشانرا پوشیدند
 پس سبب همین واقعه کلمات طریق نبوت نهایت جلوه گردید و اجتناب ازلی که در ازل لازمال مکذوب
 بود بر منصفه ظهور رسید و عنایت رحمانی و تربیت زردانی بلا واسطه اهدی مشکفل حال ایشان شد و معاملات
 متواتره و وقایع متکثره پی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست رهبت ایشانرا بدست
 قدرت خاص خود گرفته و چیز را از امور قدسیه که بسبب فیج و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود
 که ترا بچنین داده ام و چیزهای دیگر خود را هم داد و تا اینکه شخصی بحجاب حضرت ایشان استمدای بیعت

نمود حضرت در آن ایام علی العموم اخذ بیعت نمیکردند بنا بر آنکه علی علیه السلام شخص را هم قبول نفرمودند و گفتند
 پیش از این اصل حکم حضرت ایشان با شخص فرمودند که یکدور روز وقت باید کرد بعد از آن هر چه مناسب
 وقت خواهد شد همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنا بر استفسار و استیذان بجناب حضرت حق متوجه
 شدند و عرض نمودند که بنده از بندگان تو هستم عامی که بیعت بمن نماید و تو دوست مرا گرفته و هر که درین عالم دست
 کسی را بگیرد پایش سنگبری همیشه میکند و اوصاف ترا با خلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس در آن معالجه
 چه منظور است از آن طرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد گوئی که با ما باشند هر یک از کفایت تو هم
 کرد القصه امثال این قانع و شباهه این معاملات صد بار پیش آمد تا اینکه کمالات طریق نبوت بذروه علیها
 خود رسید و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید نسبت طریق استفاده کمالات راه نبوت و اما طریق استغناء
 کمالات راه ولایت پس دل نایدوست که در هر طریقه از طرق اولیاء الله مجاهدات و ریاضات و اذکار و
 اشغال و مراقبات معین کرده اند و هر یکی از این امور در نفس طالب ثمری احداث میکند و بسبب ثواب و ثمرات
 اشغال یک امری مستقر در نفس طالب احداث میشود که انظار بسبب آن در عالم قدس ارتباط میدارد و بنا
 امر موجب علاقه انظار است بحضرت حق جل و علا آن امر دائماً در نفس طالب مع وجود میماند و از بسبب این امر
 ملاحظه باشد باز آری بسبب ملاحظه بسوی این امر آثار آن بر منصفه ظهور میرسد و اولاد در جوهر نفس او کاملاً میماند
 و این امر در عرف قوم نسبت میگویند مثلاً آنرا که شخصی که فراوانت کتب دانش مندی یا سایر علم دیگر مثل
 موسیقی یا احداث یا صباغت میکند البته در نفس آن شخص بعد از آن یکی در میستقر احداث میشود که آنرا ملکه
 الصناعت میگویند و آن ملکه دائماً در نفس آن شخص مستقر میماند خواه آن شخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکنند آری
 چون این شخص بان ملکه التفات میکند و او را بر روی کار می آرد و آثار آن بر منصفه ظهور میرسد و اولاد در
 کمون شخصی میماند چون این مقدمه مهیا شد پس باید دانست که اگر چه عادة الدیرین قانون جاری شده که
 نسبت بعد تحصیل مبادی آن از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بدست آید اما بطریق
 خرق عادت بعضی نفوس کماله اولاً نسبت حاصل میشود و بعد از آن مبادی آن مثلاً عادة الدیرین قانون
 جاری شده است که مضامین کتاب سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست آید اما بعضی

نفوس کما در الطریق خرق عادت اولاً بر همان مضامین لطیفه اطلاع می بخشند و آزاد و صریح قوم علم را
میخوانند و آن فنون دیرینه است ایشان ثانیاً می آید بلکه احیاناً تحصیل مبادی با سائده این فنون محتاج به
و مثل احتیاج مبتدیان دیگر بلکه احیاناً از مبادی عاری میمانند لقصه حضرت ایشان نسبت طرق ثلثه یعنی
قادر به وحشتیه و نقشبندیه قبل از مبادی حاصل شده اما نسبت قادریه نقشبندیه پس ایشان آنکه نسبت به کت
بعیت می نمودند جهت آنجناب هدایت مابین روح مقدس جناب حضرت غوث ثقلین جناب حضرت خواججه با ایدین
نقشبندی متوجه حال حضرت ایشان گردیده و تا قریب یکماه فی الجمله تنازعی در مابین روح مقدسین در حق حضرت
ایشان مانده زیرا که هر واحد ازین برد و امام تقاضای جذب حضرت ایشان تمامه بسوی خود میفرمود تا آنیکه
بعدها تقاضای تنازع و دو قیوم صالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس حضرت ایشان جلوه گر شدند و تا
قریب یکپاس بر امام بر نفس نفس حضرت ایشان توجه قومی تا اثر زور آور میفرمودند تا آنیکه در میان یکپاس حصول نسبت
هر دو طریق نصیب حضرت ایشان گردید و اما نسبت چشتیه پس ایشان آنکه روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منو
حضرت خواججه و اجماع خواججه قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره الغریز تشرف فرمادند و بر مرقد مبارک
ایشان مراقب نشستند درین اثنا روح پر فووح ایشان ملاقات محقق شد و آنجناب بر حضرت ایشان توجه
بس قومی فرمودند که بسبب آن توجه ابتدای حصول نسبت چشتیه محقق شد بعد مروری ازین واقعه روزی
در مسجد اکبر آبادی واقعه بلده دهلی حرسها الله تعالی عن اوقات ازمان در جماعت از مستفیدان خود نشستند
بودند چنانچه کتاب بحروف هم در سلک عتبه بوسان آن محفل هدایت منزل منکلمه دو هم حضار آن محفل
سرحیب مراقبه فرور برده بودند حضرت ایشان بر همه مستفیدان توجه میفرمودند بعد از قرائت آنجلس ملائک مانس
بکار کتاب بحروف متوجه شده فرمودند که امروز من جل علا بخش عنایت خود بلا توسط احدی اختتام نسبت چشتیه
بما ازانی داشت بعد از آن در تلقین و تعلیم طریقه چشتیه بازوی بهمت کشادند و تجدیته تعالی که این کتب مستطاب
محتوی گردیده فرمودند اینست طریقه استفاده نسبت ثلثه و اما استفاده سایر نسبت مثل نسبت مجدد و شادویه
و امثال آن پس بدینست که کمالات راه نبوت ید بصیرت را با کمال اکمل کمال قدسی میگرداند و بسبب کمال
قدسی نور بصیرت ایشان جذب تیزی پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم و میگرد و حتی که ایشان بهر چیزیکه

انتفات کنند قاتی در وقت آنچه را که گفته فرخوردستعدا خود در میان پس گوید که جمیع نسبت لایست که کمال
 سالک راه نبوت مجمل است درج می باشد همین که ادنامی التفات بسوی چیزی می تحقق شد حقیقت آنچه نیز تمامی شرح و بسط
 خود پیش روی بصیرت حاضر گردیند انی که مقصود ازین کلام تفصیل سالک راه نبوت است بر آنم طرق ولایت بلکه
 مقصود ازین کلام نیست که در لغت سالک راه نبوت نوری قدسی حادث میشود که بسبب آن نور در آن نسبت
 هر صاحب نسبت گو که فضل و اعلی باشد میتوان کرد چنانکه در مجمع النور قوت با صره نهاده اند که بسبب آن قوت
 در آن جسم مشرق بقدر صحت و ضعف خود میکنند اگر چه اشراق آن جسم اعلی و اقوی از نور لصبی باشد
 والله اعلم و اما اخذ مبادی این یاد است که تعیین اشغال و اذکار و مجاهدات و مراقبات فی تحقیق ظل تشریح
 است کسیکه در مقام قرب لفر ایض قایم میشود اگر آن عزیز از قسیم نسبتا می باشد لابد که صاحب شریعت مجرده میشود
 و الا تعیین او ضلع طرق موصلا الی الهدی از جذ طبیعت او فواره صفت می جوشد در آن تعلیم و تعلم اگر گنجایش نیست
 قائده ۴۰ دین کلماتی چند که مشتمل بر اشارت جمالیه معاملات حضرت ایشان است فواید است بس جلیله و منافع است
 بس عظیمه انان جمله است آنچه در صدر کلام مرقوم شد و از آن جمله تجذیب به نعمت الهی است که امثال مرقوم **أَمَّا بِنِعْمَةِ**
سَيِّدِكَ فَحَدِّثْ در آن صورت می بندد و از آن جمله ایقان غافلین است که هر کسی طالب حق جل و علا باشد
 و طلب صادق حضرت حق از دل او سر بر آورد او را بدین سبب سبب مقام طلبت بی خود متحقق گردد و از آن جمله نسیه جمالی
 زمان است که ولایت از منتفات عقلیه شمرده و مخیر را و ایل من است داشته قایل با نقطه آن مثل انقطاع نبوت شده

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ بَنِي آدَمَ الَّذِي أُوتِيَ الْوَحْيَ وَأَنَا بَاطِنُ مَا ظَهَرَ وَأَنَا خَلْقُهُ وَخَلْقُهُ وَخَلْقُهُ وَخَلْقُهُ

قطعه تاریخ چلیده خامه جناب مولانا ابوالفضل اولانا ظهوری ظهوری
 نظیری نظیر مولوی حافظ محمد حسین صاحب فقیر سلمه الهدی الکلبیه

مبدع حمد و شامی رب و دود	نعت پنمیر کریم گو +	طبع گردید این کتاب منصف
عشش از حق قدیم گو +	هست لفظ سید احمد	حمد این دفت فخریم گو
ره ز کوی عشق جانانا	این صراطی است مستقیم	نسخه واروی سکنه قلب

این شفا بہر ہر سقیم گو گر بہ پر سے کر طبع کرد این را طبع موزون او سلیم گو بمجد حیات نامے شد خالق و رازقِ عظیم گو چون برون آمدہ ز قالب طبع ز ہدی خط مستقیم گو	این ہمہ درد عشق رست بجہان مژدہ ای نسیم گو ہست اوصاف و خلیق وین صاحبِ الفت عمیم گو بدو کوش جزای خرید تو امینش گو فخم گو سال طبعش تو ای فقیر کنون	پی اہل امید و بیم گو این گلستان بن کنون گل شد ز صفاتش تو ای کلیم گو مہربان روی مہربانی خود ماندا و زندہ یا حسیم گو باعث طبع شد امین الدین ہست این روح ہر حسیم گو
--	---	--

غلطنامہ

صحیح	غلط	صفحہ	سطر	صحیح	غلط	صفحہ	سطر
بوی	ببوی	۱۴	۲				۳
اعتنا	اعتبار	۲۴	۱۷	می بندد	می بندد		۱۳
فزع	عزع	۲۸	۱۴	لسک	بشکر		۱
سویامی	بیدامی	۳۰	۱۱	مکیند	نمکیند		۹
دسوار می شکاری	دسواری	۳۷	۸	مقضی	مقتضای		۹
قابل مبارزت	مبارزت	۳۸	۷	حب عشقی	حب عقلی		۳
القدس	تقدس	۴۲	۴	بجت	محبت		۲۰
بلکہ	و بلکہ	۷	۹	نظم	قلم		۲
ذی	ذوی	۴۴	۱۹	چندر	چندر		۲
فترت وحی	وحی فترت	۴۶	۱۱	صرف	طرف		۱۸
بد مال خسیہ	در مال فجر	۴۷	۱۷	ازین امور	ازین		۶
مقاسات	مقلات	۴۸	۱۷	بہر	بر		۵

صغیر	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
پس بر حرکتی	۱۶	پس بر حرکتی	پس بر حرکتی	۱۱	۵۷	۲۱	پس بر حرکتی
ہم جنب خلعت	۱۵	ہم خلعت	منفعت	۱۴۲	۵۸	۲۱	منفعت
فائینما	۱۱	آینما	دریخا	۱۴۹	۵۹	۲۱	دریخا
جنت	۱	خبت	برات	۱۵۱	۶۲	۱۵	براب
کوه	۷	کوره	از حد عمل	۱۵۲	۶۳	۱۳	از عمل
قشعریت	۱۳	قشعریت	امرامت	۱۵۵	۶۴	۱۰	امرا است
عزیمت	۱۵	عزیت	کبفر	۱۵۶	۷۹	۶	کبکر
میدوزد	۲۰	میورزد	ریح رخا	۱۶۷	۸۰	۶	ریح
بانوار	۱۶	بانوار	جہوات	۱۷۰	۸۱	۱۴	فہوات
وساطت	۱۰	وسالت	نمازد	۱۷۵	۸۲	۲۰	سازد
			خلاق فنک		۸۳	۳	خلاق
			میرتہ قطب لانا قطب		۱۱۲	۱۹	قطب لانا قطب
			بذات		۱۱۷	۲۱	بذات
			از امور		۱۲۰	۱۰	انا امور
			بقابوی		۱۲۱	۲	بقابودی
			نبض		۱۲۶	۳	قبض
			حجب		۱۳۴	۱۷	حجب
			در ضامنڈی		۱۳۷	۹	ازضا
			وجود باوجود			۲۰	وجود باوجود
			بوند		۱۳۹	۸	بودند
			کردند		۱۴۰	۱۵	گردند

تہ

وَمَنْ يَتُوكَ لِي عَلَى اللَّهِ وَهُوَ حَسْبُهُ

در بیان آن معجزات الهی که در حجت بسمانی عمود السعد الرحمن ساله شریفیه مرتبه



بسمیخیر تمام و درج الاکلام حضرت ما بزش محمد امین الدین ابن محمد علی عظمی الله لهما

مضعه بی حکم الله اعظمه
بسمیخیر تمام و درج الاکلام

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بجد مرتفعی را جلت نعم او که انعام عام او با سوایش را محیط
 گشته و شکر بی پایان مرناوی مطلق را تبارک و تعالی که هدایت او
 تعالی قلوب مؤمنین را حلاوت ایامی ارزانی فرموده خدا لایحیی و شکر
 کما یحب رضی و درود نامحدود بر سالار قافلہ رهبران با نغم
 عظمی و عطا بایی کبری یعنی محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و علی سائر
 اخوان من الانبیاء و علی آلہ و آلہم و ائمتہ بدوام الہدایة و الالہتہ
 اما بعد پس این تذکیر سیت جلیل غافلان آخرت و مؤثران دنیا را
 که حظ نیابرد لهای ایشان مستولی گشته آخرت را فراموش ساخته
 آثار آن بر ایشان پدیدار نموده احکام شرعی را برای منافع دنیوی
 میگذرانند و وقتیکه رضای حضرت آفریدگار یکطرف بود و سود

دستایش می بان نمودن جایز و دروغ را در آن آسختن گناه و او را شاقی گفتن از قبل
 شرک و اگر محب مرخصی بچند پیامرود و بارگاه مولانا جل و علا تجاوز از حد کرده گوید که من خود بنا
 اعتماد و شایسته گنداشتم حتی که دعا و التجار اجماع خداوندی نیز ترک کردم پس بحال شفای
 این مرخصی و جان بخشی می بالکل بدست شماست صاف شرک است و محب مرخصی بچند مولانا
 شایسته کذب در تعریف طیبی گوید و از آن پرهیز خواهد نمود و اگر شبهه استعمال
 دوامی نا جائز شرعی در خاطرش خطور خواهد کرد از روی آن طیب بیز خواهد شد گوید مرخصی
 میرد با جمله فرق برابر با عقل ایانی برهوبد است و عقدا و صادق محمد رسول الله است
 که هیچ امری را خلاف فرموده خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و علیه جمیع اعمقان و اندان
 گوید مروج خواص و عوام زمانه اش بلکه تمام عالم شده باشد شمار و نطق قبول بقبره با و جرافان
 و گچ سازی مخالف فرموده پیغمبر است صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آن بقیه عقدا
 کند و هرگز بعمل نیارد و مقصد در خود از برادران همسین دور سازد و علی هذا القیاس آری
 اگر گاهی کاری بر او وقف مشتبیه گردد که آیا موافق فرموده پیغمبر است علیه اسلام
 با مخالف آن رجوع کند بعلما می دین و از آنکه اشتباه رفع شود و بعد اعتقاد و حدیث
 و رسالت احکام شرع شریف را بدل و جان قبول نماید و هر حکم را با این لحاظ که حکم مولانا می
 و باعث جنائی و تعالی است بجار و او را غنی مطلق داند که اگر تمام عالم عصیان در زند

و اگر عاقل و عاقله با فقر و ضعف و سستی و خستگی حکم میفرمود با انصاف و سبکی دم فاما چون که حکیم در حکم است
 هر چه فرموده در آن کمال حکمت و رحمت او تعالی جلوه گر است و احکام شرع شریف
 و قسمه کردنی و ناکردنی از کردنی یا ناکردنی است و آن عمده ترین و هشتم ضروریات است که هیچ
 مسلمانان را ازان گزیر نیست و مدارجات بلکه کمالات است نماز فرض پنجگانه را هرگز
 به هیچ تنائی نماند و ناخنده کردن آن باید تر از مرگ خود شمارد چه مرگ هلاک دنیا است
 و ناخنده کردن نماز هلاک آخرت و از کار آن باز ایستادن دست بسته و خود را ختم ساختن
 که رکوع است و سر بر زمین نهادن که سجده است و نشستن و زانو نمودن تعظیم و عبادت حق
 جل و علا پنهار و در ادای هر رکوع دل با بسوی آن متوجه دارد که مقام تعظیم و حضور حق
 جل شانّه ایستاده ام یا ختم شده ام و علی هذا القیاس آن ب حقیقی و بالک تحقیقی ظاهر و
 مرامی پسند و خیالات دل را میداند بجز تعظیم و عبادت و می این وقت در دل خیال هیچ
 چیز نباشد و آنچه از زبانم می براید می شنود و با این طور نماز خود را درست کند و در وقت
 معانی عبارات عربی کلام الله بود یا غیر آن آنچه در نماز می خوانند سعی کرده باشد
 و عمده آن الحمد و الثمات است من بعد روزه رمضان شریف است آن را هم بدون عذر
 شرعی از سفر و مرض هرگز نکند از دست و بر وقت دیگری اندازد و بدل حکم خدا هیچ چیز نمی تواند
 شد در صورت شکستن روزه عمد اکفارت نیز حکم خداست جل شانّه و اگر مال داری

با عتاد مال خود که کفارت خواهد بود و از سرنیت و اراده روزه نگیرد مگر عیال و کفالت
 بترک فرض قطعی که رکنی از ارکان اسلام است اگر فشار مواخذه الهیه خواهد شد و سختی عذاب
 و دوزخ خواهد گردید عفو و شفاعت مظنون و متوقع است مگر کسی را که سهیل نکار در بجا آورد
 احکام بنا بر غرور و حطام دنیا نکرده بلکه بطور تقصیر بنا بر تقاضای بشری از وی گناه
 سر زده باشد پس روزه رمضان شریفی از غیبت و دروغ و سایر معاصی پاک دارد و همیشه
 خود را چنان داند که از معاصی عاصییم آب در روزه رمضان نوشیدن حرمت است و سگرت
 علی الدوام لیل و نهار آشامیدن گناه سخت را مرتکب شدن است زکوة و حج را چونکه
 فرض شود جلده ترا فاکند و از مرگ خود امین نشود مباد ای بعد فرصت مرگ فرصت نیست
 و از گردنهای اصلاح حلاق است کبر را هرگز در دل نگذار و با مسلمین تواضع و فروتنی کرد و با
 و تقدم بر احد بنجوید و خود را مسکین و غریب عاجز و ذلیل نپندارد و ناگردنهای بسیار
 بعضی بطریق تمثیل مذکور شد و بعضی مثل ظلم و قتل و تهنگ حرمت مسلمانی از مسلمین و
 و مشبه و بعضی از آن جنبند که احترام از آن بسیار باید بر عکس آن خروج گشته و گاهی
 ناواقف را قبح آن مشتبه می شود ذکر آن فعال در نیم نام ضروری است بدترین آن
 افعال آن قسم کار ناند که از قبیل شرک و بت پرستی اند و آن گور پرستی است سجد
 کردن گور را کفر است و همچنین گردوی گردیدن بطور طوفان کعبه عظیمه از زمین است

و بوسه دادن بر زمین رو برو قبر نیز از قسم سجده است اصل قبر را بوسه دادن نیز از کارهای
 شریفه است و باین که این کار اکثر عوام و خواص میکنند عزه بنایش از شرع شریفه هم نشأت
 میست اگر متصل قبر رفته سلام علیک کند و مرگ خود را یاد کند و عبرت گیرد و بر صاحب قبر
 دعا کند و صاحب قبر را مفید است فاستق باشد یا صلاح ولی بود یا نبی آری صاحب قبر
 اگر کافر است عا و حق او منع است و هلاک شوند هم نیست و علوم مرتبه مخلوق موجب استغفار است
 از و عاقبتی شود فاما و عا سبب تبه و شان متفاوت میگردد و درود بر غیر خدا صلی الله علیه و سلم
 نیز و عا است لیکن بر افع در جا سبب او مرتبه آن جناب صلی الله علیه و سلمی آله صلوة کما
 یحب و یرضی و در خواست مال و مراد و زرق و فرزند از صاحب قبر بطوریکه سابق مذکور شد شرک
 و کفر است و بنا بر تحمل گور و روشنی کردن حرام و موجب لعنت است و هر که آنرا کار نکند پنداشته
 وقت روشن کردن چراغان عا کند و آنرا وقت قبولیت پندارد و بداند نشئه کفر است معا و
 مرغ ملک چون حال گور پرستی معلوم شد با وجود قبر صحیح و اعی پس واضح گشت که تعزیر برسته
 و شده و آستانه پرستی و چهری پرستی و نشان پرستی صحیح است پرستی است چه این خیرها
 ساخته انسان است و بدو غ و بهترا آنرا می گویند که این وضه فلانی است با وجودیکه هر گور وضه
 نیست بر شخص در نوع افعال شرک و کفر میکند و قطع نظر از تعظیم آن ساختن آن سخت قبیح است
 و از کارهای کفر است مرغ و گوشت و غیره را برای غیر خدا تعالی فوج کردن باینطور که بسبب فوج

خوشنودی و او خوش عقاد می خورد را به نسبت و اراده کند و اگر مرغ و گوسفند حرام و مردار شود
 و این کار بر او غیر خدا اصل شانه هرگز و نیست عجز خدا تعالی هر که باشد ولی بود یا نبی فرشته باشد
 یا جن از آفرینش مایه شکرست بنام نهاد و اجمال ثواب بود و رسوم مقرر کردن مثل حضرت
 خاتون جنت بخصوصیات طعام او ضاع آن در مخالفت آن طعام از مردان ادب آن طعام مجاز
 و درین مخرج آن جهت مقرر کردن این صورت بافعال مشرکین ماناست که تعظیم میکنند و بجد پیش
 و عبادت می رسند و از حال بد مال مشرکان عرب جمع تعالی بیان نموده ۲۳ وَقَالَ الْاٰهْدِيْهِ
 الْاَنْعَامُ وَحَمِيْشِجْجٍ و در حجر که لفظ عربی است اجهوت که لفظ هند است تفاوت نیست
 بل بر می رسیدن ثواب روح مطهر آن خاتون جنت نقد و ضمن او آن طعام خوراندن آب نوش
 بنزله نیابت از طرف آن خاتون قیامت رضی الله تعالی عنهما درین کار نیک بهتر است که اگر آن
 سیده النساء زنده می بودند البته این کار مایه نیک عمل می آوردند چنانچه در جای خود
 می فرمودند و احوال این مسلمان نیک و پاک از طرف آن جناب همان کار را کند تا بسبب
 ثواب حکم الهی بخیر آن قبول رضی الله تعالی عنهما روح مطهرش خوش شود و سرور شود و مدد از
 بر حاجت روائی است بهر کیف که باشد با بود که حاجت روائی در نقد بوده در طعام
 و در خوراندن رجال باشد نه نسوان بلکه گاهی خوراندن لقمه گریه گرسنه را بهتر بود
 مزید اجر میدباشد از خوراندن مرد صالح بر نهی گار که مستغنی از طعام بود و بسبب الحاح

و در آن قطعه
 خاتمان بنام
 یا صومع
 آن که در آن
 در آن قطعه
 خاتمان بنام
 یا صومع
 آن که در آن

وزاری احد اگر بخورد نوبت به تخمه و میخورد رسد قصد زنی که به سبب نوشاندن آب
 سنگی را آرزیده شده و حدیث شریف است با جمله قصد ثواب بگیر است و بعضی خرافات
 و نمود و طمطراق و مشابیهت با اهل شرک امری دیگر از بیان مذکور تمیز قصد ثواب است
 خرافات باید کرد و آن خرافات را باید گذاشت و مشابیهت اهل شرک را ترک باید کرد
 از آن بپزیر باید شد و قصد ثواب محض بجز آئینش خواهشهای خود باید نمود و از این
 تقریر حال تمامی رسوم توشه ها و نسیه منی و غیره را دریافت باید کرد که قصد ثواب
 امری است جدا و رسوم زانده چیزی است علاحد اول بهتر است و ثانی بد که اگر مشایخ
 شرک می شود و علاوه بر آن خرافات در دین می نماید با جمله از فعال و اقوال و عقاید شرک
 بد نیز کلی باید کرد که در ضمن آن و ال ایمان است و احکام شرعی را بوضع می کنند عمداً
 و معتقاد باید داشت سر و از آن تجاوز نشود مثلاً نکاح دوم بیوح که از مستحبات
 شرعی است و بعضی از دشمنان پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و بار نکاح شده
 و در آن زمان بلکه تا حال در آن دیار همین امر مستحسن مشروع راجح است آنرا بطور محرم
 شرک و دشمنی و در ترویج آن سعی نکردن از پیروی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 خود را بازداشتن است و در آن ترا کرده و ناپسند پذیر داشتن و خلاف غیرت است
 انگاشتن و بسبب ناب رویی آن در خود استخار کردن و آنانکه می کنند بیسوی آن

طعن و تشنیع موجب خشن و آزار را بی عبرت بنداشتن کفر است و بر زمین و تیره
 تمام احکام شرع شریف را باید دانست و روح را در شرع شریف دخل نباید داد
 و سهوا از حکم شرع شریف تجاوز نباید کرد گوئیم مخالف عرف بود بلکه عتقا و ایمانی
 وقتی درست و حجت می شود که اتباع شرع شریف بر دل آنچنان مستولی بود
 که اگر بالفرض التقدیر تمام عالم مخالف آن به عمل آرد این مومن کامل الغرض
 روند بد بلکه دوسوسه بخاطرش نگذرد و بسبب محبت و سعادت و ثروت دنیا
 بطلب معاشر از زرعیت بود یا تجارت یا حرفت یا نوکری عایت احکام
 شرعی نمی کند خصوصا در خرید و فروخت با وجودیکه میدهند که ما خیانت
 حکم شرعی می کنیم و بمنزله دزدان بارگاه الهی می شویم خدای تعالی دانسته
 و بیننده است و غیور و مستقم حقیقی است از انتقام روز رستخیز نهایتا بدش
 ناک باشند که مقتضای ایمان بالغیب است و از انتقام دنیوی نیز ایمن ^{نوبند}
 که انتقام آن مستقم حقیقی قادر حقیقی که قدرتش درین دار و دار آخرت
 یکسان است بغتة می گیرد و همه تدا بیرا منعکس می سازد همان را که سبب مزید
 دولت و عزت پنداشته بود بر عکس می سازد و جلت عظمته منجمه آن سود و حوار
 است که و خامت سزای آن بر اهل علم پوشیده نیست در نیمقام بر یک حدیث

عمل با محدث

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آن بادی مطلق منزه و ارجمند است که نور آیات قرآنی شسیر طلعت که ده نفس را دست
گیر شده و درود نامحدود بر سید المرسلین و خاتم النبیین که کلمات طیباتش شفابخش
امراض قلبی و عوارض روحانی گشته و بر آل و صحابش که با پی همت و ولایتان
اتباعش نهاده از ظلمات ضلالت نجات و از دل مردگی حیات یافتند اما بعد از آن
کثرت سوال بایران در اتباع احادیث و فقیر برین فقیر وارد میگشت بدل گفتیم که محقر
یکبار تحریر نمایم و پیش هر سائلی عرض دارم که رفع تکلیف بار بار و پیش دوستان
یادگار باشد فصل درین رساله مکتوب گشته **فصل اول در استحسان**
فقا هیت قال الله سبحانه و تعالی فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة
لیتفقوا فی الدین یعنی از هر فرقه یک طائفه را باید که غور و تامل کند و درین
این آیت نص است در امر قضا هیت و هم چنین بسیار از آیات و احادیث درین باب
وارد گشته و قضا هیت در دین عبارتست از استخراج احکامی موافق رضای پروردگار

که در قرآن و حدیث مصرح واقع نشده مثل غلامی که از حضور باشی آقای خود و
 استماع احکام و انجام کار در مدتی مرضی دان و طبیعت شناس گشته و با به اشتیج
 رسیده که اگر مولایش از پیش خود جدا میکند و در غیبت آن کاری چنین دارد میشود
 که حکم آن از زبان آقای خود شنیده هر آینه بسبب طبیعت شناسی سر انجام
 آن کار موافق رضای مولای تواند کرد و این خبریست جلیل القدر و از ضروریات دین این
 مرضی دان حضور خداوند گار و وقار و عزت و اعتبار دارد و از فقاهت استنبهت
 مدارج او امر و نواهی مثل فرض و واجب و سنن و نوافل و استحباب و سبوح و حرام و مکروه
 و غیر ذلک بغیر ریاضت مدارج احتمال قویست که ششده تا بعد از حق جل
 و علی بالکل از دست بعضی شخص گسته شود که بر تمام او امر و نواهی دست نیست
 کردن کار هر شخص نیست لابد ضروری را از غیر ضروری تمیز داده بقدر تحمل نفس ضروریات
 اختیار خواهد نمود و از فقاهت فی الدین عمده است دانستن حقائق و اسرار شرایع اما این
 طایفه را فقها نمی نامند بلکه علم حقائق و اسرار را باعث علوشانستن جدا گانه قرار
 داده اند و از فقاهت است تامل در محاورات کلمات مثل حقیقت و مجاز یا تشدید
 و تعلیظ و ترغیب همین طور اکثر امور اند که این مقام تنگ گنجایش آن نمیدارد و آثار
 فقاهت فی الدین یافته میشوند در امام ابی حنیفه و امام شافعی و حنبلی و مالک و اکثر اتباع
 شان که در ساعیه هم در او اکل زمانه که هنوز تدوین احادیث نشده بود این بزرگان
 از جا بجا تحقیقات حدیث کرده مسایل استخراج می نمودند و در جمع نمودن احادیث

و اسانید آن کوششهای طبع میفرمودند باین وسیله و جاست در مرتب وافر بجهت مولای خود بیدار
 نمودند لایحه محبت ایشان در خاطر عقیدت ما اثر خود باید داشت پس در آن ایشانرا از مقبولان بارگاه الهی باید
 شمرد و مردمان چند برآنده اند دل مرده و از ظاهر بی چینی بزده اوقات عزیز خود را در تحصیل دنیا برباد
 داده و با همت در میدان تامل نهاده و بطور روزوان نظر بگیرند هر شش ما و آشنایمان اندازند
 و کوران دست بر شانه بر عاقل و دیوانه میگذازند و بدین قرآن و حدیث و تامل در آن با کمال متوقف
 نموند و هر سخنی که در کتاب نوشته می بینند خواه موافق قرآن و حدیث باشد خواه مخالف با تکلف
 قائل آن میشوند بعضی از ایشان قرآن و حدیث را مطلقاً نمی بینند و بعضی اگر می بینند معنی آن
 تامل نمیکند و بعضی اگر تامل میکنند فکر در فصاحت و عبارتیاست و بربخ و ترک دنیا و مثل آن میکنند
 اما استنباط حکام را مفرغ عنها شمرده هرگز قصد تامل در آن نمی نمایند و اگر احیاناً حکمی در قرآن
 و حدیث خلاف کتب معتقد خود می یابند بعضی شرآن و حدیث را تا دلیل کرده موافق از کتب معتقد
 و نمی فهمند که مقصود اصلی اتباع قرآن و حدیث است بعضی چشم پوشیده و اگر نیز از آن مقام اختیار می کنند از
 حال این چنین فتها بجز صادق خبر داده رب حامل فقه غیر فقیه معاذ الله عن
 کل ذلک عیاذاً کثیراً پس ضرورتاً در فصل دوم آگاه گنم از آن که در کدام مقام تعلیم
 اختیار باید کرد و کجا البکار این کار باید نمود **فصل دوم** باید دانست که انسان اگر عامی باشد
 و بسبب غل و بگرا از نوشتن خواندن دور ماند و کهنه بر در یافت از علما نماید برای این بنا نیست
 که از علما محذومین و دیندار که در دیانت و خوف خدا و استقرآن و حدیث مشهور شده باشند
 سوال نماید یا بیستمر که ما را در این سلیقه طور محمدی تسلیم نماید و اگر مرد طالع علم است و شوق تحصیل علم

و در دل دارد مناسبت است که اول قرآن و حدیث بخواند بعد از آن کتیب بگرداند نظر هست گما را از کتیب
 و از خطا بشود که رایی کدام بزرگوار در کدام جا ثواب یافته و کجا بودی خطا دیده پس هر مسئله مستخرج
 بقرآن و حدیث باید در آن تعلیمه بسیج مجتهدین کنند که در معراج جهاد را داخل نیست در خبر است
 از سرور کائنات که حضرت معاذ رضی الله عنه را میفرمودند که چه خواهی کرد در آنوقت که کار با در
 بغیبت من بر تو حاضر خواهند شد عرض نمود کتاب بعد را معانیه خواهم نمود فرمود که اگر در آن یا
 نشود چه تدبیر است گفت سنت رسول الله را انحصار خواهم نمود فرمود که اگر در آن هم نیایی عرض نمود
 که رایی خود را داخل داده جهاد خواهم کرد حضرت دل شاد گشته تحسین فرمود معلوم شد
 که تا وقتی که حکم در قرآن حدیث مستخرج و ظاهر یافته شود جهاد را داخل نیاید و خلاف آن که
 در کتیب مجتهدین بر آید از آن چشم پوشی نموده دست او بقرآن و حدیث ضرورت و گرنه نسخ
 قرآن و حدیث از قول مجتهدین لازم خواهد آمد آبی حلیفه رح که سرفاقد را هر دو ان طریقه جهاد بود
 از آن دو قول مروی است که خانه دین حکم و دستور عظیم دارند اول آنکه اگر قول مخالف
 حدیث بیاید باید به آن نریزید مناصح معلوم گشت که در مخالفت حدیث احوال مجتهدین نشیند را
 خروج از دایره تعلیمه آن امام میبودن است هرگز نریزید این کار حقیقی نیست دویم آنکه جائز است
 کسی عمل میبودن بقول حق آنکه نداند که این سخن از کجا گفته ایم معلوم میشود که بر قول آن امام میجا با
 تسک نمودن فکر و دلایل و وجوه قیاس نمودن هرگز مرضی آن امام نیست آن امام در دنیا
 از سودن همین دو قول برور قیامت از ما خنده الهی نجات خواهد یافت إِنَّكَ كُنْتَ
 فَقَدْ عَمِلْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ

اعلام الغیوب و مقلدان بی معنی گرفتار خواهند ماند نمی بینی که شاگردان امام محمد رحمه الله تعالی
 چون از قول سائده امینان قلب حاصل گشته درین خود از ان مقام بر داشته رفتند امام محمد از ان
 قدر خلاف از امام اعظم است که آنرا اگر مذہب علیہ گویند بجاست و متاخرین چه قدر از ان ^{مستفیدین را}
 ساقط نموده اند عرض نیست که در ساقط نمودن قولی که مخالف حدیث و قرآن باشد باکی نکنند و
 علمای بسیار باین معنی تصریح و تاکید نموده اند جامی تنگ گنجایش بیان همه ندارد و علاوه ازین
 احادیث مستند هستند و اقوال مجتهدین غیر مستند یعنی تحقیق حال روایت و لغات و اشتباه
 شان از شرط ذکر است و اقوال مجتهدین که مذکور میکنند سندان ذکر نمی کنند از آنکه کلام
 شنید و از ان کدام روایت میکند و حوال را و بیان حجت تا که سند و اول موافق شرط مذکور نگردد
 آن قول چه اعتبار دارد چه داند کس که این قول امام است یا کسی دیگر بسته چنانکه بعضی نادان
 نقلهای و سواس محض اقترا نسبت با امام اعظم میکنند گمان اینکه مردمان او شان را بحال
 متقی معلوم کنند بعضی بزرگان حال اینچنین مقلدان را بیان میکنند **بیت** تقلید و معتقد به معنی
 بدنام کنند جوان مردان را و اگر سند از امور ضروری نیست پس در سنه احادیث جزا تکلیف
 بی فائده برداشتنند دیگر اینکه علامه متفق اند که مجتهد گاهی را می او خطا میکند و گاهی بر صواب
 می باشد پس ظاهر گشت که در مقابل احادیث که مستند و کلام معصوم است قولی که غیر مستند
 و احتمال خطا دارد مسیح نخواهد شد و چه عدم اتفاق در بعضی احادیث و اقوال مجتهدین است
 بگوش هوشن باید شنید مجلاً درین مقام تنگ بیان میکنم که بعد از جناب ^{عالم} **بیت** ^{عالم} **بیت**
 و احادیث در زمان دین زبان ثقات بودند مردمان بخوف فراموشی و وضع و تحریف معصوم و بحکم

+
 نقلهای و سواس محض اقترا نسبت با امام اعظم میکنند گمان اینکه مردمان او شان را بحال متقی معلوم کنند بعضی بزرگان حال اینچنین مقلدان را بیان میکنند بیت تقلید و معتقد به معنی بدنام کنند جوان مردان را و اگر سند از امور ضروری نیست پس در سنه احادیث جزا تکلیف بی فائده برداشتنند دیگر اینکه علامه متفق اند که مجتهد گاهی را می او خطا میکند و گاهی بر صواب می باشد پس ظاهر گشت که در مقابل احادیث که مستند و کلام معصوم است قولی که غیر مستند و احتمال خطا دارد مسیح نخواهد شد و چه عدم اتفاق در بعضی احادیث و اقوال مجتهدین است بگوش هوشن باید شنید مجلاً درین مقام تنگ بیان میکنم که بعد از جناب عالم بیت عالم بیت

در کتب شدند چنانچه هر یک از ائمه مجتهدین حسب توفیق احادیث معدود از روایات نقل مستند
 نموده در کتب مستندات خود جمع کرده آخر الامر چون بزبانی که صحیح و غیره مدون گشت جمعیت
 بنویسند که منتشر در افاق بود ظاهر گشته و تخریج احادیث موقوف شد و جمله احادیث مستخرج
 معدود گشته مقتضای الفضل لمن تا آخر بدست محدثین متاخرین در آمدند هر چند در
 باب ثواب سعی در سند و جمع برای متقدمین اکثر است اما فضیلت زیادتی علم احادیث برای
 محدثین متاخرین حاصل آمد مانند کسی که وارث گشت ترکه پدر و مادر و خواهر و جد خود را پس
 القبه وارث و غنا و کثرت اموال زیاده خواهد شد از مورثان اگر چه آن اموال جمله از کسی که
 همان مورثان پس از احادیث با شرایطی که موجب مقتضیات وقت با اکثر مجتهدین نرسیدند
 و در آن مقام است در سیدان اجتهاد و فی البداهه و اینند و بمقتضای لشری بزرگین خطا
 فرود آمدند و با حدیث مخالف افتادند بعد از جمعیت احادیث همان اختلاف است که ظاهر میشود
 پس در گذشته آن قول چه باک اند بعضی می فهمند که در خلایق خفیه مشهور شدن نیز از ضرورت
 دین است پس اگر مخالف قول ابی حنیفه می نمودیم خفیت نخواهد ماند تفصیل در اثر این می بینیم که
 آنچه بابی حنیفه منسوب است و بطور واروکی احوال اند مرد می از ابی حنیفه هم که آن را در
 کتب فقه عن ابی حنیفه می نویسند و دیگر مسائل مستنبطه که علمای دیگر از اقوال ابی حنیفه
 استنباط نموده شتهر به مذاهب حنیفه میکنند و آن را در کتب فقه بنویسند و ابی
 حنیفه و این را جهاد و در جهاد است اول آن اقوال خود از قرآن و حدیث مستند بودند
 و بار دیگر از آن اقوال مسائل دیگر مستنبط شدند و این مسائل احتمال در خطا دارند که در

در هر استخراج احتمال یک خطا است و از همین اسباب تلامذه و دیگر علما در بعضی مقام
 از مذنب بجهت حلیف متخلف شدند و این مقلدان بعد از آن مقام جانب علما و دیگر خاندان
 کردند و عقیده امام را گذاشتند پس در بعضی جا حنفی میشوند و بعضی جا ابو یوسفی و محمدی می‌جا
 زفری و جا ابو اللیثی پس خفیت ایشان کی باقی ماند اگر گویند آنها تلامذه ابی حنیفه و
 دیگری خواهد گفت که بعضی سوره‌خان امام شافعی رح را نیز نسبت تمیز با جناب کرده اند
 و اگر فرض کردیم تمیز بودند و کس بود ابو یوسف و محمد دیگر همه علماء این نسبت نداشتند
 و علاوه از این اگر شخصی ز سن مخالف باشد گو از تابعان موافق آن را سوای مخالف دیگر نخواهد
 گفت پس کسی که تابع مخالف باشد در آن مسله حنفی نماند بلکه منسوب به موم مخالف است پس
 این گفتگو برائی همینست تا ظاهر شود که محققین را مقصود اتباع حق می‌شود ما مستان را
 و اینجا سخن است دیگر که بر او اتفاق کتب فقه پوشیده نیست که از امام عظیم رح کتابی منقول
 نیست که بر آن بنامی نه ایشان نموده آید اما احوال چند در کتب تعارضه مثل که در
 و عالم گیر می قاضی خان و غیره ذلک که سایل خارج از شمار یافته می شوند همه از امام عظیم رح
 منقول نیست بلکه سایل چند بان امام منسوب اند و اکثری بصاحبین بسیار است
 متقدمین دیگر و بی شماری متباخرین مثل صاحب هدایه و فتاوی و غیره که ایشان از فرست
 خود در آن سایل بجز دلایلی بجز می نویسند و در ظاهر است که عنقا و بافت و فرست
 و بعد آن قلب ملاحظه سایل و تواتر استماع تقوی که در دل خود از طرف امام عظیم رح
 بهر سائیده ایم آن غمناک و بخت بر علماء که خود را حنفی قرار داده اند نداریم پس اگر

شخصی مسند را ازین کتب مشهور بسبب مخالفت قرآن و حدیث با استنباط ناپسند نظر
 از نظر نموده در حقیقت آن نقصانی نیست آدم قسم دیگر که در مسائل قیاسی چه خواهی کرد
 باید دانست که بعضی مردمان بعد از فراغت در قرآن و حدیث بسبب شدت نوزایان
 و سلامت عقل و فطانت حق در مسائل قیاسی نیز اگر تکلیف بشود بوضعی که هرگز شک و گمان را
 در آن دخلی باقی نمی ماند و بعضی مردم را بعد از فهم دلال در بعضی مسائل انجمن انکشاف حق
 پیدامی گردد پس در هر مسلمی که خود را انجمن انکشاف رو نماید تقلید کسی روا ندارد چرا که اسباب
 پرسش عقل خود خواهد شد نه بر عقل دیگران دانسته در مخالفت حق التبعه ما خود خواهد شد
 چنانکه قول ثانی امام رحمه الله علیه بر همین معنی دلالت دارد اگر خود باین مرتبه نرسیده است
 ضرور است که تقلید یکی از مجتهدین که بگمان خود ویندار دانسته باشد نماید چرا که آثار است
 بپایه تحقیق نرسیده است از تقلیدش ناگزیر است و چون با تحقیق کشاده شد از تقلید منازل
 گریز که کوربی اختیار است و دست اندازی بهر کس و ناکس و بنیام تواند که چشم را نبند کرده
 گرفتار بهر در و دیوار شود ظاهر شد که تحصیل قرآن و حدیث برای هر طالب حق ضرور است
 لیکن درین جزو زمان مردمان گران نیست آدمی گویند که علم قرآن و حدیث مشکل بسیار
 مردمان پیش نیافت آن میدهند لهذا ضرور افتاد که فصل ثانی را مشتمل بر تسهیل راه
 تحصیل نمایم تا حوصله مومنین در تحصیل این نعمت عظمی در تنزاید در اید **فصل سوم**
در تسهیل علم قرآن و حدیث باید دانست که قرآن شریف بر آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم و صحابه نازل شده است آن همه امی بودند و مخاطب با ذات عالمی است

و باقیان تابعی و طفیلی و تمثیلات و محاورات همه موافق حرف و عادات امتیان عرب بود
 و تفسیر همراه قرآن نازل شده اگر فهم امتیان و ناخواندگان را دراک معنی قرآن کفایت نمی کند
 صحابه چگونه آنرا می فهمیدند و بجا آوری احکام می نمودند و بجا بجا را بعالیین می فرمایند در سوره
 وَلَقَدْ كَرَّمْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْكُمْ كَافِرٌ يَشْكُرُ الْقُرْآنَ شَرِيفًا مَشْكُورًا
 شده است خدا رحمت کند بر قرآن سابق که قرآن با معرب کرده حاجت از تحصیل صرف نمودن
 سابق گردانیدند و تحقیق الف لام مثل آن که در قرآن شریف مردمان بیان میکنند منشا می آن
 این است که بعضی کسان از خواندن قرآن مقصود بجا آوری احکام میباشد پس نظر ایشان برین مقیاس
 بی فایده نمی رود و مقصود بعضی کسان از دیدن قرآن اسلاک خویش است و زمره علمای مدقق لابد
 طبیعت آنها بسوی این روش گاهها مایل می شود و قصد این کلام از مثال دنیاست و آن فهمید که
 هر گاه از پیش حاکمان دنیا پروانه می آید آن پروانه با وجودیکه هر لفظ او احتمال هزاران روش گاهها
 دارد و قصد با تدقیق علمی در هر فقره اش میتوان کرد و کسی از رعایا خوانده باشد یا ناخوانده سوا
 در اینت احکام لطیف دیگر نظر نمیگرداند چرا که مقصود از ملاحظه اش سرانجام کاری در ذهن خود
 مستقر دارد بخلاف شعر و غزل که مقصود از آن بجا آوردن کاری نیست لاجرم صاحب کلام
 و قایل عبارتش فکر میکند و بیک کلمه صد مایه معنی پیدا نماید و علم احادیث و فنی از یکی علم
 المتن یعنی غرض نبی از الفاظ حدیث فهمیدن و دیگر را فن اسانید می نامند یعنی زبده احادیث
 و شناختن مدارج قوت و ضعف را در یافتن علم المتن موقوف بر این است هر قدر که ایمان قوی
 خواهد بود غرت احکام و لطافت کلام را از قرآن و حدیث زیاد تر دریافت خواهد کرد و ضعف
 الامان

نیز اگر بقصد بیرون نظر بران کتب متبرکه خواهد گماشت از ادراک او بردنوی هرگز محروم
 ماند احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنان روزمره عرب بودند سهل و فصیح و قریب
 از فهم که بدویان عامی رسانیدند و ترجمه قرآن و احادیث در اکثر زبان موجود است که عجمی را
 ترود در لغات بهم نرسد حالا تا مل باید نمود در احوال کتب دیگر مثل کافیه و شافی و مطول و کفایه
 و هدایه و قاموس کشف که چه قدر عبارات تمیز و اشارات دقیق دارد که در فهم یک کتاب کما بمعنی
 عمر یک آدم صرف میشود چنانکه بر علماء پوشیده نیست و بر روز قیامت سوال از همین قرآن و حدیث خواهد
 شد نه از کتب دیگر باید فهمید که دیدن کتب دیگر منع است یا خالی از منافع اما ضروری از غیر ضروری
 جدا کرده اعلی را از ادنی تمیز داده هر چه ضروری و اعلی باشد آن را اولاً احتیاج کند بعد از آن اگر فرا
 بقوت باید بهر کتب که طبیعتش نایل باشد بسیر آن مشغول شود عمرت قلیل آمد و علمت کثیر آنچه ضرورت
 همان پیش گیر فن هانید عبارات از روایات متن حال روایات هر حدیث کما بمعنی مکرر و وقت ایشان
 چرا که قوت و ضعف احادیث موقوف است بر کثرت و قلت و ضعف و قوت روایات و نه عبارت
 از شنیدن حدیث از استاذی ثقی که سلسله خود تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مستقیم است
 و بظاہر است که این طهور سند در اوایل زمانه که قریب از جناب صالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم
 آسان بود از زمانه حال که بعید تر است از زمانه هدایت نشانه و چون علمای متقدمین مثل جامع
 صالح و حمزه که خود نقایس ایشان ثابت است هر حدیث را با سلسله روایات در کتب خود مدون
 کردند از آن کتب نقل متواتر برداشتند که حالا در آن کتب تحریف مشکل است و احوال روایات
 و کتب فن با سلسله احوال جمع نمودند بعد از تدوین این چنین کتب مضبوط احتیاج سند سابق گشته

من جوب الجرب حدث به التدامة بس هر کس که صحیح بخاری را مثل
 بنید که باز محمد بن اسماعیل سند میکند و او سلسله سند خود را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 در کتاب خود ذکر کرده است پس کسی که حدیث او صحیح بخاری یافت گوید از زبان رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم شنید چنانکه صاحب مشکوٰۃ نیز در خطبه اش همچنین خبر میدهد که ما احادیث
 خود وقتیکه در صحاح شان دیده ایم گویم یا از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سند نموده ایم
 چرا که جامع آنها را مستفیع کرده اند از سند نمودن و دیگر بسیاری از محدثین تفصیل بن
 معنی کرده اند که سنده درینج مانده پیش از رسم مانده و خدا عز و جل رحمت کند محدثین
 مستفیدین بلکه موضوع را از ناموضوع ممتاز کرده و قوی را از ضعیف جدا نموده علی
 حسب مدارج در کتب خود نامدون کردند و برای هر مطلبی باب و فصل علیحدّه علیهم السلام
 نموده اند و از ملاحظه معلوم میشود که در احادیث مسائل جزئیات نیز بی شمارند حال آنکه
 حدیث در تسهیل مثل کتب فقه شده پس آید در باب آن ملاحظه کنند مرضی
 رسول قبول صلعم ظاهر خواهد شد بلکه از فقه هم آسان تر است چرا که کتب فقه بسیارند
 و عالمان مصنف آن هزار یکم اگر در کتابی جایز یافته شود ظن غالب است که کتاب
 دیگر نا جایز نوشته باشند پس بگفته کدام کس عمل نموده آید و این قدر کتب
 کجا جمع شود و عمر فراغت از کجا دست دهد تا انسان با احکام مطلع شود و احادیث
 که این قدر بی حد و بیشمار بساعت کتابت درآمده اند موضوع هستند آنچه محمد بن
 در کتب بسند خود جمع کرده اند مدد و اند جمله احادیث غیر موضوع را شمار کرده اند

عدد آن در کتب خود محدثین خبر داده اند چنانکه بروافقان علم پوشیده نیست و در
 کتب عادیث ناسخ و منسوخ اگر در یک باب بیان میکنند که طالبان آشنویشی
 نشود و عمل جدیدی ترک نباید کرد بگمان اینست که شاید منسوخ باشد که این احتمال در جمله
 احادیث موجود است چرا که تمام سخنان زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 جمع نشده بلکه بسیار قوت گشت پس عمل به صحیح حدیث اعدی را از مجتهدین نیز سزاوار
 نباشد حقیقت این مقام آنست که زمانیکه حدیث ناسخ به شخصی نرسیده منسوخ بحق
 او منسوخ نیست اگر چه بواقع نسخ شده باشد و وقتیکه حدیث ناسخ دریافت عمل بمنسوخ
 هرگز روا نبود استعمال ختم و در باور حق قوم ربیع منسوخ نباشد تا وقتیکه حکم ناسخ
 بدیشان نرسیده پس متبع سنت را باید که اگر خبر بیک حدیث در مدت العرش باو
 نرسیده باشد همون حدیث را غنیمت بارده شمرده با احتمال دور و دراز از دست
 بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً بَرِّسَانِدْ اَزْ مَا اِذَا كَرَّحَ كَيْ حَدِيثٍ بَاشِدْ اِنْ حَدِيثٍ هِيْنَ مَعْنَى دَارِ
 و از تتبع کتب معلوم میشود که علایم سابق نیز عمل بحدیث منسوخ نموده اند بسبب اینکه ناسخ
 باو شان نرسیده و احادیث متعارضه نیز اکثر همین طور یکجا نوشته میشوند تا اندک
 تا مل تعارض از ظاهر برده اشتمه شود و پیدا است که دو کلام رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم بحقیقت متعارض نخواهد شد مگر بنظر کم فهمان بطاهر متعارض معلوم می شوند
 و بحقیقت معنی هر حدیث محل آن جدای باشد سخنی باقیست در اقسام حدیث که علمای
 اصول حدیث تمام آن بسیار میگویند مثل صحیح و حسن و حسن و غریب و موقوف و مرسل و

و مقطوع و غیر بایس نیست در مدارج جلد بزین هر کس ضبط نمیتواند شد که عمل با حدیث نماید باید فهمید که تعدد اقسام مجتهد و حیثیات است هر قدر که میت و حیثیات زیاده خواهد کرد اقسام زیاده خواهد برآمد و هر قدر که قید کم خواهند نمود اقسام کم خواهد برآمد مثلا تمام اقسام اقسام هم تواند شد سیاه و غیر سیاه و هزار قسم هم تواند بود سیاه و سرخ و کند گون و در از گردن و مثل آن اما در تزیید اقسام در احادیث برای عالمان ترد بسیار واقع می شود علمای اصول فقہ در اقسام حدیث طور خوب مختصر اختیار کرده اند عالمان حدیث نیز اگر طور سهل و مختصر پیش نظر خود دارند نفع بسیار خواهد شد و طور مختصر این است که جمله احادیث غیر موضوعی و قسم اند قومی و ضعیف ضعیف آنکه سلسله روایات آن کم نشود کسین حال آن روایات محفوظ باشد از نقایص و غیر آن و قوی آنکه روایات آن کم نشوند و ثبات آنها ثابت باشد و قومی و قسم توان کرد اگر حدیث یا مضمون آنرا از آنحضرت صلی الله علیه و آله چند کس مردمان ناقل اند متواتر است و اگر نه غیر متواتر در کتب دیگر علماء در روایات متواتر میکنند بسبب اینکه حدیسی بر او اثر بسبب اختلاف حال روایات معین نیست و قتیکه فائده یقین کلی بخشید همان وقت متواتر گشت اما پوشیده نیست که قتیکه روایات تعدد و عدل و سلیم العقل باشند روایات از آنها فائده قطع می بخشند و در نیمه مقام سبب روایات محدود کرده شده حدیث متواتر قطعی است غیر متواتر منطوق الصدوق لظن غالب و ضعیف محتمل الصدوق و الکاتب که ضعیف است که در اخبار قیامت و برزخ و نار و جنت و جهنم و غیره و مثل آن قبول نموده خواهد شد و در او امر و نواهی نیز سوامی حدود و قصاصی غیر امور عظیمه

بشرطیکه معارض از قوی نشود عمل نموده خواهد شد و گرنه ترک باید کرد و اگر بمضمون وارد
 شد حدیث ضعیف یافته شود حکم حدیث قوی پیدا خواهد نمود و از متواتر غیر متواتر تراخ
 جایز است و آنچه از قوی غیر متواتر ثابت شود عمل بدان واجب است و شکر آن کافر
 و نیت در مقام و احکام آن دانستن برای هر عامل بقدر ضرورت است و کفایت میکند

از تصنیفات سوره و ابیات	تمت هذه رسالة عمل بالحديث	مرحوم شیخ در سنه ۱۲۵۰
----------------------------	----------------------------------	--------------------------

فی الطبعة البتیه التي نسبت الى سنة محمد صمت از علی حفظه المدخله فی الحقیقه و اجمالی

وصیت امام مالک رحمه الله علیه ما من أحد إلا وما أخذ من كلام
 مرود و عليه إلا رسول الله صلى الله عليه وسلم وصیت امام
 حنفی رحمه الله تعالى علیه لا تقلدني ولا تقلدك مالك ولا
 غيره وخذ الأحكام من حيث أخذوا من الكتاب والسنة
 وصیت امام شافعی رحمه الله تعالى علیه إذا صح الحديث فهو حديث
 وإذا رأيتم كلامي يخالف الحديث فاعلموا بالحدیث واصلوا
 كلامي بالحائط وصیت امام احمد بن حنبل رحمه الله تعالى علیه
 لا تقلدني ولا تقلدك مالك ولا الأوضاعي ولا الشعبي ولا
 غيرهم وخذ الأحكام من حيث أخذوا من الكتاب و
 السنة وصیت ثانی امام ابی حنیفه رحمه الله تعالى علیه

تاریخ تصنیف در سنه ۱۲۵۰	ترک قولی بخبر الرسول صلی الله علیه و سلم	تاریخ تصنیف در سنه ۱۲۵۰
----------------------------	--	----------------------------

فصل فی حدیث

فن
۲۹۷۵۶
ص - م
آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا۔

۲۱۲۳

نتیجہ پانچویں

جامعہ مدرسہ

- ۱۔ اگر ایک شخص نے ایک اور شخص کو ایک کتاب لکھی اور اس کو دیا تو اس کو ایک کتاب لکھنے کا اجر ملے گا۔
- ۲۔ اگر ایک شخص نے ایک اور شخص کو ایک کتاب لکھی اور اس کو دیا تو اس کو ایک کتاب لکھنے کا اجر ملے گا۔
- ۳۔ اگر ایک شخص نے ایک اور شخص کو ایک کتاب لکھی اور اس کو دیا تو اس کو ایک کتاب لکھنے کا اجر ملے گا۔
- ۴۔ اگر ایک شخص نے ایک اور شخص کو ایک کتاب لکھی اور اس کو دیا تو اس کو ایک کتاب لکھنے کا اجر ملے گا۔
- ۵۔ اگر ایک شخص نے ایک اور شخص کو ایک کتاب لکھی اور اس کو دیا تو اس کو ایک کتاب لکھنے کا اجر ملے گا۔
- ۶۔ اگر ایک شخص نے ایک اور شخص کو ایک کتاب لکھی اور اس کو دیا تو اس کو ایک کتاب لکھنے کا اجر ملے گا۔
- ۷۔ اگر ایک شخص نے ایک اور شخص کو ایک کتاب لکھی اور اس کو دیا تو اس کو ایک کتاب لکھنے کا اجر ملے گا۔
- ۸۔ اگر ایک شخص نے ایک اور شخص کو ایک کتاب لکھی اور اس کو دیا تو اس کو ایک کتاب لکھنے کا اجر ملے گا۔
- ۹۔ اگر ایک شخص نے ایک اور شخص کو ایک کتاب لکھی اور اس کو دیا تو اس کو ایک کتاب لکھنے کا اجر ملے گا۔
- ۱۰۔ اگر ایک شخص نے ایک اور شخص کو ایک کتاب لکھی اور اس کو دیا تو اس کو ایک کتاب لکھنے کا اجر ملے گا۔

